



فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

سال اول، شماره ۲

تابستان ۱۳۹۸

مقالات فصلنامه منعکس کننده آراء نویسندگان آن است

فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

سال اول، شماره ۲، تابستان ۱۳۹۸

صاحب امتیاز: مجلس شورای اسلامی

مدیرمسئول: حسین امیرعبداللہیان

سر دبیر: محمد حسین سلطانی فرد

مدیر داخلی: سمانہ موحدی

اعضای شورای علمی فصلنامه			
نام و نام خانوادگی	رتبہ علمی	رشتہ درسی	محل خدمت
دکتر ابراهیم متقی	استاد	روابط بین الملل	دانشگاه تهران
دکتر فضل الله موسوی	استاد	حقوق عمومی	دانشگاه تهران
دکتر الهه کولایی	استاد	روابط بین الملل	دانشگاه تهران
دکتر رضا سیمبر	استاد	علوم سیاسی و روابط بین الملل	دانشگاه گیلان
دکتر محمدباقر خرمشاد	استاد	علوم سیاسی	دانشگاه علامہ طباطبائی
دکتر حسن بشیر	استاد	جامعہ شناسی ارتباطات بین الملل	دانشگاه امام صادق (ع)
دکتر سید جلال دھقانی فیروز آبادی	استاد	روابط بین الملل	دانشگاه علامہ طباطبائی
دکتر علی آدمی	دانشیار	روابط بین الملل	دانشگاه علامہ طباطبائی
دکتر امیر محمد حاجی یوسفی	دانشیار	علوم سیاسی و روابط بین الملل	دانشگاه شهید بهشتی
دکتر محمد حبیبی مجندہ	دانشیار	حقوق بین الملل	دانشگاه مفید قم
دکتر مجید عباسی	دانشیار	روابط بین الملل	دانشگاه علامہ طباطبائی
دکتر حمید حکیم	استادیار	روابط بین الملل	دانشگاه علامہ طباطبائی
دکتر جلیل دارا	استادیار	علوم سیاسی	دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمدجواد رنجکش	استادیار	علوم سیاسی	دانشگاه فردوسی مشهد
دکتر علیرضا کوهکن	استادیار	روابط بین الملل	دانشگاه علامہ طباطبائی

ویراستار فارسی: قدیر امامی

ویراستار انگلیسی: بهنام خورشیدی مهر

ویراستار عبری: عاطفہ نجفی

ویراستار عربی: سید مهدی اسلامی

چاپ: انتشارات مجلس شورای اسلامی - شمارگان ۵۰۰ نسخه - شاپا: ۲۶۷۶-۵۶۴۰

نشانی: تهران ضلع جنوب شرقی میدان بہارستان، مجلس شورای اسلامی

دورنگار: ۰۲۱۸۸۹۱۸۲۹۰

تلفن: ۰۲۱۸۸۹۱۸۲۸۲

icpalestine.parliran.ir

psd@parliran.ir

اعضای هیات امنای دبیرخانه دائمی کنفرانس بین المللی حمایت از انتفاضه فلسطین

(به ترتیب حروف الفبا)

حجت الاسلام والمسلمین ذوالقدر (نماینده مجلس و عضو هیات امناء دبیرخانه فلسطین)

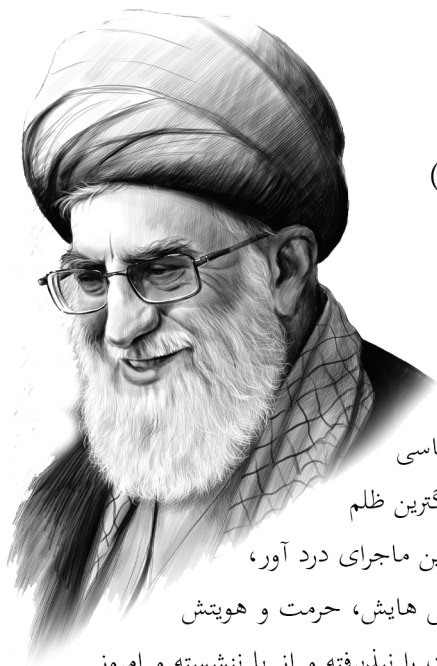
دکتر محمد جواد جمالی نوبندگان (نماینده مجلس و عضو هیات امناء دبیرخانه فلسطین)

دکتر مصطفی کواکبیان (نماینده مجلس و عضو هیات امناء دبیرخانه فلسطین)

دکتر اردشیر نوریان (نماینده مجلس و عضو هیات امناء دبیرخانه فلسطین)

فهرست مطالب

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن	۱-۲۶
ابراهیم متقی	
جایگاه گروه‌های فلسطینی در دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران	۲۷-۴۲
محمد رضا دهشیری - مجتبی حسینی فهرجی	
بررسی راهبرد کوره ذوب (یا ادغام اجتماعی) در رژیم صهیونیستی: مطالعه موردی مهاجران روس‌زبان، آفریقایی و ایرانی	۴۳-۶۶
ابوذر گوهری مقدم - محمد پاکدامن	
تأثیر مناسبات هیدروپلیتیک در پیدایش درگیری‌های بین‌المللی؛ نمونه پژوهی: اشغال بلندی‌های جولان	۶۷-۹۳
مراد کاویانی‌راد - احمد رشیدی‌نژاد	
بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه	۹۵-۱۱۷
جهانبخش ایزدی - محمد بوالحسنی	
آینده مقاومت و نقش آن در پرتوتنش میان ایران و آمریکا	۱۱۹-۱۳۴
عدنان ابوعامر	
رژیم صهیونیستی مقابل حماس: تصمیمی که تصمیم نیست	۱۳۵-۱۴۳
انحنان میلز	
تاثیرات ژئوپلیتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد	۱۴۵-۱۵۵
کونین برت	
إسرائيل و حماس.. سياسة اللا قرار	۱۵۷-۱۵۹
عدنان أبو عامر	
مستقبل ودور المقاومة الفلسطينية في ضوء التوتر الإيراني الأمريكي	۱۶۱-۱۷۷
عدنان أبو عامر	
ישראל מול חמאס: ההחלטה שלא להחליט	۱۷۹-۱۸۵
אלחנן מילר	
Abstract.....	187-195
Geopolitical Impact of the Stillborn Deal of the Century	197-206
Kevin Barrett	



فرازی از پیام مقام معظم رهبری (مدظله العالی)

به حجاج بیت الله الحرام در خصوص

معامله قرن-۱۴ مرداد ماه ۱۳۹۸

امروز یکی از مهمترین مسائل جهان اسلام
مساله فلسطين است که در راس همه ی مسائل سیاسی
مسلمانان با هر مذهب و نژاد و زبان قرار دارد. بزرگترین ظلم
قرن های اخیر در فلسطين اتفاق افتاده است. در این ماجرای درد آور،
همه چیز یک ملت سرزمینش، خانه و مزرعه و دارایی هایش، حرمت و هویتش
مصادره شده است. این ملت به توفیق الهی شکست را نپذیرفته و از پا ننشسته و امروز
از دیروز پرشورتر و شجاعانه تر در میدان است، ولی نتیجه کار نیازمند کمک همه ی مسلمانان
است. ترفند معامله قرن که به وسیله ی آمریکای ظالم و همراهان خائنش زمینه سازی می شود،
جنایتی در حق جامعه ی بشری و نه فقط ملت فلسطين است. ما همگان را به حضور فعال
برای شکست این کید و مکر دشمن فرا می خوانیم و به حول و قوه ی الهی آن را و همه ی
ترفندهای دیگر جبهه ی استکبار را در برابر همت و ایمان جبهه ی مقاومت، محکوم به شکست
می دانیم.

باسمه تعالی

سخن مدیر مسئول معامله قرن یا نثوبالغور آمریکا

تحولات بغرنج اخیر در منطقه غرب آسیا بویژه تداوم اشغال کشور تاریخی و ادیانی فلسطین و قدس قبله اول مسلمین، برگ دیگری بر تاریخ سراسر درد و رنج ملت مظلوم فلسطین افزوده است. فصلنامه مذکور، در شماره پیش رو، عمده مباحث علمی خود را بر تحولات جدید فلسطین، بویژه از منظر واکاوی طرح باصطلاح اقتصادی "معامله قرن"^۱ متمرکز نموده است.

طرح معامله قرن در صدد آنست که با هزینه کردن از دلارهای نفتی عربستان و امارات و به خدمت گرفتن جغرافیای سیاسی بحرین، فرهنگ و هویت فلسطینی را در سیطره یهودی - صهیونیستی رژیم اشغالگر قدس قرار داده و فلسطین اشغالی را به کشوری یهودی - صهیونیستی مبدل سازد.

ادعای آمریکا این است که طرح موسوم به معامله قرن به شکل گیری دولت مستقل فلسطینی می انجامد، در حالیکه رفتار آمریکا و صهیونیست ها و ابعاد ناموزون معامله قرن، نشان می دهد که هیچگونه اصلاتی برای فلسطین قائل نشده اند و در یک کلام هدف غایی این طرح ایجاد کشور واحد یهودی به پایتختی قدس و نابودی فلسطین است.

ناکامی شکلی و محتوایی نشست بحرین با هدف برداشتن گام اول اجرای معامله قرن نشان داد که علی رغم فشارهای آمریکا و لابی صهیونیسم، جهان اسلام و ملت های بیدار و آزادیخواه اجازه نخواهند داد که دولت آمریکا بدون نظر مردم و ساکنان تاریخی و اصیل فلسطین، طرح های نژادپرستانه خود را بر منطقه تحمیل نماید.

استمرار بیش از یک دهه محاصره ظالمانه رژیم صهیونیستی علیه مردم مقاوم غزه، شهادت بیش از ۴۳۰ فلسطینی در خلال سلسله تظاهرات مسالمت آمیز بازگشت به سرزمین مادری و مجروح شدن دهها هزار فلسطینی از مصادیق بارز نقض حقوق بشر و جنایت جنگی به شمار می رود. اکنون دولت آمریکا با زیر پا گذاشتن قوانین بین المللی و قطعنامه های سازمان ملل، از تشکیل کشوری یهودی و دولت نژادپرستانه یهود در سرزمین اشغالی فلسطین سخن می گوید و گام هایی را برای تحقق این ایده آپارتایدی^۲ برمی دارد. از جمله

1. Deal of the Century

2. Apartheid

این که با نام طرح معامله قرن، پایان موجودیت فلسطینی ها در سرزمین های اشغالی را تداعی و پیگیری می کند.

تشکیل کشور با صطلاح یهودی در سرزمین های اشغالی و اقدام آمریکا در به رسمیت شناختن قدس به عنوان پایتخت صهیونیست ها و تبدیل تابلوی سرکنسولگری آمریکا در شهر قدس به سفارت آمریکا، و به رسمیت شناختن الحاق جولان، در راستای هدف نهایی از نیل تا فرات صهیونیست ها پیگیری می شود. همه این گام ها را می توان «نئوبالفور»، آمریکایی خواند.

این تحرکات در حالی صورت می گیرد که متأسفانه معدود دولت های عربی در همنوایی با سمفونی سعودی - اسرائیلی و با فاصله گرفتن از قضیه فلسطین، خود را به صهیونیست ها نزدیک تر کرده اند و تل آویو از همین برکه برای سرکوب گسترده تر فلسطینی ها از جمله تخریب خانه های مردم فلسطین در قدس و شهرک سازی و همچنین یهودی سازی فلسطین و اشغال کامل شهر قدس استفاده می کند.

مروری بر تاریخ تحولات ۱۷ ساله سرزمین مقاوم و زخم خورده فلسطین، نشان می دهد که مقاومت مردم سرنوشت سازترین عامل زنده نگهداشتن موضوع فلسطین بوده است. در چهار دهه اخیر سه عامل مهم «روحیه و اراده» مردم، «حمایت های موثر انقلاب اسلامی ایران» در چارچوب اندیشه های امام خمینی (ره) و «گفتمان مقام معظم رهبری» به کمک موتور محرکه «مقاومت» در فلسطین و لبنان آمده است که در نتیجه آن ستون فقرات صهیونیست ها را خرد و اشغالگران قدس را دچار سرگیجه سیاسی - امنیتی و بحران اجتماعی کرده است که پایان آن بی تردید آزادسازی کامل فلسطین و قدس شریف خواهد بود.

مخلص کلام اینکه، بررسی و موشکافی عمیق تحولات ۱۷ ساله اشغال فلسطین نشان می دهد که علی رغم حجم جنایت های رژیم صهیونیستی و حمایت همه جانبه آمریکا از اشغالگران، قضیه فلسطین موضوعی نیست که با اقدامات آمریکا و صهیونیست ها محو گردد.

حجم پیروزی های مقاومت فلسطین در دو دهه اخیر، به ویژه تاکتیک های ابتکاری مقاومت در خلال تظاهرات بازگشت از جمله بکارگیری بالن های آتش زا، میزان و درجه ضعف و وحشت صهیونیست ها در مقابل ملت فلسطین را به منصفه ظهور رسانده است. بی تردید تا زمانی که مقاومت فلسطین زنده است، صهیونیست ها نخواهند توانست به اهداف شوم خود دست یابند.

جمهوری اسلامی ایران همچنان با صدای بلند از مقاومت و مردم فلسطین در مقابل سیاست جنگ افروزانه و ناامن سازی صهیونیست ها حمایت می کند و به موازات آن طرح سیاسی خود برای حل بحران فلسطین اشغالی را در قالب «برگزاری رفراندوم میان ساکنان اصلی و تاریخی فلسطین اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی» ارائه می دهد. در نتیجه این رفراندوم، تعیین سرنوشت تکلیف مهمانان تحمیلی و اشغالگران صهیونیسم را صندوق های آراء و دموکراسی تعیین خواهد کرد.

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن

ابراهیم متقی^۱

چکیده

بسیاری از نظریه پردازان موضوعات منطقه‌ای و سیاست خارجی، مفهوم «معامله قرن»^۲ را در ارتباط با امکان‌پذیری طرح صلح فلسطین و رژیم صهیونیستی براساس میانجیگری ایالات متحده تبیین می‌نمایند. چنین رویکردی به معنای پذیرش متقابل بازیگرانی در خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی است که هر یک از آنان دارای اهداف و مطلوبیت‌های خاصی در سیاست بین‌الملل هستند. در «معامله قرن» این مفهوم مورد تأکید قرار گرفت که زمینه برای شکل‌گیری دولت مستقل فلسطینی به وجود می‌آید. در حالی که ساختار و فرآیند پیش‌بینی شده طرح معامله قرن، هیچگونه اصلیتی برای حاکمیت ملی فلسطین مشاهده نمی‌شود؛ دولتی که شامل نیمی از کرانه باختری، نوار غزه و چند محله از بیت‌المقدس شرقی را دربر می‌گرفت. براساس طرح معامله بزرگ قرن، شهر «ابودیس» به عنوان پایتخت دولت فلسطینی محمود عباس پیش‌بینی شده است. این طرح در دوران باراک اوباما هیچ‌گاه از سوی آمریکایی‌ها مورد پذیرش و تأکید قرار نگرفت. براساس طرح معامله قرن که از سوی دونالد ترامپ حمایت شده، بسیاری از روستاها و محله‌های عربی که فلسطینی‌ها در آن زندگی می‌کنند، به دولت خودگردان واگذار خواهد شد به گونه‌ای که یک معبر برای دسترسی آنان به مسجدالاقصی نیز پیش‌بینی می‌شود. در فرآیند معامله قرن، دولت‌های عرب خاورمیانه در آینده با بن‌بست ژئوپلیتیکی و ابهام امنیتی روبرو خواهند شد. پرسش اصلی مقاله آن است که: «پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن کدام است؟». فرضیه مقاله به این موضوع اشاره دارد که: «معامله قرن منجر به تغییر در موازنه هویتی و ژئوپلیتیکی در روابط جهان اسلام و ایالات متحده گردیده و این امر منجر به افزایش ستیزش‌های بیشتر خواهد شد». در تنظیم مقاله از رهیافت موازنه تهدید استفاده می‌شود. موازنه تهدید برای کاهش نقش ایران به عنوان حامی محور مقاومت محسوب

۱. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه تهران emottaghi@ut.ac.ir

2. Deal of the Century

۲ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

می‌شود. ایالات متحده و رژیم صهیونیستی رویکرد معامله قرن را به عنوان مقدمه‌ای برای صلح‌سازی منطقه‌ای از طریق بی‌اثرسازی جنبش مقاومت در آسیای جنوب غربی و شرق مدیترانه می‌دانند. **واژگان کلیدی:** معامله قرن، موازنه منطقه‌ای، محور مقاومت، انعطاف‌پذیری ژئوپلیتیکی، کنترل هویت

مقدمه

مفهوم معامله قرن از این جهت اهمیت دارد که زمینه تغییر در شکل‌بندی‌های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در حوزه همجوار رژیم صهیونیستی را به وجود می‌آورد. رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا بقا و امنیت خود را بر اساس مشارکت و همکاری برخی از کشورهای منطقه‌ای تنظیم کند. ایالات متحده به عنوان قدرت بزرگ جهانی تلاش داشته تا نقش میانجی در روند صلح خاورمیانه ایفا نماید. برخی از پژوهشگران به این موضوع اشاره دارند که طرح معامله قرن، مسائل راهبردی، ایالات متحده و کشورهای منطقه‌ای را دچار مشکل دیپلماتیک می‌نماید.

انتقال سفارت امریکا به بیت‌المقدس، نقش دونالد ترامپ را به عنوان بازیگر موازنه‌دهنده کشورهای عربی و رژیم صهیونیستی کاهش داده است. براساس طرح معامله قرن مقرر گردید که دو موضوع اجتماعی مورد توجه قرار گیرد. اول آنکه شهرک‌سازی صهیونیست‌ها در مناطق اشغالی متوقف شود. دوم آنکه مشکل آوارگان فلسطین برطرف گردیده و به این ترتیب زمینه برای استقرار گروه‌های آواره در مناطق اشغالی به وجود آید. دفتر سیاسی حماس مخالفت خود را با آنچه که به عنوان معامله قرن نامیده می‌شود، به دلیل نادیده گرفتن حق حاکمیت فلسطینی‌ها اعلام داشته است.

جنبش مقاومت فلسطین برای خنثی‌سازی طرح معامله قرن، راهبرد «تظاهرات برای بازگشت» تا تحقق اهداف گروه‌های فلسطینی را در دستور کار قرار داده است. چنین رویکردی به مفهوم گسترش مبارزه مدنی و کنش غیرخشونت‌آمیز برای افشای سیاست سرکوب توسط رژیم صهیونیستی محسوب می‌شود. موضوع معامله قرن تاکنون مورد پذیرش گروه‌های اجتماعی در فلسطین نیز قرار نگرفته است. علت اصلی آن را می‌توان در پیامدهای چنین فرآیندی برای امنیت‌سازی منطقه‌ای و آینده هویت سیاسی کشورهای جهان عرب و فلسطین دانست.

گروه‌های فلسطینی در بیان علت مخالفت خود با طرح معامله قرن به این موضوع اشاره دارند که اولاً حق بازگشت آوارگان ماهیت قانونی دارد. دوم اینکه آنان قدس را به عنوان پایتخت فلسطین می‌دانند. کشورهای مصر، اردن و روسیه در زمره مخالفین طرح معامله بزرگ قرن محسوب می‌شوند. سیدحسن نصرالله نیز چنین طرحی را به عنوان مشکلی بزرگ برای آینده گروه‌های فلسطینی دانست، فرآیندی که می‌تواند چالش‌های جدیدی را برای کشورهای منطقه ایجاد نماید.

واقعیت آن است که هم‌اکنون اختلاف‌های زیادی بین مقام‌های کشورهای عربی در ارتباط با معامله قرن به وجود آمده است. بسیاری از کارشناسان مسائل منطقه‌ای نیز به این موضوع اشاره دارند که

۴ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

معامله قرن براساس سیاست‌های تهاجمی ترامپ شکل گرفته و نشانه آن را باید انتقال سفارت ایالات متحده از تل‌آویو به بیت‌المقدس دانست. چنین رویکردی به گونهٔ اجتناب‌ناپذیر نمی‌تواند تأثیر خود را در الگوی کنش همکاری‌جویانه گروه‌های فلسطینی برای پذیرش طرح معامله قرن فراهم آورد (احمدی، بدیعی و حیدری، ۱۳۹۶: ۱۲۵).

روند اجرایی‌سازی طرح معامله قرن در سال‌های ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ بارها به تأخیر افتاده است. آخرین بار انتخابات زودهنگام رژیم صهیونیستی، دلیل این تأخیر بود. پیروزی نتانیاهو در انتخابات می ۲۰۱۹ بار دیگر موضوع مربوط به معامله قرن را در مرکز سیاست امنیتی رژیم صهیونیستی، کشورهای خاورمیانه و ایالات متحده قرار داده است. در جریان مبارزات انتخاباتی رژیم صهیونیستی، رقبای بنیامین نتانیاهو از تأخیر اعلام این توافق از سوی ایالات متحده استقبال کردند. بخشی از موفقیت نسبی نتانیاهو در انتخابات کنیست ناشی از مطلوبیت طرح معامله قرن برای بسیاری از گروه‌های فلسطینی است. حالا که بنیامین نتانیاهو در انتخابات پیروز شده، امریکایی‌ها منتظرند او کابینه خود را تشکیل دهد؛ کابینه‌ای که احتمالاً از همیشه بیشتر به سوی ایدئولوژی ضد فلسطینی و امت رژیم صهیونیستی، تمایل خواهد داشت. با این وصف، اگر همه چیز آن گونه که در رسانه‌های عمومی رژیم صهیونیستی بازتاب دارد پیش برود، این طرح باید در جولای و آگوست ۲۰۱۹ اعلام شود.

در اول ژوئن ۲۰۱۹ مقام‌های آمریکایی اعلام داشتند که پیگیری طرح معامله قرن تا سال ۲۰۲۰ به تأخیر می‌افتد. حامیان اصلی طرح معامله قرن در آمریکا را افرادی همانند «جرالد کوشنر»، «جیسون گرین بلت» فرستاده ویژه آمریکا در امور خاورمیانه و «دیوید فریدمن» سفیر آمریکا در رژیم صهیونیستی تشکیل می‌دهند. طرح معامله قرن حتی با رویکرد «راه‌حل دو کشور» مغایرت داشته و مبتنی بر نقش محوری رژیم صهیونیستی در قالب «راه‌حل یک کشور» خواهد بود. بسیاری به این موضوع اشاره دارند که معامله قرن، هویت و موجودیت گروه‌های فلسطینی را تحت‌الشعاع قدرت و راهبرد امنیتی رژیم صهیونیستی قرار می‌دهد. در نتیجه چنین فرآیندی، هویت و موقعیت گروه‌ها و دولت فلسطینی ماهیت حاشیه‌ای پیدا خواهد کرد.

۱. عناصر بنیادین طرح معامله قرن

طرح معامله قرن بخشی از راهبرد مشترک کشورهای منطقه‌ای و بازیگران غربی برای کنترل امنیت منطقه‌ای خاورمیانه عربی و آسیای جنوب غربی محسوب می‌شود. چنین رویکردی بعد از «کنفرانس مادرید» و «طرح اسلو» از اهمیت ویژه‌ای برای کارگزاران سیاسی و دیپلماتیک

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۵

کشورهای منطقه‌ای برخوردار بوده است. بسیاری از کنفرانس‌ها و گردهمایی‌های منطقه‌ای معطوف به اتخاذ سازوکارهایی برای کنترل منازعه بوده و از این طریق تلاش داشتند تا زمینه‌های صلح‌سازی بر اساس «مزیت نسبی رژیم صهیونیستی» در محیط منطقه‌ای را به وجود آورند (احمدی فشارکی و گودرزی، ۱۳۹۳: ۴۵).

۱-۱. متقاعدسازی کشورهای جهان عرب درباره مزیت نسبی رژیم صهیونیستی

متقاعدسازی یکی از سازوکارهای کنش راهبردی کشورها براساس سازوکارهایی همانند دیپلماسی، تهدید، تحریم و اجبار می‌باشد. کشورهای جهان غرب از ابزارهای متنوعی برای محدودسازی بازیگران پیرامونی بهره می‌گیرند. همواره آمریکا و اروپا تلاش داشته‌اند تا زمینه‌های لازم برای کنترل جهان عرب از طریق افزایش مزیت نسبی رژیم صهیونیستی را فراهم آورند. صهیونیست‌ها به‌عنوان مجموعه مهاجر محسوب می‌شوند که حوزه‌های قدرت اقتصادی و راهبردی خود را در خاورمیانه عربی تثبیت کرده‌اند.

کشورهای جهان غرب نیز با قالب‌های هنجاری و الگوی کنش سیاسی رژیم صهیونیستی برای کنترل محیط پیرامونی هماهنگی بیشتری دارند. از سال ۱۹۴۸ به بعد، همواره کشورهای غرب بر حقوق جانبی فلسطینی‌ها و همچنین قابلیت راهبردی رژیم صهیونیستی تاکید داشته‌اند. نقش‌آفرینی رژیم صهیونیستی در محیط منطقه‌ای از این جهت اهمیت دارد که به‌عنوان نیروی مؤثر برای موازنه‌گرایی نیروهای رادیکال و انقلابی محسوب می‌شود. بسیاری از نظریه‌پردازان آمریکایی به این موضوع اشاره دارند که رژیم صهیونیستی، اهداف راهبردی آمریکا را در محیط منطقه‌ای تأمین می‌کنند (پایپر، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

برخی دیگر از نظریه‌پردازان همانند «نوام چامسکی» به این موضوع اشاره دارند که رژیم صهیونیستی چالش‌های بیشتری را برای امنیت منطقه‌ای آمریکا به وجود می‌آورد. ترامپ به این موضوع اشاره دارد که کنترل ثبات و امنیت خاورمیانه از طریق تثبیت حقوق و جایگاه راهبردی گروه‌های رقیب در منطقه حاصل می‌شود. ترامپ و تیم محافظه‌کار سیاست خارجی آمریکا تلاش دارند تا زمینه‌های ایجاد توازن قدرت منطقه‌ای از طریق همکاری‌های چندجانبه را فراهم آورند. همکاری‌های چندجانبه می‌تواند نقش گروه‌های رقیب در محیط امنیتی خاورمیانه را متعادل نماید.

روندهای پیگیری طرح معامله قرن از دهه ۱۹۹۰ به بعد به گونه مرحله‌ای اهمیت پیدا کرده و گاهی اوقات به فراموشی سپرده شده است. محور اصلی طرح معامله قرن، سازماندهی فرآیندهای دیپلماتیک برای کنترل منازعات از طریق کاهش قدرت بازیگران مقاومت خواهد بود. «کوشنر» را

۶ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

می‌توان نماینده دولت ترامپ برای حل و فصل اختلافات ایجاد شده در روابط کشورهای منطقه‌ای دانست. کوشنر تلاش دارد تا ادراک نسبتاً مشترکی در روابط بازیگران منطقه‌ای با قدرت‌های بزرگ به وجود آورد.

۲-۱. معامله قرن در اندیشه ترامپ و کوشنر

کوشنر به‌عنوان مشاور سیاسی رئیس‌جمهور آمریکا نقش محوری در سازماندهی معامله قرن دارد. کوشنر که خود یک یهودی بوده و خانواده آنان در ساختار اقتصادی آمریکا از جایگاه محوری برخوردار است، نقش موازنه‌دهنده و سازماندهی‌کننده فرآیندهای معامله قرن و موازنه منطقه‌ای رژیم صهیونیستی و مجموعه‌های جهان عرب را عهده‌دار است. کوشنر و ترامپ از سازوکارهایی بهره می‌گیرند که تضاد کشورهای جهان عرب با ایران در قالب فرآیندهای موازنه تهدید افزایش می‌یابد. چنین فرآیندی را می‌توان در قالب اقتصاد سیاسی نظامی‌گری تبیین نمود (حسین‌زاده، ۱۳۸۹: ۲۷۵).

اندیشه اصلی کوشنر، بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک برای متقاعدسازی کشورهای جهان عرب و گروه‌های فلسطینی است. واقعیت محیط منطقه‌ای بیانگر نشانه‌هایی است که ادراک نسبتاً متفاوتی درباره ماهیت و کارکرد دولت فلسطینی وجود دارد. رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا موجودیت دولت فلسطینی را به لحاظ هویتی و شهروندی پذیرفته، اما هیچگونه جایگاه راهبردی برای آن ایجاد نکند. استقرار گروه‌های فلسطینی در وضعیت «شبه تحت‌الحماگی» را می‌توان به‌عنوان اصلی‌ترین دغدغه رژیم صهیونیستی و حتی دونالد ترامپ دانست.

ترامپ و کوشنر تاکنون رویکرد دقیق خود را درباره «ماهیت دولت فلسطینی» بیان نداشته‌اند. آنان به این موضوع اشاره دارند که فلسطینی‌ها باید از حق «زندگی شهروندی» برخوردار باشند. زندگی شهروندی به مفهوم پذیرش قواعد سیاسی حاکم بر سرنوشت گروه‌های فلسطینی خواهد بود. به همین دلیل است که مجموعه‌های مقاومت از چنین پیشنهادی حمایت به عمل نیاورده‌اند. کوشنر نیز در توضیح اینکه چرا حتی درباره یک کشور و دو کشور هم حرفی نمی‌زند، گفت: راه‌حل دو کشور برای دو طرف به یک معنا نیست و هر کدام تصورات متفاوتی دارند؛ به همین دلیل نیز دولت کنونی آمریکا تصمیم گرفته که از این ادبیات استفاده نکند.

کوشنر بر این امر واقف است که آینده بیت‌المقدس، شکل تقسیم‌بندی و چگونگی اداره اماکن مقدس آن، یکی از موضوعات اساسی اختلاف‌برانگیز است. با این حال تبلیغات رسمی آمریکا درباره طرح صلح بر این مبنا استوار است که مواضع هر دو طرف در نظر گرفته شود. اگرچه دولت

پیامدهای منطقه‌ای و بین‌المللی معامله قرن ۷

فلسطینی و بسیاری از کشورهای خاورمیانه عربی نسبت به سیاست انتقال سفارت آمریکا به بیت‌المقدس مخالفت دارند، اما کوشش و ترامپ تمایلی به تبیین رویکرد راهبردی خود در مورد امنیت منطقه‌ای ندارند.

کوشش و ترامپ تلاش دارند تا کشورهای منطقه‌ای را متقاعد سازند که امنیت‌سازی بدون توجه به معادله قدرت حاصل نخواهد شد. سیاست عمومی آمریکا در دوران ترامپ بر نشانه‌هایی از کنش سیاسی رقابت‌آمیز با کشورهای رادیکال و گروه‌های انقلابی قرار دارد. چنین رویکردی طبعاً چالش‌های خاص خود را در محیط منطقه‌ای ایجاد می‌کند. طبعاً متقاعدسازی بازیگران منطقه‌ای کاری دشوار و پرمخاطره برای کارگزاران سیاست خارجی ایالات متحده خواهد بود.

روند متقاعدسازی در شرایطی حاصل می‌شود که یکپارچگی و تنوریک و هویتی در منطقه وجود داشته باشد. تضادهای سیاسی و هویتی کشورهای منطقه طبعاً چالش‌های خاص خود را برای کارگزاران سیاست خارجی آمریکا همانند کوشش و ترامپ ایجاد خواهد کرد. مقام‌های عربستان و رژیم صهیونیستی به این موضوع اشاره دارند که تحقق طرح معامله قرن بدون مقابله جدی با ایران امکان‌پذیر نخواهد بود. نظریه پردازان راهبردی آمریکا بر این امر واقفند که رویارویی با ایران و جبهه مقاومت، منطقه را در وضعیت خشونت و بی‌ثباتی غیرقابل کنترل قرار خواهد داد. خشونت منطقه‌ای منجر به افزایش قیمت نفت، بی‌ثباتی در خطوط کشتیرانی و تغییر در شاخص‌های معامله بورس در کشورهای منطقه خواهد شد.

۳-۱. سیاست موازنه تهدید در اهداف راهبردی طرح معامله قرن

ضرورت‌های معادله قدرت و سیاست موازنه تهدید ایجاب می‌کند که آمریکا از سازوکارهای مفهومی استفاده کند که موقعیت رژیم صهیونیستی در خاورمیانه عربی، آسیای جنوبی غربی و شرق مدیترانه تثبیت شود. واقعیت آن است که طرح معامله قرن را باید بخشی از سازوکارهای امنیت‌سازی آمریکا در حوزه منطقه‌ای دانست. هرگونه توافق منطقه‌ای مبتنی بر نشانه‌هایی از موازنه و توزیع قدرت بین بازیگران درگیر خواهد بود. نگرش آمریکا در مورد این طرح، مبتنی بر «ضرورت‌های امنیتی رژیم صهیونیستی» خواهد بود.

مهم‌ترین مسئله امنیت رژیم صهیونیستی را می‌توان طرح مفاهیمی همانند تروریسم و کنش گروه‌های تروریستی دانست که در نگرش آمریکا و رژیم صهیونیستی شامل گروه‌هایی همانند حماس و جهاد اسلامی خواهد شد. طرح چنین مفاهیمی به گونه‌ی اجتناب‌ناپذیر، اندیشه‌ی سیاسی و راهبردی کشورهای منطقه‌ای را تحت تأثیر قرار خواهد داد. واقعیت آن است هنوز گام‌های بسیاری

۸ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

وجود دارد که می‌تواند آینده طرح معامله قرن را تحت تأثیر قرار دهد. محورهای اصلی معامله قرن را می‌توان بر اساس توافقی دانست که بین رژیم صهیونیستی، دولت فلسطین و حماس امضا می‌شود.

مهم‌ترین مطلوبیت و دستاورد رژیم صهیونیستی آن است که شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی مورد پذیرش گروه‌های فلسطینی قرار می‌گیرند. در عین حال، دولت فلسطین در حوزه کرانه باختری و نوار غزه شکل می‌گیرد. چالش شهرک‌سازی همواره یکی از دغدغه‌های اصلی گروه‌های فلسطینی، دولت فلسطین و کشورهای اروپایی بوده است. بسیاری از نمایندگان کنگره آمریکا و حتی دولت باراک اوباما در زمره مخالفین اصلی شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی در مناطق اشغالی محسوب می‌شوند. تفکر رژیم صهیونیستی بر «پیروزی و غلبه» قرار دارد. در چنین نگرشی، هرگونه کنش رژیم صهیونیستی را معادله قدرت تنظیم می‌کند.

۴-۱. سرنوشت مناطق اشغالی در طرح معامله قرن

یکی از موضوعات اصلی معامله قرن را «سرنوشت قدس» و «چگونگی تقسیم بیت‌المقدس» بین بازیگران هویتی رقیب تشکیل می‌دهد. در معامله قرن به این موضوع اشاره شده است که قدس دارای شهرداری فراگیر بوده و تمامی مسئولیت‌های اداره شهر بر عهده شهرداری است که توسط یهودی‌ها و فلسطینی‌ها انتخاب می‌شود. موضوع جابجایی اجتماعی و شهروندی گروه‌های مختلف از این جهت اهمیت دارد که «سیاست حفظ وضع موجود» در «بیت‌المقدس بعد از معامله قرن» در دستور کار قرار خواهد گرفت.

یکی دیگر از موضوعات اصلی معامله قرن را می‌توان مربوط به سرنوشت حوزه جغرافیایی نوار غزه دانست. منطقه‌ای که با سرزمین مصرها می‌تواند پیوند داشته باشد. آمریکا تلاش دارد تا به هزینه کشورهای عربی، زمینه شکل‌گیری تأسیسات اقتصادی، اجتماعی و بوروکراتیک دولت آینده فلسطین را پرداخت نماید. چگونگی پیوند نوار غزه با کرانه باختری از طریق بزرگراهی انجام می‌شود که هزینه‌های آن را کشورهای عربی پرداخت خواهند کرد.

بخشی از تأسیسات خدمات اجتماعی نیز مربوط به کمک‌های چندجانبه‌ای است که دولت‌های عربی همانند مصر و عربستان پرداخت می‌کنند. تأسیسات مربوط به انتقال آب زیرزمینی تصفیه شده به حوزه‌های شهروندی نیز در این حوزه جغرافیایی برقرار می‌شود. چنین بزرگراهی به لحاظ ژئوپلیتیکی، هیچ‌گونه ارزش راهبردی ندارد، زیرا از عرض ژئوپلیتیکی محدودی برخوردار است. در مناطقی که نشانه‌هایی از تعارض وجود دارد، طبیعی است که کشورها نمی‌توانند امنیت خود را

در قالب «ابهام ژئوپلیتیکی» تنظیم نمایند.

۲. اهداف راهبردی طرح معامله قرن

تبعیض راهبردی در فضای معامله قرن، مربوط به سازوکارهایی است که زمینه برای «خلع سلاح دولت فلسطین و گروه‌های فلسطینی» به وجود می‌آید. طبعاً چنین وضعیتی با اهداف آغازین و ثانویه گروه‌های فلسطینی هماهنگی نداشته است. بر اساس شکل‌بندی‌های راهبردی طرح معامله قرن، ضرورت‌های امنیت منطقه‌ای تابعی از اراده و اقتدار سیاسی رژیم صهیونیستی قرار می‌گیرد. در چنین فرآیندی، دولت فلسطینی در وضعیت «تحت‌الحماگی رژیم صهیونیستی» قرار می‌گیرد. چنین وضعیتی به مفهوم آن است که رژیم صهیونیستی به نام مردم فلسطین می‌تواند بر شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای تأثیر گذارد. چنین رویکردی با هدف کاهش قدرت جبهه مقاومت سازماندهی شده است. رژیم صهیونیستی موضوع مربوط به دفاع و امنیت را بر اساس ضرورت‌های راهبردی خود تنظیم می‌کند. نکته قابل توجه آن است که هزینه‌های امنیت فلسطین که توسط رژیم صهیونیستی در قالب ساختار تحت‌الحماگی شکل می‌گیرد، می‌بایست توسط دولت‌های عربی پرداخت شود. چنین رویکردی را می‌توان به مفهوم تحت‌الحماگی با هزینه دیگرانی دانست که محور اصلی سیاست خود را بر حمایت از جهان اسلام قرار داده‌اند. حمایتی که ماهیت محافظه‌کارانه داشته و نتیجه آن را می‌توان در آینده پرابهام امنیت منطقه‌ای جستجو نمود.

۲-۱. عبور از تعادل شکننده و نیروی مقاومت

شکل‌بندی قدرت و امنیت در خاورمیانه عربی و مساله فلسطین با نشانه‌هایی از تعادل شکننده همراه است. در فضای تعادل شکننده، هیچ یک از بازیگران قادر به ایفای نقش نیروی موازنه‌دهنده نخواهند بود. اگرچه رژیم صهیونیستی از قدرت نظامی و قابلیت عملیاتی ویژه‌ای در محیط منطقه‌ای برخوردار است اما نیروی مقاومت می‌تواند از طریق سازوکارهای مربوط به «کنش نامتقارن» زمینه لازم برای حفظ موجودیت خود را فراهم کند. نیروی مقاومت در سه دهه گذشته محور اصلی تعادل شکننده در منطقه بوده است.

موازنه تهدید از این جهت اهمیت دارد که امکان همکاری فراگیر مرکزیت جهان عرب به رهبری عربستان و مصر با رژیم صهیونیستی را در روند طرح معامله قرن امکان‌پذیر می‌سازد. طرح معامله قرن، نیازمند برنامه زمانبندی شده‌ای است که گام آغازین آن بر اساس «خلع سلاح حماس و گروه‌های مقاومت» حاصل می‌شود. ترامپ تلاش دارد تا سازوکاری را تنظیم نماید که سرکوب

۱۰ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

فلسطینی‌ها توسط رژیم صهیونیستی انجام گرفته و هزینه آن نیز از سوی دولت‌های عربی پرداخت شود. واقعیت آن است که شرایط «موازنه تهدید» منجر به تحقق چنین فضایی در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود.

گام دوم خلع سلاح حماس را می‌توان در قالب سازوکارهایی جستجو نمود که منجر به شکل‌گیری «نیروهای دست‌نشانده تحقیر شده» خواهد شد. در طرح معامله قرن، پیش‌بینی شده است که اگر نیروهای نظامی حماس، سلاح خود را بر زمین بگذارند، آنان حقوق ماهیانه خود را دریافت خواهند کرد. چنین وضعیتی به مفهوم آن است که نیروی مقاومت به «نیروی دست‌نشانده نظامی و امنیتی رژیم صهیونیستی» تبدیل خواهد شد. فرآیندی که نه تنها ساختار جدید نظامی و امنیتی را شکل می‌دهد، بلکه زمینه‌های لازم برای «بازتولید قالب‌های هویتی نوظهور» را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. در این فرآیند زمینه برای «ظهور پادگفتمان» به وجود می‌آید.

گام سوم مبتنی بر به کارگیری سازوکارهایی است که «حوزه مقاومت» به «عرصه تجارت» تبدیل شود. بسیاری از نظریه پردازان نئولیبرال به این موضوع اشاره دارند که اگر سازوکارهای معطوف به گسترش همکاری‌های اقتصادی بین گروه‌های مختلف هویتی به وجود آید، در آن شرایط نشانه‌هایی از «صلح‌سازی فراهویتی» حاصل خواهد شد. براساس جدول زمانبندی شده، مرزهای غزه صرفاً در شرایطی می‌تواند ماهیت اقتصادی و تجاری داشته باشد.

خلع سلاح گروه‌های فلسطینی در زمره گام‌های آغازین اجرای معامله قرن خواهد بود. رژیم صهیونیستی بر اساس توافق معامله قرن به عنوان محور کنترل امنیتی فلسطینی‌های نوار غزه و کرانه باختری ایفای نقش می‌نماید. نکته قابل توجه آن است که دریا می‌بایست به جای مرکزی برای نقش‌یابی نظامی بازیگران، به عنوان بخشی از حوزه مبادله اقتصادی انجام گیرد. طبیعی است که در چنین فرآیندی، تمامی کنترل حوزه‌های دریایی نوار غزه نیز توسط گشتی‌های نیروی دریایی رژیم صهیونیستی سازماندهی خواهد شد.

۲-۲. بازتولید آمایش ژئوپلیتیکی و ساختاری

هرگونه برنامه‌ریزی راهبردی نیازمند توزیع قدرت سرزمینی، اقتصادی و راهبردی خواهد بود. معامله قرن به گونه‌ای سازماندهی شده که موقعیت عربستان به عنوان بازیگر تاثیرگذار در حوزه اقتصادی و راهبردی گروه‌های فلسطینی افزایش می‌یابد. عربستان، امارات عربی متحده، اردن و مصر هرکدام در چگونگی اجرای معامله قرن در تعامل با ایالات متحده و گروه‌های فلسطینی، نقش سیاسی و راهبردی خاصی را ایفا می‌کند. در این فرآیند، عربستان بخشی از خاک خود را به اردن

واگذار می‌کند تا در نهایت رژیم صهیونیستی بخش گسترده‌تری از فلسطین را تصاحب کند. طرح معامله قرن، به گونه اجتناب‌ناپذیری نقش ژئوپلیتیکی خاورمیانه را با تغییراتی همراه خواهد ساخت. همکاری‌های مصر و عربستان را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهایی دانست که براساس معادله تغییر و دگرگونی ژئوپلیتیکی حاصل شده است. واگذاری جزایر «تیران» و «صنافیر» مصر به عربستان، مقدمه‌ای برای اجرای معامله قرن محسوب می‌شود. معامله قرن را می‌توان به عنوان مجموعه‌ای از تغییرات سرزمینی برای پذیرش آرایش جدیدی از معادله اقتصادی و راهبردی دانست.

تغییرات معامله قرن مشابه شرایطی است که کشورهای جهان غرب در قالب «پیمان سور» در سال ۱۹۱۹ تنظیم نمودند. در اوایل دهه ۱۹۲۰ موجودیت امپراتوری عثمانی به صورت تدریجی در حال افول بود. ظهور برخی از چهره‌های سیاسی، نظامی و امنیتی را می‌توان محور اصلی نقش‌یابی نیروهای دانست که تغییرات سیاسی را براساس شکل‌بندی‌های جغرافیایی و ساختار ژئوپلیتیکی جدید به وجود آوردند. معادله جدیدی شکل گرفت که به موجب آن نه تنها ساختار جغرافیایی و ژئوپلیتیکی منطقه، بلکه شکل‌بندی‌های سیاسی کشورهای منطقه نیز در معرض تغییرات بنیادین خواهند بود.

اردن نقش محلل در ارتباط با معامله قرن را عهده‌دار خواهد بود. بخشی از حوزه‌های جغرافیایی اردن برای دولت و گروه‌های فلسطینی اختصاص می‌یابد. رژیم صهیونیستی نیز بخشی از حوزه‌های نوار غزه را در کنترل خود قرار می‌دهد. بخش‌هایی از حوزه جغرافیایی مصر شامل جزایر تیران و صنافیر به عربستان واگذار گردیده و این امر می‌تواند زمینه لازم برای تغییرات جغرافیایی را به وجود آورد. تغییراتی که از آن به عنوان «تبادل اراضی» نام برده شده است.

۳-۲. رشد اقتصادی و کنترل هویت مقاومت

برخی از نظریه‌پردازان کارکردگرا به این موضوع اشاره دارند که هرگاه زمینه برای همکاری‌های اقتصادی کشورها به وجود آید، در آن شرایط منازعات تاریخی کاهش پیدا می‌کند. منازعات تاریخی در منطقه خاورمیانه عربی محور اصلی رویارویی بازیگران رقیب گردیده است. بازیگرانی که دارای ریشه‌های تاریخی متمایز و متفاوت هویتی هستند. چنین بازیگرانی موقعیت خود را در محیط منطقه‌ای ارتقا داده و از این طریق توانسته‌اند زمینه‌های لازم برای هویت مقاومت را به وجود آورند. نادیده گرفتن تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی منجر به گسترش چالش‌های امنیتی می‌شود (Daalder and Lindsay, 2018: 38).

نظریه پردازان نوسازی همانند کارکردگرایان به این موضوع اشاره دارند که هرگونه شکل‌بندی هویتی می‌تواند زمینه‌های لازم برای کاهش رشد اقتصادی را به وجود آورد. در حالی که رهیافت رشد اقتصادی معطوف به گسترش همکاری‌های میان منطقه‌ای بوده و از این طریق هریک از بازیگران می‌توانند در ازای دستاوردهای اقتصادی بیشتر از سازوکارهای تعارض عبور کنند. به عبارت دیگر، طرح معامله قرن را می‌توان تابعی از معادله «رشد اقتصادی در برابر امنیت رژیم صهیونیستی» دانست (Shapira and Diker, 2007: 17).

رویکردی که به گونه تدریجی جایگزین اندیشه‌های اسحاق رابین و شیمون پرز در قالب «امنیت در برابر زمین» نامگذاری شده است. در چنین فرآیندی می‌توان نقش کارگزاران اقتصادی آمریکا را در کنترل محیط منطقه‌ای به عنوان نیروی اثربخش تحلیل نمود. «ویکی وارد» در کتاب «کوشنر و شرکای او؛ طمع و فساد» به این موضوع اشاره دارد که بدون همکاری عمیق بین رژیم صهیونیستی، عربستان، امارات، اردن و مصر؛ معامله قرن و تغییرات ژئوپلیتیکی مربوط به آن هیچگاه اجرا نخواهد شد.

معامله قرن به ویژه در زمینه نظریه حل درگیری‌ها از طریق صلح اقتصادی که مبتنی بر بهبود شرایط فلسطینی‌ها و معیشت آنها در مقابل چشم‌پوشی از خواسته‌های منطقه‌ای در فلسطین است، معنا پیدا می‌کند. درواقع کوشنر به دنبال آن است تا سعودی‌ها و اماراتی‌ها کمک‌های اقتصادی به فلسطینی‌ها ارائه دهند که از آن جمله، ایجاد خطوط لوله نفت از عربستان سعودی تا غزه است، به نحوی که بنا نمودن پالایشگاه و بندری برای حمل و نقل دریایی و همچنین راه‌اندازی ایستگاه‌هایی برای تصفیه آب‌ها ممکن شود تا اوضاع اقتصادی فلسطین بهتر شده و میانگین بیکاری کاهش یابد (Abu Mustafa, 2018: 21).

۴-۲. دیپلماسی اجبار و سازماندهی تهاجم علیه ایران

معامله قرن را می‌توان نقشه صلح جدید خاورمیانه دانست که حوزه سیاست، اقتصاد و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی را با یکدیگر پیوند می‌دهد. عدم همکاری هر یک از بازیگران منجر به ایجاد چالش در ماهیت و نتیجه پیمان صلح جدید خواهد شد. استفان والت در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که فشارهای دونالد ترامپ علیه ایران برای آن است که میزان مخالفت حوزه مقاومت با معامله قرن کاهش یابد. واقعیت آن است که اگر هدف اصلی ایالات متحده معامله قرن باشد، طبیعی است که لشگرکشی آمریکا به خلیج فارس نمی‌تواند با اهداف «درگیرسازی ایران» انجام پذیرد (Walt, 2019: 2).

لشگرکشی، بخشی از سیاست تهدید برای «انعطاف‌پذیری ایران» محسوب می‌شود. والت به این موضوع اشاره دارد که شاید ترامپ، مایک پومپئو، وزیر خارجه و جان بولتون، مشاور امنیت ملی، در عمق وجود خود می‌دانند که نظام ایران قرار نیست سقوط کند و قرار هم نیست مذاکره‌ای بر سر یک توافق بهتر از برجام برای آمریکا در کار باشد. بخشی از فشارهای ترامپ علیه ایران را می‌توان انعکاس تسویه‌حساب‌های شخصی احزاب و گروه‌های رقیب آمریکا دانست. بنابراین جای تعجب ندارد ترامپ، پومپئو و بولتون که از رویکرد باراک اوباما در قبال ایران انتقاد کرده‌اند، تحت فشار متحدان و لابی‌گری‌های محلی برای فشار بیشتر عمل نمایند. پومپئو بر این اعتقاد است که مقابله با ایران می‌تواند زمینه ثبات سیاسی بیشتری در منطقه به وجود آورد (Pompeo, 2018: 27).

رویکرد پومپئو و ترامپ مورد انتقاد بسیاری از نظریه‌پردازان واقع‌گرا و نئولیبرال آمریکایی قرار گرفته است. در این ارتباط، والت به این موضوع اشاره دارد که بعید است تحریم‌های شدیدتر علیه ایران، آنان را به پذیرش خواسته‌های آمریکا متقاعد کند؛ به‌ویژه آنکه ایالات متحده، دیگر از حمایت چندجانبه‌ای که در میان مذاکره برای برجام برخوردار بود، برخوردار نیست. بنابراین آمریکا به موازات سیاست‌های منطقه‌ای در قالب معامله قرن تلاش می‌کند تا گزینه‌های مختلفی همانند توافق بهتر برای آمریکا، فشارهای منطقه‌ای برای کاهش قدرت جبهه مقاومت و در نهایت محدودسازی قدرت ایران در فضای منطقه‌ای را پیگیری نمایند (Walt, 2019: 3).

اگرچه این ذهنیت وجود دارد که مایک پومپئو و جان بولتون از سیاست براندازی جمهوری اسلامی بهره می‌گیرند، اما واقعیت آن است که حمایت از گروه‌های اپوزیسیون برانداز نمی‌تواند تمامی اهداف ایالات متحده را تحقق بخشد. حمایت از چنین گروه‌هایی را می‌توان به‌عنوان بخشی از ابزار فشار سیاسی و امنیتی علیه ایران دانست تا جمهوری اسلامی برای کنترل سیاست‌های آمریکا از سازوکارهای همکاری‌جویانه موثرتری با ایالات متحده استفاده نماید. والت به این موضوع اشاره دارد که ممکن است شمار ایرانی‌های مخالف دولت کم نباشد، اما اکثریت جمعیت این کشور میهن‌پرست و احتمالاً از ابرقدرتی که سعی دارد اقتصاد آنها را فلج کند، خشمگین هستند.

والت بر این اعتقاد است که زمامداران محافظه‌کار آمریکا به این موضوع واقف هستند که در صورت تغییر نظام در ایران، هیچ تضمینی وجود ندارد که دولت بعدی ایران حامی و طرفدار آمریکا باشد. بنابراین اگر ایالات متحده تنها یک درس از عراق، افغانستان، لیبی، سومالی، سودان، یمن و سوریه آموخته باشد، این است؛ نظامی که جایگزین یک نظام نه‌چندان مطلوب می‌شود، اغلب پرمخاطره‌تر از قبلی است. بنابراین می‌توان به این نتیجه رسید که هدف از کمپین اعمال فشار حداکثری، صرفاً تضعیف ایران و کاهش نفوذ آن در منطقه است.

بسیاری از نظریه پردازان آمریکایی همانند والت به این موضوع اشاره دارند که در این سناریوها همه اظهارات مربوط به تغییر نظام و اشاره به «همه گزینه‌های روی میز»، پوشالی هستند. براساس چنین ادراکی هرگونه تهدید ایران به مثابه تلاش برای معامله بر سر موضوع دیگری همانند امنیت منطقه‌ای است. بنابراین معامله قرن نیازمند اعمال فشارهای سیاسی و راهبردی آمریکا علیه ایران خواهد بود. آمریکایی‌ها نسبت به این موضوع واقف نیستند که فشارها تغییری در سیاست‌های کلی ایران ایجاد نمی‌کند و به تغییر نظام یا دستیابی به یک توافق بهتر نمی‌انجامد. هدف ایالات متحده از آرایش نظامی و تحریم اقتصادی، کاهش حمایت ایران از جبهه مقاومت خواهد بود. بنابراین معامله قرن نه تنها موضوعی به نام فلسطین را در برمی‌گیرد، بلکه شرایط برای شکل‌گیری تغییرات بنیادین در محیط منطقه‌ای را حاصل می‌کند. بنابراین تنها نتیجه احتمالی این فشارها می‌تواند کاهش حمایت ایران از شرکای محلی و در نتیجه کاهش نفوذ آن در منطقه باشد. ضرورت‌های نظم لیبرال در نگرش ریچارد هاس مبتنی بر سازوکارهایی همانند مشارکت، همکاری و متقاعدسازی از طریق الگوهای است که به منافع و امنیت بیشتری برای کشورها منجر می‌شود (Haass, 2019: 25).

۳. معادله هزینه - فایده در سازماندهی و اجرای معامله قرن

هرگونه کنش سیاسی و امنیتی می‌تواند آثار و پیامدهای خاص خود را ایجاد کند. معامله قرن تأثیر خود را بر شکل‌بندی‌های جغرافیایی، ژئوپلیتیکی و امنیتی منطقه به جا می‌گذارد. هدف دونالد ترامپ را می‌توان اجرای «راهبرد ژئوپلیتیکی برنارد لوئیس» در خاورمیانه عربی دانست. در منطقه‌ای که تضادهای سیاسی متنوعی وجود دارد، طبیعی است که انجام هرگونه اقدام راهبردی می‌تواند پیامدهای خاص خود را ایجاد کند. بنابراین معامله قرن همانند هر موضوع راهبردی دیگر براساس معادله هزینه - فایده سنجش می‌شود. لویتسکی به این موضوع اشاره دارد که الگوی رفتاری ترامپ در مقابله با دموکراسی آمریکایی قرار دارد (لویتسکی و زیلات، ۱۳۹۷: ۲۷۵).

سیاست‌های آمریکا برای اعمال فشارهای سیاسی بیشتر از این جهت اهمیت دارد که می‌تواند زمینه شکل‌گیری فرآیندی باشد که قابلیت اثرگذاری ایران برای حمایت از جبهه مقاومت در حوزه منطقه‌ای را کاهش دهد. در نگرش گروه‌های راهبردی آمریکا، هرگونه تعادل پایدار قدرت در منطقه نیازمند نشانه‌هایی از موازنه منطقه‌ای خواهد بود. در نگرش گروه‌های محافظه‌کار ایالات متحده، تهدیداتی همانند افراط‌گرایی، خشونت منطقه‌ای و سلاح‌های هسته‌ای صرفاً از طریق سازوکارهای نهادمند پاسخ می‌دهد. در چنین نگرشی، طبیعی به نظر می‌رسد که معامله قرن می‌تواند

شکل جدیدی از معادله نهادمند شده قدرت را فراهم سازد (Dalby, 2010: 29).

۱-۳. موازنه تهدید ائتلاف عربی عربستان علیه ایران

طرح معامله قرن در نگرش دولت ترامپ مبتنی بر حمایت کشورهای ثروتمند عربی خواهد بود. به موازات کشورهای حوزه خلیج فارس به رهبری عربستان، زمینه برای مشارکت اتحادیه اروپا در ایجاد تأسیسات زیربنایی برای زندگی شهروندی مردم فلسطین در نظر گرفته شده است. دولت ترامپ برای اجرای این پروژه، ۳۰ میلیارد دلار پیش‌بینی نموده که بخشی از آن به رژیم صهیونیستی پرداخت می‌شود. به عبارت دیگر، هزینه الحاق شهرک‌های یهودی که ماهیت غیرقانونی دارد، توسط کشورهای حامی طرح معامله قرن حاصل می‌شود. منتقدین ترامپ به این موضوع اشاره دارند که چنین فرآیندی با ضرورت‌های جهان لیبرال کاملاً متفاوت به نظر می‌رسد (Deudney and Ikenberry, 2018: 31).

بخش قابل توجهی از هزینه‌های طرح ۳۰ میلیارد دلاری تأسیسات اقتصادی جدید توسط کشورهای عربی پرداخت می‌شود. امریکا و کشورهای اتحادیه اروپا نیز پذیرفته‌اند تا در هزینه‌های این طرح مشارکت نمایند. هزینه‌های پیش‌بینی شده به گونه‌ای است که هر یک از کشورها به میزان منافی که از امنیت منطقه‌ای به دست می‌آورند، پرداخت می‌نمایند. در این ارتباط سهم امریکا در حدود ۲۰ درصد، سهم اتحادیه اروپا ۱۰ درصد و کشورهای حوزه خلیج فارس که محور محافظه‌کاری منطقه‌ای محسوب می‌شوند، می‌بایست ۷۰ درصد هزینه‌ها را پرداخت نمایند.

۲-۳. بازتولید امنیت رژیم صهیونیستی در فضای همکاری جویانه

امنیت رژیم صهیونیستی همواره براساس غلبه نظامی، ظرافت امنیتی و سرسختی دیپلماتیک حاصل شده است. ایدئولوژی سیاسی رژیم صهیونیستی بر نشانه‌هایی از امنیت‌گرایی قرار دارد. امنیت در انگاره ذهنی رژیم صهیونیستی به منزله کاهش قدرت تهدیدساز سایر بازیگران است. به عبارت دیگر، رژیم صهیونیستی تمایلی به اتخاذ سازوکارهای همکاری جویانه با بازیگران منطقه‌ای ندارد. امنیت در انگاره سیاسی و ایدئولوژیک رژیم صهیونیستی ماهیت مطلق و فراگیر دارد. براساس چنین انگاره‌ای، رژیم صهیونیستی تلاش دارد تا از معادله معمای امنیت عبور نماید. انگاره امنیت رژیم صهیونیستی یکی از موضوعات بنیادین سیاست خارجی ایالات متحده در دوران مختلف تاریخی بعد از ۱۹۴۸ بوده است. اندیشه تأسیس و افزایش قدرت رژیم صهیونیستی در خاورمیانه عربی را می‌توان به عنوان بخشی از سازوکارهای سیاست راهبردی انگلیس در قرن ۱۹

۱۶ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

براساس الگوی «اختلاف بینداز و حکومت کن» دانست. از سال ۱۹۴۸ به بعد همواره آمریکا، انگلیس و کشورهای اتحادیه اروپا از سیاست مزیت نسبی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه بهره گرفته و زمینه افزایش قدرت نظامی آن را به وجود آورده‌اند.

اگرچه امنیت، بخش محوری سیاست راهبردی کشورها محسوب می‌شود، اما هر یک از واحدهای سیاسی برای تحقق امنیت از سازوکارهای منحصر به فردی استفاده می‌کنند. امنیت رژیم صهیونیستی با تفسیرهای مختلفی از سوی رؤسای جمهور آمریکا همراه بوده است. نتانیا‌هو در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما تلاش همه‌جانبه‌ای به انجام رساند تا مزیت نسبی رژیم صهیونیستی در محیط امنیتی خاورمیانه را ارتقا دهد. اگرچه روابط و الگوهای رفتاری نتانیا‌هو و باراک اوباما مطلوبیت ارتباطی محدودی داشته است، اما ایالات متحده در تمامی دوره‌های تاریخی، خود را موظف به حفاظت و حمایت از امنیت و بقای سیاسی رژیم صهیونیستی می‌داند (Karlin and Cafman, 2019: 63).

۳-۳. مزیت نسبی رژیم صهیونیستی و شکاف در گروه‌های فلسطینی

بحران‌های امنیتی خاورمیانه در دوران باراک اوباما، مزیت نسبی رژیم صهیونیستی را به گونه قابل توجهی افزایش داد. تشکیل دولت فلسطینی را می‌توان به عنوان بخشی از سیاست امنیتی و راهبردی آمریکا برای بقای رژیم صهیونیستی در محیط آشوب‌زده خاورمیانه دانست. در حالی که رژیم صهیونیستی از سازوکارهای مربوط به توسعه قدرت بهره گرفته و تلاش داشته تا زمینه‌های لازم برای ارتقای موقعیت و مطلوبیت امنیتی خود را فراهم آورد. بحران در سوریه و عراق بیشترین مازاد امنیتی را برای آینده سیاسی رژیم صهیونیستی به وجود آورد.

تجزیه کشورهای منطقه‌ای خاورمیانه همانند عراق را باید در زمره عواملی دانست که «قدرت نسبی رژیم صهیونیستی» در مقایسه با کشورهای مقتدر جهان عرب را افزایش خواهد داد. محدودسازی قدرت ایران در محیط امنیتی خاورمیانه را باید بخش دیگری از سیاست راهبردی دانست که زمینه نقش‌یابی بازیگران منطقه‌ای را فراهم می‌سازد. کاهش قدرت ایران از طریق سازوکارها و ابزارهای درهم‌تنیده‌ای شکل می‌گیرد. افزایش مزیت نسبی ارتش رژیم صهیونیستی، گسترش روابط رژیم صهیونیستی با کشورهای منطقه‌ای و بین‌المللی و شکاف در بین کشورهای منطقه‌ای را باید در زمره عواملی دانست که موقعیت رژیم صهیونیستی در منطقه را ارتقا خواهد داد. باراک اوباما در صدد بود تا امنیت منطقه‌ای را بر اساس ویژگی‌های عمومی جهان رئالیستی تنظیم نماید (Kotkin, 2018: 42).

۴. معامله قرن در انگاره عملگرایی ترامپ

جیمز متیس و رکس تیلرسون وزیرای خارجه و دفاع وقت آمریکا تلاش نمودند تا برخی از انتظارات و نیازهای امنیت منطقه‌ای خاورمیانه و کشورهای حوزه خلیج فارس را پاسخ دهند. یکی از اصلی‌ترین انتظارات کشورهای منطقه‌ای همانند عربستان، قطر، مصر و اردن را می‌توان حمایت آمریکا از دولت فلسطینی دانست. یکی از مشکلات فراروی شکل‌گیری دولت فلسطینی در تضادهای پنهان کشورهای جهان عرب و گروه‌های فلسطینی نهفته است. خریدهای نظامی فراگیر عربستان و سایر کشورهای منطقه خلیج فارس از آمریکا می‌بایست مابه‌ازای امنیتی در خاورمیانه پرتنش برای اینگونه از کشورهای محافظه‌کار جهان عرب داشته باشند. الگویی که دونالد ترامپ و تیم سیاست خارجی آمریکا در پیش گرفته، به گونه اجتناب‌ناپذیر منجر به افزایش نشانه‌های موازنه وحشت خواهد شد (Krepinevich, 2019: 19).

۴-۱. معامله قرن و معادله پترو - میلیتا

مفهوم پترو - میلیتا از دهه ۱۹۷۰ در ادبیات راهبردی خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفته است. ایران و عربستان در چارچوب دکترین نیکسون، بخش قابل توجهی از درآمد اقتصادی ناشی از استخراج، تولید و فروش نفت خود را برای خرید تسلیحات آمریکایی هزینه می‌کردند. هزینه‌های نظامی ایران در دهه ۱۹۷۰ تابعی از ضرورت‌های اقتصاد، سیاست و امنیت جهانی بود. ترامپ تلاش دارد تا الگوی راهبردی نیکسون در «ساختار امنیت دوستونی»، ریگان در «ساختار فرماندهی مرکزی» و بوش پسر در «اقدامات پیشدستانه» را به عنوان عناصر بنیادین راهبرد امنیت منطقه‌ای خود مورد استفاده قرار دهد. تحقق چنین اهدافی نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای دیپلماتیک، راهبردی و نظامی خواهد بود. رمضانی به این موضوع اشاره دارد که همکاری‌های ایران و آمریکا در سال‌های دهه ۱۹۷۰ محور اصلی نظم ایرانی در خاورمیانه و خلیج فارس را به وجود آورده است. نظم ایرانی مبتنی بر نشانه‌هایی از همکاری‌گرایی جهان غرب با دولت ایران بوده است (Ramazani, 1986: 42).

نشانه‌های پترو - میلیتا را می‌توان در شکل‌بندی‌های امنیت خاورمیانه‌ای دوران ترامپ جستجو نمود. خرید تسلیحاتی عربستان از آمریکا بخشی از روند رشد اقتصادی آمریکا را پاسخ داده است. بازار اسلحه منجر به جنگ در پیرامون، رشد اقتصادی در مرکز و نظامی‌گری در فضای بین‌المللی خواهد شد. جیمز متیس وزیر دفاع وقت ایالات متحده با انعقاد قرارداد نظامی برای فروش هواپیماهای اف.۳۵ فوق پیشرفته ایالات متحده به رژیم صهیونیستی نشان داد که مزیت نسبی رژیم

۱۸ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

صهیونیستی در حوزه راهبردی حفظ خواهد شد.

معامله قرن می‌تواند زمینه لازم برای حداکثرسازی قابلیت راهبردی رژیم صهیونیستی را به وجود آورد. نتانیاهو امیدوار بود که در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، ضرورت‌های راهبردی رژیم صهیونیستی برای ارتقای قدرت و مزیت نسبی در ارتباط با کشورهای منطقه‌ای مورد توجه و پذیرش کاخ سفید قرار گیرد. بخشی از اهداف راهبردی ایالات متحده برای کنترل امنیت منطقه‌ای از طریق سازوکارهای معامله قرن تأمین خواهد شد. معامله قرن، امنیت نیابتی در سطوح منطقه‌ای را گسترش و تضادهای ژئوپلیتیکی را به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر تشدید می‌کند.

۲-۴. گسترش شکاف در بین گروه‌ها و کشورهای اسلامی خاورمیانه

گسترش شکاف بین بازیگران، بخشی از ضرورت‌های «موازنه تهدید» خواهد بود. ترامپ از راهبرد موازنه تهدید برای کنترل محیط پیرامونی بهره گرفته است. در این فرآیند، معامله قرن می‌تواند زمینه ایجاد انشعاب بین گروه‌های مختلف فلسطینی و کشورهای اسلامی را به وجود آورد. معامله قرن با روح همبستگی اسلامی در قالب آرمان، هویت و امنیت مغایرت خواهد داشت. اگرچه در این فرآیند، کشورهای جهان عرب تلاش نمودند تا زمینه ایجاد همبستگی بین کشورهای اسلامی در ارتباط با آینده فلسطین را سازماندهی کنند. بهره‌گیری از چنین رویکردی را می‌توان به عنوان بخشی از سیاست محدودسازی قدرت منطقه‌ای ایران از طریق ارتقای نقش تاکتیکی، عملیاتی و راهبردی کشورهای جهان عرب دانست (Nia, 2011: 21).

۳-۴. گذار از میراث اوباما در امنیت خاورمیانه

خاورمیانه در زمره حوزه‌های منطقه‌ای پرتنش و آشوب‌زا تلقی می‌شود. در دوران باراک اوباما، آمریکا در استفاده از نیروی نظامی، گزینشی عمل کرده است. استفاده از نیروی نظامی، به عنوان اولین گزینه راهبردی آمریکا در برخورد با محیط پیرامونی محسوب نمی‌شود. باراک اوباما بر سازوکارهای همکاری دیپلماتیک و متقاعدسازی رهبران کشورهای جهان عرب برای اجتناب از درگیری نظامی با کشوری همانند ایران تأکید داشته است.

میراث اوباما بر فرآیندهای امنیت‌سازی کم‌هزینه قرار داشته است. سیاست امنیتی و راهبردی اوباما مبتنی بر نشانه‌هایی از «موازنه قدرت» بین بازیگران بوده است. همکاری و رقابت بازیگران در محیط منطقه‌ای براساس شکل‌بندی‌های مختلفی حاصل می‌شود. مدیریت بحران را می‌توان بخشی از میراث دوران اوباما دانست، در حالی که دونالد ترامپ تلاش می‌کند تا از سازوکارهای

«بحران‌سازی فراگیر» در منطقه‌ای پرتنش و آشوب‌ساز استفاده کند. روندی که به گونه اجتناب‌ناپذیر شکل جدیدی از تهدیدات را به وجود می‌آورد (Rose, 2018: 4).

باراک اوباما به این موضوع اشاره داشته است که ابزار نظامی، یک انتخاب ضروری و گزینشی برای سیاست خارجی، امنیت منطقه‌ای و ضرورت‌های راهبردی ایالات متحده خواهد بود. در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ، خاورمیانه اهمیت بیشتری برای سیاست خارجی و ضرورت‌های راهبردی آمریکا پیدا کرد. نگرش آمریکا مبتنی بر سازوکارهایی است که بتواند بین سیاست ایالات متحده، کشورهای جهان عرب و رژیم صهیونیستی نشانه‌هایی از موازنه ایجاد نماید (Patrik, 2017: 63).

موضوع فلسطین یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای جهان اسلام محسوب می‌شود. کشورهایی همانند ایران، ترکیه، عربستان و مصر دیدگاه‌های نسبتاً متفاوتی برای حل تضادهای سیاسی دولت فلسطینی دارند. به همین دلیل است که فلسطین در شرایط ابهام امنیتی قرار گرفت. زیرا هیچ یک از بازیگران اصلی نتوانستند سازوکارهای مناسب و مطلوب برای کنترل بحران‌های منطقه‌ای را تبیین و طراحی نمایند. در چنین شرایطی بسیاری از نگاه‌ها به سوی ایالات متحده بود که جهان عرب چگونه می‌تواند مشروعیت خود را از طریق مقابله با رژیم صهیونیستی و حمایت از دولت خودگردان فلسطین ارتقا دهد. باراک اوباما نسبت به انگاره ذهنی فلسطینی‌ها واقف بود و تمایلی برای بهره‌گیری از دیپلماسی اجبار علیه کشورهای اصلی جهان عرب نشان نمی‌داد.

۵. انگاره معامله قرن در قالب مجموعه امنیتی خاورمیانه

انگاره معامله قرن را می‌توان براساس رهیافت مجموعه امنیتی خاورمیانه تبیین نمود. فرآیندها و سازوکارهای مربوط به حفظ امنیت یکی به منزله حفظ امنیت سایرین بوده و تهدید امنیت یک عضو به مثابه تهدید امنیت سایر اعضا تلقی می‌شود. در چنین نگرشی، امنیت رژیم صهیونیستی صرفاً از طریق هویت یابی و معنا‌یابی دولت فلسطینی حاصل خواهد شد، در غیر این صورت زمینه برای شکل‌گیری تضادهای منطقه‌ای فراگیر و گسترش رادیکالیسم در آینده اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در نگرش برخی از تحلیلگران آمریکایی و دولت‌های اروپایی اگر مجموعه امنیتی ایجاد شود، رژیم صهیونیستی به امنیت بیشتری نائل می‌گردد.

در «مجموعه امنیت منطقه‌ای» باری بوزان، این موضوع مطرح می‌شود؛ اگر تعدادی از کشورهایی که در یک حوزه جغرافیایی مشخص و مرتبط پیرامون هم قرار دارند، با یکدیگر همکاری نمایند، همکاری بازیگران نیازمند درک نسبتاً یکسانی از مقوله امنیتی است. مجموعه امنیتی در «نگرش

بوزان» به مفهوم آن است که می‌توان شرایط لازم برای کم‌اثرسازی تهدیدات از طریق گسترش همکاری‌های منطقه‌ای را فراهم آورد. ملزومات مجموعه امنیت منطقه‌ای در سطوح پایین تا سطوح بالای همبستگی، به قدرت اعضای مجموعه ارتباط دارد. طرح معامله قرن در نگرش مجموعه امنیتی بوزان صرفاً در سطح منطقه‌ای یا در سطح فراتر از آن تاثیرگذار خواهد بود.

تاثیرگذاری عوامل شکل‌گیری امنیت منطقه‌ای و ساختاری آن بسته به عوامل فرهنگی، قومی و مذهبی این واحد در شکل‌گیری همکاری‌ها و همگرایی میان برخی از دول از عوامل اثربخش می‌باشد. اگر عامل اصلی اقتصادی را مد نظر قرار دهیم این عامل یکی از ابعاد مهم سطح تحلیل امنیت منطقه‌ای است. در پایان نباید تصور کرد که عوامل فوق‌الذکر دارای ساختاری ثابت و ایستا می‌باشند بلکه الگوهای دوستی، دشمنی و توزیع قدرت بین دول اصلی استوار است که با تغییر هر کدام از آنها تعریف مجموعه‌های امنیتی ضروری به نظر می‌رسد (دانشفر، ۱۳۹۳: ۶۳).

۱-۵. ادراک کشورهای اروپایی در مورد معامله قرن

اگرچه کشورهای اروپایی تلاش دارند تا موضوع بحران فلسطین و رژیم صهیونیستی را در قالب مجموعه امنیت منطقه‌ای تنظیم و طراحی نمایند، اما نتانیاهو در صدد است تا «مفهوم بازدارندگی» را به روابط اجتماعی و تضادهای منطقه‌ای فلسطینی و رژیم صهیونیستی تسری بخشد. در تئوری بازدارندگی باید به اهمیت ارتباطات نیز توجه و تاکید کرد و تاکتیک‌های مؤثر و نوع سیاست خاص در برابر دیگر دول بسیار حائز اهمیت می‌باشد. نظریه‌پردازان راهبردی امریکا و اروپا بر این اعتقاد می‌باشند که ناپختگی سیاسی و عدم درایت سیاسی می‌تواند هر کشور قدرتمندی را در جهان به لبه پرتگاه برده هر چند از قدرت بازدارندگی خاص برخوردار باشد.

نشانه‌های چنین ادراکی را می‌توان در انتقاد فرانسه از مواضع رژیم صهیونیستی در زمان جنگ غزه و همچنین رویکرد انتقادی باراک اوباما در ارتباط با سخنان نتانیاهو در سازمان ملل دانست. آنان بر این اعتقادند که امنیت‌سازی منطقه‌ای در فضای گسترش رادیکالیسم در خاورمیانه مخاطرات زیادی را برای کشورهای منطقه‌ای، اروپا و ایالات متحده بوجود می‌آورد. بنابراین شناسایی دولت فلسطینی را می‌توان به عنوان نمادی برای انعطاف‌پذیری ساختاری و ارتقای سطح آن در تحقق یک مشارکت فراگیر در جهت تحقق امنیت منطقه‌ای برای جلوگیری از افزایش ظرفیت تلافی‌جویی کشورهای درگیر بحران دانست (Elgindy, 2018: 43).

کشورهای صنعتی غرب موضوع مربوط به امنیت اجتماعی را در دستور کار قرار داده‌اند. چنین رویکردی اولین بار در قالب مکتب کپنهاک ارائه شد، بنابراین طبیعی است که آثار چنین نگرشی

را در ذهن تصمیم‌گیران و زمامداران راهبردی سوئد برای شناسایی دولت فلسطینی در قالب «مجموعه امنیت منطقه‌ای» بوجود آورد. در دهه ۶۰ در آثار افرادی چون «ویلیام تامس» و «گراید» مشاهده شد در تعریف این واژه چنین عنوان نموده‌اند مجموعه امنیتی متشکل از دولت‌هایی است که حفظ امنیت هر یک در گرو حفظ امنیت دیگری و تهدید امنیت یک عضو به منزله تهدید امنیت سایر اعضا تلقی می‌شود. در این نگرش، دولت فلسطینی و رژیم صهیونیستی می‌توانند زمینه‌های شکل‌گیری مجموعه امنیتی را بوجود آورند.

اگرچه جهان غرب بر ضرورت تفکر راهبردی حمایت از رژیم صهیونیستی تاکید دارند، اما آنان ترجیح می‌دهند از سازوکارهای امنیت همیارانه در قالب مجموعه امنیتی به جای سازوکارهای امنیت رئالیستی معطوف به بازدارندگی استفاده نمایند. در این فرایند، نگرش بنیادین امریکا و کشورهای جهان غرب نسبت به موجودیت و امنیت رژیم صهیونیستی هیچ‌گونه تغییری پیدا نکرده است. در حالیکه آنان از سازوکارهای کنش همکاری‌جویانه در راستای نزدیک‌سازی هنجارهای امنیتی بهره می‌گیرند (Ackerman, 2012: 98).

در نگرش کارگزاران سیاست خارجی انگلستان و سوئد که از رهیافت‌های مجموعه امنیتی مورد نظر مکتب کپنهاک و مکتب انگلیسی بهره می‌گیرند، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری همگرایی، وجود توافق عمومی و اجماع واحدها می‌باشد. همگرایی محصول دینامیسم منطقه‌ای و پویای و رابطه کشورها با یکدیگر است که می‌توان نظریه‌های اقتصادی را در وهله اول مد نظر قرار داد و بر پایه آن همگرایی را در ابعاد تجربی و علمی در سطوح مختلف درک نمود. و/لش در مطالعات خود به این نتیجه رسید که سیاست‌های تهاجمی و الگوهای یکجانبه نمی‌تواند منجر به نظم جهانی سازنده در نظام ژئوپلیتیکی گردد (Walsh, 1944: 28).

در نگرش کشورهایی همانند سوئد و بلژیک، هرگونه بی‌توجهی گروه‌های راست‌گرای سیاست خارجی و امنیتی رژیم صهیونیستی همانند نتانیاهو به ضرورت‌های امنیت اجتماعی و مجموعه‌های امنیت منطقه‌ای در دوران بعد از جنگ سرد مشکلاتی را در خاورمیانه ایجاد می‌کند. عدم توجه چنین افرادی به مفاد «کنفرانس مادرید» و «توافقنامه اسلو ۱ و اسلو ۲»، منطقه خاورمیانه را دچار بی‌ثباتی و بحران امنیتی فزاینده نموده است که نشانه‌های آن را می‌توان در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶، جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۸ و جنگ ۵۱ روزه ۲۰۱۴ مشاهده نمود.

هریک از این جنگ‌ها با نشانه‌هایی از تصاعد بحران روبرو بوده است. در جنگ جولای و آگوست ۲۰۱۴، میزان آسیب‌های نظامی رژیم صهیونیستی افزایش بیشتری پیدا کرده و این امر نشان می‌دهد که تداوم بحران منجر به تسری جنگ‌های فلسطین و رژیم صهیونیستی به نبردهای منطقه‌ای

در خاورمیانه خواهد شد. لذا برای گذار از چنین محیطی، کشورهای مهم منطقه خاورمیانه با توجه به تکثرگرایی و نوع حکومت و سیاسی بودن آن و در جهت رسیدن به امنیت پایدار منطقه‌ای می‌بایست تضادهای ادراکی را کاهش داده و شاخص‌های تئوری امنیت همیارانه و مجموعه امنیتی را مورد توجه قرار دهند. ضرورت‌های نظم لیبرالی ایجاب می‌کند که اعتراف‌سازی و پیمان‌های راهبردی براساس منافع چندجانبه و هزینه‌های محدودتری تنظیم شود (Rose, 2019: 6).

۲-۵. ادراک کشورهای خاورمیانه در مورد معامله قرن

کشورهای خاورمیانه دارای رویکرد نسبتاً متفاوتی در ارتباط با معامله قرن می‌باشند. ایران مخالفت خود را با هرگونه تغییر ژئوپلیتیکی منطقه اعلام داشته است. در نگرش رهبران انقلاب اسلامی ایران، سرنوشت فلسطین از طریق نظرسنجی شهروندان ساکن در مناطق اشغالی و حوزه اصلی جغرافیای سرزمینی حاصل خواهد شد. کشورهای جهان عرب در دوران مختلف تاریخی از قالب‌های ادراکی و تحلیلی کاملاً متفاوتی برای تبیین مسائل منطقه‌ای و حل تضادهای شکل گرفته استفاده کرده‌اند. سهراب سبحانی در مطالعات خود به این موضوع اشاره دارد که نگرش ایران براساس نشانه‌هایی از کنش عملگرایانه و سازنده در فضای منطقه‌ای و حتی در ارتباط با سازوکارهای حل و فصل منازعات منطقه‌ای شکل گرفته است (Sobhani, 1990: 143).

در برخی از مقاطع زمانی، کشورهای جهان عرب تحت تأثیر ناسیونالیسم عرب از منازعه و رویارویی با رژیم صهیونیستی حمایت به عمل آورده‌اند. از زمان انقلاب ایران و نقش راهبردی ایران در حل منازعه خاورمیانه، کشورهای اصلی جهان عرب تمایل بیشتری به اتخاذ سازوکارهای دیپلماتیک و چندجانبه پیدا کرده‌اند. مذاکرات اسلو ۱، اسلو ۲ و مادرید از این جهت اهمیت داشت که می‌توانست زمینه شکل‌گیری دولت فلسطینی را به وجود آورد. اگرچه ایران از سازوکارهای مقاومت حمایت به عمل می‌آورد، اما واقعیت آن است که واقعه مقاومت را بخشی از الگوی نیل به تعادل امنیت منطقه‌ای می‌داند. رویکردی که دارای ماهیت عملگرایانه بوده و مقاومت را با عملگرایی پیوند می‌دهد (Tarzi, 2011: 19).

در حالی که الگوی رفتاری کارگزاران رژیم صهیونیستی در سال‌های ۲۰۱۹-۱۹۹۵ بیانگر این واقعیت است که احتمال پذیرش دولت فلسطینی از سوی رژیم صهیونیستی با دشواری‌های خاصی همراه خواهد بود. نتانیاهو در سازمان ملل کشورهای عربی را تهدید نمود که حل موضوع فلسطین صرفاً از طریق مذاکره با رژیم صهیونیستی حاصل خواهد شد. نتانیاهو و بسیاری از گروه‌های صهیونیستی، هیچگونه تمایلی به پذیرش هویت، دولت و مجموعه مستقل فلسطینی در کنار حوزه

سرزمینی خود ندارند.

برای سازماندهی معامله قرن لازم است تا کشورهای اردن، سوریه، مصر و عربستان مشارکت مستقیم داشته باشند. هر یک از واحدهای یاد شده، می‌بایست جابه‌جایی در حوزه سرزمینی خود را مورد پذیرش قرار داده تا از این طریق امکان تغییرات جغرافیایی به وجود آید. تغییر در شکل‌بندی‌های سرزمینی کشورهای منطقه می‌تواند تأثیر خود را بر الگوهای مقاومت و رویارویی به جا گذارد. از آنجایی که تاکنون مذاکرات، نتایج مشخصی نداشته و روند اجرای آن به سال ۲۰۲۰ موکول شده است، بنابراین می‌توان نشانه‌هایی از مقاومت کشورهای خاورمیانه در ارتباط با معامله قرن را مشاهده نمود.

نتیجه‌گیری

نظریه معامله قرن را می‌توان در تداوم رویکردی دانست که مبتنی بر ابتکار شکل‌گیری دولت فلسطینی به موازات رژیم صهیونیستی بوده است. روند تاریخی نشان می‌دهد که هیچگاه رهبران رژیم صهیونیستی تمایلی به پذیرش سیاست دو دولت نشان نداده‌اند. آنان بر ضرورت استقرار گروه‌های فلسطینی در منطقه‌ای تأکید دارند که از طریق سازوکارهای اقتصادی به زندگی عادی و شرایط بدون مخاصمه نائل شوند. تحقق این امر نیازمند مشارکت اقتصادی کشورهای جهان عرب و واحدهای اروپایی خواهد بود.

نادیده گرفتن حقوق سیاسی فلسطینی‌ها همانند دولت مستقل فلسطینی از سوی رژیم صهیونیستی در دو دهه گذشته، چالش‌هایی را برای آینده سیاسی و امنیتی منطقه ایجاد خواهد کرد. ترامپ تلاش دارد تا از طریق مشارکت متحدین امنیتی خود در محیط منطقه‌ای، زمینه عادی‌سازی روابط کشورهای جهان عرب و رژیم صهیونیستی به وجود آید. طبیعی است که چنین فرآیندی بدون انعطاف رژیم صهیونیستی برای به رسمیت شناختن دولت فلسطینی و فرآیندهای مقاومت حاصل نخواهد شد.

بخش قابل توجهی از روندهای معطوف به معامله قرن مبتنی بر مذاکرات بدون نتیجه بوده که در نهایت منجر به فرسایش بیشتر گروه‌های فلسطینی و دولت‌های عرب خواهد شد. در چنین شرایطی، طبیعی به نظر می‌رسد که گروه‌های مقاومت از گزینه متفاوتی در برابر طرح معامله قرن استفاده نمایند. بدین‌صورت کشورهای جهان عرب احساس می‌کنند که موقعیت آنان در روند مذاکرات مربوط به امنیت منطقه‌ای به گونه تدریجی افول پیدا کرده و در نتیجه قادر نخواهند بود تا نیازهای هویتی و راهبردی جهان عرب و گروه‌های فلسطینی را پاسخ گویند.

تضادهای سیاسی و امنیتی کشورهای اسلامی به ویژه الگوی رفتاری کشورهای عربستان، مصر، اردن و امارات عربی متحده با ایران، نتیجه مطلوبی برای جهان عرب ایجاد نخواهد کرد. از آنجایی که رویکرد رژیم صهیونیستی ماهیت قدرت‌محور دارد، بنابراین از سازوکارهایی استفاده می‌کند که معادله هویت، بقا و امنیت دولت و گروه‌های فلسطینی در منطقه را با چالش بیشتری همراه سازد. اگرچه فشارهای سیاسی و راهبردی دونالد ترامپ ادامه یافته، اما روند مذاکرات هنوز مطلوبی برای کشورهای منطقه‌ای جهت دستیابی به نتایج مؤثر راهبردی را فراهم نکرده است.

هم‌اکنون بسیاری از دولت‌های اسلامی و گروه‌های فلسطینی احساس می‌کنند که آنان در روند مذاکرات معامله قرن در فضای فرسایش و افول مرحله‌ای مطالبات قرار گرفته‌اند. طبعاً چنین فرآیندی نمی‌تواند در طولانی‌مدت منجر به اقدامات واکنشی از سوی گروه‌های هویتی نشود. جهان عرب رویکردهای بنیادین خود را برای آرمان دولت فلسطینی حفظ کرده است. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که نادیده گرفتن آرمان هویتی گروه‌های اجتماعی، چالش‌های امنیتی بیشتری را در منطقه ایجاد خواهد کرد.

بسیاری از کشورهای اروپایی نیز مخالفت خود را با روندهای تجدیدنظرطلبانه نسبت به دولت فلسطینی ابراز داشته‌اند. آنان بر این اعتقادند که اگر فلسطین نتواند حقوق سیاسی و راهبردی خود را به دست آورد، در آن شرایط امکان ظهور چالش‌های امنیتی بیشتر در منطقه وجود خواهد داشت. کشورهای اروپایی بر ضرورت نهادگرایی اقتصادی و اجتماعی تاکید دارند. نهادگرایی می‌تواند زمینه ادغام بازیگران را در راستای تأمین اهداف مشترک فراهم سازد.

کشورهای اروپایی براساس رهیافت کارکردگرایی به این موضوع اشاره دارند که هرگونه همکاری کشورها براساس ضرورت‌های اجتماعی، اقتصادی و ساختاری انجام می‌گیرد. چنین رویکردی به مفهوم آن است که بهره‌گیری از سازوکارهای مربوط به تهدید نظامی و امنیتی نمی‌تواند در طولانی‌مدت زمینه‌های پذیرش الگوهایی را به وجود آورد که با قالب‌های هویتی، تاریخی و آرمانی بازیگران هماهنگی چندانی ندارد. کشورهای اروپایی طرح دولت فلسطینی را مطلوب‌ترین گزینه برای ثبات منطقه‌ای و امنیت متقابل می‌دانند. الگویی که در سال‌های بعد از جنگ سرد، براساس «معادله صلح و امنیت در برابر زمین» شکل گرفت و هیچگاه نتیجه عملی در روند مذاکرات دیپلماتیک به جا نگذاشت.

منابع

۱. فارسی

احمدی، عباس، بدیعی، مرجان و حیدری، طهمورث، (۱۳۹۶)، «تبیین نظری تغییر ماهیت مناطق ژئوپلیتیک در رقابت بین قدرت‌ها»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال سیزدهم، پاییز، شماره سوم.

احمدی فشارکی، حسنعلی و گودرزی، طاهره، (۱۳۹۳)، «پیامدهای جنگ غزه بر رفتار سیاسی فلسطینی‌های ساکن اراضی اشغالی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، تابستان، شماره ۲۵.

پایپر، کالینزف (۱۳۸۷)، *قدرت پنهان در آمریکا*، ترجمه علیرضا عبادتی، تهران: انتشارات روایت فتح.

حسین‌زاده، اسماعیل، (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی نظامی‌گری آمریکا*، ترجمه: پرویز امیدوار، تهران: نشر نی.

دانشفر، بهزاد، (۱۳۹۳)، «فلسطین و هویت انقلاب‌های عربی از منظر نظریه فرهنگ سیاسی»، *فصلنامه مطالعات فلسطین*، تابستان، شماره ۲۵.

رنشون، استانی، (۱۳۹۳)، *امنیت ملی دولت اوپاما*، ترجمه عسگر قهرمان‌پور، تهران: نشر میزان.

لویتسکی، استیون و زیلات، دانیل، (۱۳۹۷)، *دموکراسی‌ها چگونه می‌میزند*، ترجمه سیامک دل‌آرا و اعظم ورشوچی‌فرد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

۲. انگلیسی

Abu Mustafa, Ibrahim, (2018), "Israel's Costly Neglect", *Foreign Affairs*, May, No. 3.

Daalder, Ivo and James M. Lindsay, (2018), "The Committee to Save the World Order; America's Allies Must Step Up as America Steps Down", *Foreign Affairs*, November and December, Vol. 97, No. 6.

Dalby, S, (2010), "Decontextualizing Violence, Power and Nature: The Next Twenty Years of Critical Geopolitics?", *Political Geography*, Vol. 29, No 5.

Deudney, Daniel and John Ikenberry, (2018), "Liberal World and the Resilient Order", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.

Elgindy, Khaled, (2018), "Israel's Costly Neglect; The political Perils of ignoring Gaza and East Jerusalem", *Foreign Affairs*, May, No. 3.

Haass, Richard, (2019), "How a World Order Ends and What Comes in Its Wake", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.

Karlin, Mara and Tamara Cafman Wittes, (2019), "America's Middle East Purgatory the Case for Doing Less", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.

Kotkin, Stephen, (2018), "Realist World; The players change, but the Game Remains", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.

Krepinevich Jr, Andrew F, (2019), "The Eroding Balance of Terror The Decline of Deterrence", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.

Nia, M. M, (2011), A Holistic Constructivist Approach to Iran's Foreign Policy, *International Journal of Business and Social Science*, Vol. 2, No. 4.

Patrik, Stewart M, (2017), "Trump and World Order; The Return of Self-help",

- Foreign affairs*, March / April, Vol. 96, No. 2.
- Pompeo, Michael R, (2018), "Confronting Iran; The Trump Administration's Strategy", *Foreign Affairs*, November and December, Vol. 97, No. 6.
- Ramazani, R. K, (1986), *Revolutionary Iran, Challenge and Response in the Middle East*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.
- Rose, Gideon, (2018), "Which World are we Living in?", *Foreign Affairs*, July-August, Vol. 97, No. 4.
- Rose, Gideon, (2019), "The United States and the Liberal Order", *Foreign Affairs*, January/February, Vol. 98, No. 1.
- Shapira, S., and Diker, D, (2007), *Iran's "Second" Islamic Revolution: Its Challenge to the West*, Jerusalem Centre for Public Affairs.
- Sobhani, Sohrab, (1990), *The Pragmatic Entente: Israeli-Iranian relation (1948-1988)*, New York: Praeger.
- Tarzi, A. (Ed.), (2011), *Iranian Puzzle Piece: Understanding Iran in the Global Context*, DIANE Publishing.
- Walt, Stephen, (2019), "If Nobody Knows Your Iran Policy, Does it Even Exist?" *Foreign Policy*, May, No. 6.
- Walsh, Edmond, (1944), *Geopolitics and International Morals*, New York: Macmillan.

جایگاه گروه‌های فلسطینی در دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران

محمد رضا دهشیری^۱

مجتبی حسینی فهرجی^۲

چکیده

جمهوری اسلامی ایران همواره تلاش داشته است تا با تأکید بر وجوه همگراییانه برای مقابله با رژیم صهیونیستی به عنوان دشمن مشترک جهان اسلام، به الهام‌بخشی جنبش‌های اسلام‌گرا و پشتیبانی از گروه‌های هم‌راستا در غرب آسیا مبادرت نماید و این حمایت، طیفی از همکاری‌های مادی و فنی تا حمایت‌های معنوی را در بر می‌گیرد که از آن با عنوان دیپلماسی مقاومت یاد می‌شود. این پژوهش، در صدد است که با استفاده از روش کیفی توصیفی-تحلیلی و با بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای، به واکاوی دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران در حمایت از آرمان فلسطین با تأکید بر سه گروه سازمان آزادیبخش فلسطین، جنبش جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی (حماس) بپردازد و در نهایت به این پرسش پاسخ دهد که گروه‌های مبارز فلسطینی از چه جایگاهی در دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران برخوردارند. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی مقاومت با تأکید بر شبکه‌سازی رسمی و غیررسمی برای تقویت محور مقاومت، در راستای اصول و مبانی برآمده از اسلام، قانون اساسی و اندیشه رهبران انقلاب اسلامی، اولویت را به مسئله فلسطین داده و از اقدام گروه‌های مبارز فلسطینی در مقابله با رژیم اشغالگر قدس فارغ از افتراقات مذهبی و اختلافات روشی حمایت می‌کند. در واقع، رویکرد جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی مقاومت بر "وحدت در عین کثرت" به معنای حمایت از آرمان و راهبرد گروه‌های مقاومت فلسطینی در مبارزه با رژیم صهیونیستی به‌رغم اختلاف در شیوه‌ها و تاکتیک‌ها استوار است.

واژگان کلیدی: جمهوری اسلامی ایران، محور مقاومت، دیپلماسی مقاومت، فلسطین، رژیم

صهیونیستی

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه (نویسنده مسئول) mohammadreza_dehshiri@yahoo.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه nj.hosseini14@gmail.com

مقدمه

انقلاب اسلامی ایران از جمله حوادثی است که تأثیر فوق‌العاده و شگفت‌آوری در ورای مرزها و نظام بین‌الملل بر جای گذاشته و عناصر درونی نظام بین‌الملل را به شکل عمیقی تحت تأثیر قرار داده است. از جمله ویژگی‌های تأثیرگذار و حیرت‌آور گفتمان انقلاب اسلامی، احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی در سراسر جهان بود (محمدی، ۱۳۸۵: ۱۷-۲۴). از جمله ویژگی‌های تأثیرگذار و حیرت‌آور گفتمان انقلاب اسلامی، احیای افکار و اندیشه‌های اسلامی به ویژه در منطقه غرب آسیا بود. تأکید بر وجوه همگرایی و وحدت‌طلبانه موجب شد طیف گسترده‌ای از جنبش‌های اسلامی؛ انقلاب اسلامی را به عنوان الگوی تمام‌عیار حرکت خود بپذیرند (اشرف نظری، ۱۳۸۷: ۱۷۹).

در واقع، گفتمان انقلاب اسلامی ایران موجب شکل‌گیری نوعی اعتماد به نفس در میان جوامع اسلامی شد که بازتاب چنین اقدامات و تأثیرات ناشی از آن را می‌توان در جنبش‌های اسلامی مسلمان و به ویژه در فلسطین مشاهده کرد (Esposito, 1990: 18-26).

غرب آسیا به عنوان منطقه پیرامونی انقلاب اسلامی ایران و فلسطین به عنوان کانون ظلم وارده به مسلمین در این حوزه جغرافیایی، پس از یک دوره کامل شکست و تحقیر توسط رژیم اشغالگر قدس، مستعدترین نقطه نسبت به آموزه‌های انقلاب اسلامی ایران بود و از این طریق؛ اسلام وارد پهنه مبارزات مردم فلسطین شد. وارد شدن اسلام به عرصه مبارزات در سرزمین فلسطین و در میان مبارزان فلسطینی باعث تغییر در اولویت‌ها و راهبردهای مبارزاتی در میان فلسطینیان گردید. این تغییر و تحول در منبع و منشأ تغذیه افکار مبارزان فلسطینی و الهام پذیرفتن آنها از اسلام سبب‌ساز تولد راهبرد مبارزاتی تحت عنوان مقاومت اسلامی شد.

امام خمینی که با شناخت کامل از مشکلات درونی جهان اسلام از جمله ضعف، ناتوانی و وابستگی برخی از سران کشورهای اسلامی، بر آگاهی مبتنی بر اصول اعتقادی، مشترکات ایمانی و فرهنگی امت اسلامی تأکید می‌کردند؛ از همان آغاز، کارآمدترین روش برای بسیج ملت فلسطین و جلب پشتیبانی مسلمانان برای دفاع از فلسطینیان را وجهه اسلامی این مبارزات می‌دانستند (ولایتی، ۱۳۸۶: ۲۸). از همین جهت نیز، گروه‌های اسلامی که جهاد را یگانه راه آزادی قدس می‌دانستند؛ احیا شدند.

دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران عبارتست از: تلاش برای تصویرسازی ایجابی از فعالیت‌ها و کارکردهای خود به منظور متقاعدسازی افکار عمومی بین‌المللی در زمینه مشروعیت اقدامات مقاومتی و بهره‌برداری از فرصت‌ها و تلاش بهتر برای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی با توجه

به نظم منطقه‌ای با هدف افزایش ضریب امنیتی و کاهش تهدیدهای پیرامونی و محیطی که از اولویت‌ها و اهداف اصلی آن مبارزه با رژیم صهیونیستی و آزادسازی فلسطین است. در این مسیر نیز جمهوری اسلامی و جبهه مقاومت از هیچ حمایت مادی و معنوی از گروه‌های مبارز فلسطینی مضایقه ننموده است.

این پژوهش، در پی آن است که با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، منابع کتابخانه‌ای موجود پیرامون دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران، فلسطین و سه گروه سازمان آزادیبخش فلسطین، جنبش جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی را مورد واکاوی قرار دهد تا در نهایت بتواند به این پرسش پاسخ دهد که گروه‌های مبارز فلسطینی چه جایگاهی در دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران دارند. با توجه به اینکه در این پژوهش؛ گروه‌های فلسطینی مذکور به عنوان بخشی از جبهه مقاومت به رهبری جمهوری اسلامی ایران که عمده هدف آن مبارزه با رژیم صهیونیستی است، در نظر گرفته شده است؛ لذا چارچوب مفهومی شبکه‌سازی و سطوح کارکردی در استلزامات دیپلماسی مقاومت مطرح گردیده است. این پژوهش فرضیه‌آزما نیست اما یافته‌های پژوهش حاکی از این است که جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی مقاومت مبتنی بر شبکه‌سازی رسمی و غیررسمی خود؛ در راستای اصول و مبانی ناشی از اسلام، قانون اساسی و اندیشه رهبران خود، اولویت را به مسئله فلسطین داده و مطلقاً از هر گروهی که با رژیم اشغالگر قدس مبارزه نموده و وارد فرایند سازش با این رژیم نشده باشد؛ صرف‌نظر از اختلاف نظر و روش، مذهب و نژاد، حمایت نموده است. برای پاسخ به این پرسش پس از بررسی چارچوب مفهومی تحقیق و جایگاه فلسطین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران و راهبرد این دیپلماسی در مورد گروه‌های سه‌گانه سازمان آزادی‌بخش فلسطین، جنبش جهاد اسلامی و حرکت مقاومت اسلامی (حماس) تبیین می‌گردد.

چارچوب مفهومی

منطقه غرب آسیا به عنوان یکی از بحران‌خیزترین مجموعه‌ها از بازیگران متعددی برخوردار است که سیستم منطقه‌ای را به سمت پیچیدگی و آشوب سوق داده است. سیستم‌های پیچیده و آشوبی در برابر فشارهای سیستمی، شاخه‌ای شدن نظم را تجربه می‌کنند. به عبارتی مسیر اصلی در پاسخ به فشارهای سیستمی؛ هدایت چنین فشارهایی به شاخه‌های موجود و یا نظم‌های نوین یعنی نظم‌های منطقه‌ای است. به این سبب، نظم‌های منطقه‌ای از جمله حوزه‌هایی هستند که شدیداً تحت تأثیر بن‌بست‌های راهبردی در بخش کنترل‌کننده سیستم بین‌الملل قرار می‌گیرند.

۳۰ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

با وقوع بن‌بست در سیستم و شکل‌گیری قطب‌های متضاد، بازیگران منطقه‌ای به سمت ائتلاف‌ها گرایش پیدا می‌کنند. کشورها برای خروج از بن‌بست راهبردی در روابط دو یا چندجانبه، راهبردهای غیرمستقیم در اعمال قدرت را آن هم در گستره‌ای منطقه‌ای در دستور کار خود قرار می‌دهند (قاسمی، ۱۳۹۴: ۳۴-۳۵).

وجود دشمن مشترک منطقه‌ای - رژیم صهیونیستی؛ میان جمهوری اسلامی و ملت‌های منطقه، جمهوری اسلامی ایران را به سمت گسترش ارتباطات منطقه‌ای به خصوص در قالب غیررسمی، سوق داده است. بر این اساس، جمهوری اسلامی ایران تلاش کرده است تا به روش‌های مختلفی از گروه‌های هم‌راستا حمایت نماید که این حمایت، طیفی از همکاری‌های مادی و فنی تا حمایت‌های معنوی را در بر می‌گیرد.

حال به جهت تقویت و ارتقای این همکاری‌های راهبردی؛ استلزامات و بایدهای یک دیپلماسی موفق در این حوزه در پنج سطح متفاوت مورد بررسی قرار می‌گیرند که عبارتند از:

۱. سطح کارگزاری: تقویت تعاملات با بازیگران دولتی و غیردولتی مؤثر در حوزه محور مقاومت؛
۲. سطح ساختاری: تلاش برای تقویت موازنه مجدد نامتقارن قدرت در منطقه غرب آسیا؛
۳. سطح گفتمانی: تقویت گفتمان اسلام سیاسی عقلانی و همچنین تلاش برای تقویت معنایی و گفتمان‌سازی محور مقاومت؛
۴. سطح الگوی تعامل: طراحی یک الگوی تعامل با بازیگران تأثیرگذار بر اساس الگوی رقابت - همکاری؛ به معنای همکاری کشورهای ایران، عراق، سوریه و لبنان و رقابت با الگوهای رقیب مانند الگوی کشورهایی چون عربستان سعودی، قطر و ترکیه؛
۵. سطح اصول، ارزش‌ها و قواعد بازی: تبیین این مسئله که بازیگری محور مقاومت در کشورها با عدم مداخله در امور داخلی این کشورها تعارض نداشته و همچنین مدیریت دشمن و رقیب به جهت اینکه محور مقاومت وارد یک خصومت ناخواسته و بی‌فایده نشود.

جایگاه فلسطین در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در حقیقت آنچه در ایران رخ داد نه فقط از تشیع که از توان اسلام حکایت می‌کند و نباید آن را حرکتی قلمداد کرد که مؤید برتری فرقه‌ای خاص از اسلام بر دیگر فرق است. انقلاب اسلامی ایران صرفاً حامل یک پیام است و آن هم اینکه توان ذاتی اسلام در مبارزه با ظلم را به ما بشناساند (افتخاری، ۱۳۷۷: ۲۱۹).

مبنای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بویژه در قضیه فلسطین ملهم از آموزه‌ها و

اندیشه‌های امام خمینی و سپس آیت‌الله خامنه‌ای بوده است. از ابتدای شکل‌گیری نهضت امام خمینی، موضوع فلسطین از محوری‌ترین موضوعات در اندیشه ایشان بوده است. به شکلی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، فلسطین به عنوان مهم‌ترین مسئله جهان اسلام، در زمره اولویت‌های مهم سیاست خارجی ایران قرار گرفت.

در این زمینه امام خمینی در مورد مسئله رژیم صهیونیستی از هیچ کس تقیه نکرد و موضع سختی علیه این رژیم غاصب اتخاذ کرد و اشاره کرد که "هدف ما، نابودی رژیم صهیونیستی است" (امام خمینی، ۱۳۷۶: ۴۵). و همچنین دومین اقدام امام بعد از سخنرانی پیروزی انقلاب، اخراج دیپلمات‌های صهیونیستی و واگذاری سفارت رژیم صهیونیستی به فلسطینی‌ها بود و در کمک به فلسطینیان از هیچ کمکی مضایقه ننمود.

این رویکرد در منظومه افکار امام خامنه‌ای نیز کاملاً متجلی است. ایشان طی سخنرانی در نشست سران جنبش عدم تعهد در شهریور ۱۳۹۱ با عنوان "مسئله فلسطین و جنایات صهیونیست‌ها علیه مردم فلسطین" بر اهمیت "مسئله‌ای که نه تنها به منطقه ما ربط دارد بلکه بر سیاست‌های جهانی در دهه‌ها اثرگذار بوده است" تاکید کرد. آیت‌الله خامنه‌ای؛ مسئله فلسطین را اینگونه مطرح کرد: «این مسئله، یک مسئله در مورد یک کشور مستقل است، با هویت تاریخی مشخص. این کشور با نیرنگ غربی‌ها به سرکردگی بریتانیا در دهه ۴۰ قرن بیستم اشغال شد و فلسطینی‌ها را کشتار کردند تا گروه‌های مهاجر خارجی از اروپا به آنجا بیایند».

ایشان سپس؛ پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران را برای مسئله فلسطین مطرح کرد و تأیید کرد که «فلسطین برای فلسطینی‌هاست. اشغال فلسطین و ادامه این مسئله قابل پذیرش نیست و یک ظلم بزرگ است و اضافه کرد که تمام طرح‌های پیشنهادی غرب و متحدین آن‌ها در موضوع فلسطین "اشتباه و ناموفق" بوده‌اند. به بیان رهبر معظم انقلاب، ایران یک پیشنهاد منصفانه و دموکراتیک دارد. "تمام فلسطینی‌ها اعم از مسلمانان، مسیحیان و یهودیان فلسطینی که در حال حاضر در فلسطین هستند یا آنهایی که مجبور به ترک وطن شدند، اما هویت فلسطینی خود را حفظ کردند، باید در یک رفاندوم عمومی با نظارت دقیق و قابل اعتماد شرکت کنند. در این رفاندوم آن‌ها زیرساخت صحیح سیاسی خانه‌شان را مشخص می‌کنند. و تمام فلسطینی‌هایی که برای سال‌ها، درد آوارگی و بدبختی را چشیده‌اند باید به خانه‌شان برگردند تا در این رفاندوم شرکت کنند، و قانون اساسی و انتخابات خود را تعیین کنند، در این حالت، صلح قابل تصور می‌شود».

ایشان در مورد رویکرد جمهوری اسلامی در قضیه فلسطین نیز به صراحت بیان می‌نمایند که: «حمایت از فلسطین، انتفاضه و مبارزه با صهیونیسم و حامیان از ارکان اصلی سیاست‌های

۳۲ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

راهبردی جمهوری اسلامی ایران است».

امام خامنه‌ای رویکرد مناسب در مواجهه با رژیم صهیونیستی را مبارزه مسلحانه می‌داند؛ مواضع ایشان در این رابطه عبارتند از: «رژیم صهیونیستی ثابت کرده است که جز زبان زور، چیز دیگری نمی‌فهمد. با او جز با زبان قدرت یک ملت و قدرت یک امت اسلامی در سراسر عالم، نمی‌شود حرف زد» و «این صهیونیست‌ها، جز زبان زور، هیچ چیز نمی‌فهمند. چهل سال است که هرچه سازمان ملل نسبت به مسأله فلسطین، علیه صهیونیست‌ها قطعنامه صادر کرده است، این‌ها رد کرده‌اند. این‌ها لوس شده‌اند! ... رژیم صهیونیستی با زور و سلاح و مشت، عقب خواهد نشست» و در همین راستا ایشان بر مسلح شدن کرانه باختری نیز تأکید می‌نمایند: «این اعتقاد ما است که کرانه باختری هم مثل غزه باید مسلح بشود. کسانی که علاقه‌مند به سرنوشت فلسطینند، اگر می‌توانند کاری بکنند، کار این است؛ در آنجا هم باید مردم را مسلح کنند».

ایشان در طی مواضع دیگری خاطرنشان کردند که «جمهوری اسلامی از هر ملت و گروهی که با رژیم صهیونیستی مبارزه کند، پشتیبانی و حمایت خواهد کرد» و از این طریق صراحتاً موضع جمهوری اسلامی در حمایت از گروه‌های مبارز فلسطین را تبیین نمودند.

بر این اساس، نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر اساس تفکرات امام خمینی و امام خامنه‌ای و به موجب رهنمود قانون اساسی، در دفاع از مردم مظلوم فلسطین، خود را مصمم به حمایت‌های انسان‌دوستانه از آن‌ها کرده است. این حمایت‌ها از بدو پیروزی انقلاب اسلامی به انحای مختلف از منظر سیاسی، اقتصادی و معنوی در همه سطوح ارکان نظام اعم از مردم، دولت، مجلس و رهبری صورت گرفته و تاکنون تردیدی در اراده سیاسی و حرکت انسان‌دوستانه خود نداشته است (یوسف‌نژاد، ۱۳۸۴: ۳۱).

دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران

از آنجایی که انقلاب اسلامی برآمده از دین بود؛ بواسطه احیای نقش دین در ساختار سیاسی، موجی از تجدید حیات اسلامی در کشورهای دیگر به وقوع پیوست و موجب شد که ابعاد و دامنه تحولات برآمده از انقلاب اسلامی، عرصه جغرافیایی دیگر کشورها را نیز درنوردد.

در واقع، انقلاب اسلامی یک حرکت انقلابی فراگیر بود که چهره‌ای از اسلام را در الگویی جدید و متفاوت برای حرکت و نهضت در سایر کشورهای اسلامی عرضه می‌داشت. حمایت از مظلوم و دفاع از سرزمین‌های مقدس اسلامی، از اهدافی بودند که توانست زمینه تأثیرپذیری از انقلاب اسلامی را در جهان اسلام به وجود آورد. امام خمینی در این زمینه می‌فرماید:

«ملت آزاده ایران هم اکنون از ملت‌های مستضعف جهان در مقابل آنان که منطقشان توپ و تانک و شعارشان سرنیزه است، کاملاً پشتیبانی می‌نماید. ما از تمام نهضت‌های آزادی‌بخش در سراسر جهان که در راه خدا و حق و حقیقت و آزادی مبارزه می‌کنند، پشتیبانی می‌کنیم» (روح الله خمینی، ۱۳۷۹: ۱۲۳).

یکی از محوری‌ترین دستاوردهای انقلاب اسلامی، ایجاد موج بیداری در ملت‌ها بالاخص در میان جوامع اسلامی است. انقلاب اسلامی به مسلمانان نشان داد که اسلام تنها راه حل و جهاد نیز مناسب‌ترین روش مبارزه است. از این روی انقلاب اسلامی منجر به پیدایی جریان تازه‌ای از اسلام‌گرایی شد که به روش سنتی بسنده نکردند (صفا‌تاج، ۱۳۸۰: ۲۶۳) و به مبارزه‌ای تحت عنوان مقاومت اسلامی به عنوان راهبردی جدید مبارزاتی روی آوردند.

در واقع، انقلاب اسلامی نخستین نقطه عطف در رویکردهای منطقه‌ای است. جمهوری اسلامی که با دامنه گسترده‌ای از چالش‌های متفاوت روبرو بوده است که در رأس آن تقابل با رژیم صهیونیستی و ایالات متحده در حمایت از این رژیم بوده است. در چنین شرایطی به نوعی عدم توازن در توانایی‌ها، جمهوری اسلامی ایران را به سوی بازدارندگی در مقابل این دولت‌ها سوق داده است. در خصوص جمهوری اسلامی و شبکه‌سازی مورد نظر آن، می‌توان دسته‌بندی بر اساس شبکه‌سازی رسمی (مبتنی بر بازیگران ملی و دولت‌ها) و شبکه‌سازی غیررسمی (مبتنی بر کار با کنشگران فرودولتی) را مطرح کرد. شرایط و فشار بر جمهوری اسلامی به گونه‌ای بوده است که منجر شده تا جمهوری اسلامی شبکه‌سازی غیررسمی را بر شبکه‌سازی رسمی ترجیح دهد چرا که محدودیت‌های ارتباطی این کشور با بازیگران رسمی و دولت-ملت‌ها منجر به ایجاد گروه‌های نیابتی برای بازدارندگی شده است. تمرکز بر حزب الله و استفاده از آن به عنوان یک الگوی موفق منطقه‌ای؛ جمهوری اسلامی را بر آن داشت که با اولویت دادن شبکه‌سازی غیررسمی به رسمی، بتواند ایالات متحده و رژیم صهیونیستی را کنترل کند. شکل‌گیری حزب الله و گروه‌های فلسطینی برای بازدارندگی در مقابل رژیم صهیونیستی و شکل‌گیری حشدالشعبی در عراق برای ایجاد بازدارندگی در مقابل نیروهای ایالات متحده؛ مهم‌ترین نمونه‌های بازدارندگی غیررسمی بوده‌اند. البته تلاش‌هایی نیز در زمینه توسعه ارتباطات با بازیگران رسمی منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در دستور کار قرار گرفت تا با پیوند منافع بازیگران بیشتر، هزینه تهدید ایران را رقبا افزایش دهد. در همین راستا نیز مسئله بازدارندگی غیرمستقیم، شبکه‌ای، نامتقارن، مثالی و سه‌سطحی ایران به عنوان بنیان محور مقاومت در برابر محور سازش و محافظه‌کاری در راستای دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی ایران، مطرح می‌گردد.

راهبرد دیپلماسی مقاومت در قبال گروه‌های فلسطینی

انقلاب اسلامی ایران؛ هم از جهت هدایت نهضت‌های فلسطینی به سمت انگیزه‌های اسلامی و هم از جهت برانگیختن پشتیبانی مسلمانان جهان از این نهضت‌ها؛ تأثیر عمده‌ای بر نهضت فلسطین داشته است. در واقع انقلاب اسلامی، موجب شده که پتانسیل انقلابی اسلام، در مبارزه با ظلم، استکبار و نیروهای طرفدار آن، جایگزین ایدئولوژی‌های دیگر نظیر کمونیسم و لیبرالیسم گردیده و نیروهای اسلامی، یعنی همان نهضت‌های اسلامی، طلعه‌دار و پیش‌تاز در عرصه فلسطین باشند و همچنین نشر این عقیده که شکست اعراب به دلیل دوری آنان از اسلام بوده است (زیاد ابوعمر، ۱۳۷۱: ۱۴) و از طرف دیگر؛ قضیه فلسطین را از رقابت منطقه‌ای و عرب‌محور و همچنین بخشی از منازعه نظام دوقطبی و چندقطبی، به یک مسئله‌ی اسلامی تبدیل کرد (پاشاپور، ۱۳۸۲: ۱۳۱-۱۴۸).

در واقع، انقلاب اسلامی توانست الگوی اسلامی مناسبی را عرضه کند که امکان اقتدار و پیروزی از طریق آن به آسانی وجود دارد (زیاد ابوعمر، ۱۳۷۳: ۱۵۳). به ویژه با پیروزی چشمگیر حزب الله که یکی از حلقه‌های کلیدی محور مقاومت می‌باشد، بر قوای اشغالگر در جنوب لبنان، فلسطینیان نمود عینی‌تری پیدا کردند که راه مبارزه به شیوه انقلاب اسلامی، تنها راه نجات سرزمین آنها است. با پیدایش حماس و جهاد اسلامی در فلسطین، مبارزه فلسطینی‌ها ماهیتی اسلامی یافت و از قالب یک حرکت ناسیونالیستی و پان‌عربیستی خارج شده و از این پس، جنگ و مبارزه با رژیم صهیونیستی به صورت نبرد میان حق و باطل جلوه‌گر شد (برزگر، ۱۳۸۳: ۶۴). جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی در فلسطین هر دو دارای دیدگاه اسلامی کردن در مسأله فلسطین‌اند و در مقابل سازمان آزادی‌بخش فلسطین و زیرمجموعه‌های آن که سکولار می‌باشند و پس از مدتی نیز وارد فرایند سازش با رژیم صهیونیستی گردیده‌اند، قرار می‌گیرند.

حماس و جهاد اسلامی دارای آرمان مشترک ایجاد دولت اسلامی در تمامی سرزمین فلسطین و دیدگاه مشترک بر اسلامی کردن مبارزه و مردود شمردن مذاکره، در راه حل شناسی‌اند. آنان بیش از ده سال مذاکره نافرجام، اعراب و رژیم صهیونیستی را مؤیدی بر صحت راه بدیل؛ یعنی انتفاضه تلقی کرده‌اند (Esposito, 1997: 207-231).

سازمان آزادی‌بخش فلسطین

سازمان آزادی‌بخش فلسطین، در می ۱۹۶۴ در جریان کنفرانس اتحادیه عرب تأسیس شد و در ابتدا نیز دارای شاخه نظامی برای مبارزه با رژیم صهیونیستی بود اما در سال ۱۹۹۳ در نامه "یاسر

عرفات" به "اسحاق رابین" رژیم صهیونیستی را به رسمیت شناخت و باعث دوتکه شدن فلسطین به کرانه باختری و نوار غزه شد. این سازمان، یک جنبش ملی سکولار با ایدئولوژی ناسیونالیسم غیرمذهبی بوده (دکم‌جیان، ۱۳۹۵: ۳۵۱) و عمده هدف آن دستیابی به قدرت می‌باشد. پس از این شرایط، جمهوری اسلامی ایران به دلیل اختلاف راهبردی سازمان آزادی‌بخش فلسطین با راهبرد اصلی دیپلماسی مقاومت جمهوری اسلامی، یعنی مبارزه با رژیم صهیونیستی و تلاش برای آزادسازی تمام فلسطین، اقدام به تحدید این سازمان و حمایت از تلاش‌ها برای ایجاد ساختار موازی و متشکل از تمامی گروه‌های فلسطینی هوادار آرمان آزادی فلسطین با اتکاء به مقاومت و مبارزه با رژیم صهیونیستی و همچنین، حمایت و طراحی روش‌ها و برنامه‌هایی برای ورود و رسوخ حماس و جهاد اسلامی به درون سازمان آزادی‌بخش فلسطین و به تبع آن اصلاح و توسعه این سازمان در عین تلاش بر تأکید بر آرمان اولیه و مندرج در عنوان سازمان آزادی‌بخش فلسطین به جهت بیدار نمودن رهبران آن نمود (ترحمی، ۱۳۸۷: ۱۴۳).

جهاد اسلامی فلسطین

جنبش جهاد اسلامی فلسطین، سازمان سیاسی و نظامی فلسطینی است که هدف آن از میان بردن رژیم صهیونیستی از طریق مبارزه مسلحانه و برپایی کشوری به نام فلسطین با حکومت اسلامی است (زیاد ابوعمر، ۱۳۷۱: ۶۶).

الهام‌گیری از انقلاب اسلامی به شکل محسوسی در این جنبش، متجلی است. فتحی شقاقی دبیرکل و بنیانگذار جهاد فلسطین در این زمینه معتقد است:

«هیچ چیز به اندازه انقلاب امام خمینی نتوانست ملت فلسطین را به هیجان آورد و احساسات آنها را برانگیزد و امید را در دل‌های‌شان زنده کند. با پیروزی انقلاب اسلامی ما به خود آمدیم و دریافتیم که آمریکا و رژیم صهیونیستی قابل شکست هستند. ما فهمیدیم که با الهام از دین اسلام می‌توانیم معجزه بسازیم و از این‌رو، ملت مجاهد در فلسطین، انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی را به دیده تقدیر می‌نگرند» (فتحی شقاقی، ۱۳۷۵: ۱۳۲).

جنبش جهاد اسلامی که امروزه نقش مهمی در روند مبارزه با رژیم صهیونیستی دارد، پیش از دیگر جنبش‌ها، آموزه‌های اسلامی را با گفتمان جهاد و مقاومت در هم آمیخت و از دیگر گروه‌های اسلامگرا متمایز شد. از این‌رو، جهاد اسلامی، همسویی با انقلاب اسلامی ایران در راه آزادسازی فلسطین و برپایی حکومت اسلامی در این سرزمین را یک اصل می‌داند (سادات، ۱۳۹۴: ۳).

اصول جنبش جهاد اسلامی آموزه‌ای از ملی‌گرایی فلسطینی، افکار و اندیشه‌های شخصیت‌هایی

۳۶ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

همچون حسن البنا و سید قطب و عز الدین قسام و همچنین آموزه‌هایی از انقلاب اسلامی ایران است (ساره، ۱۹۸۹: ۶۰). بر اساس مبانی این جنبش، به دلیل آنکه اشغال فلسطین به زور اسلحه انجام شده است، در برابر آن نیز به جز بکارگیری جهاد مقدس، گزینه‌ای وجود ندارد و اساساً این جنبش بر مبنای ادامه مقاومت و مبارزه مسلحانه و تلفیق مذهب و ملیت در مسأله فلسطین شکل گرفته است.

از مهم‌ترین ویژگی‌های جنبش جهاد اسلامی تأکید بر رویکرد جهادی و مبارزه برای آزادی همه فلسطین از دریا تا رودخانه اردن (از بحر تا نهر) است که از ابتدای تشکیل تا به امروز هم بر این رویکرد تأکید کرده و حاضر نشده است طرح‌هایی را بپذیرد که به نوعی جهاد و مبارزه فلسطین را کم‌رنگ می‌کند یا به سازش با رژیم صهیونیستی، به نوعی مشروعیت می‌بخشد (ابوشریف، ۱۳۸۷: ۲۶۶) و به نوعی معتقد است که هدف از مذاکرات صلح، حفظ امنیت رژیم صهیونیستی است و نه استرداد سرزمین فلسطین.

جنبش جهاد اسلامی با هیچ یک از گروه‌ها و تشکلهای فلسطینی در نوار غزه و کرانه باختری درگیر نشده است و در پی رسیدن به قدرت نیست، بلکه تمام توان و تمرکز خود را بر مقابله با رژیم صهیونیستی متمرکز نموده است و به ویژه در نبردهای داخلی کشورهای عربی بحران زده دخالت نکرد و قطب‌نمای جهادی خود را همواره فقط به سوی رژیم صهیونیستی نشانه رفته است و متشکل از افرادی است که می‌خواهند زندگی و جان خود را وقف مبارزه با رژیم صهیونیستی نمایند (سادات، ۱۳۹۴: ۲۴).

از نگاه جنبش جهاد، پیروزی انقلاب اسلامی ایران به منزله نخستین گام در راه پیروزی مسلمانان و محو رژیم اشغالگر قدس از صحنه فلسطین بود (سید احمد، ۲۰۰۶: ۱۰۳). در واقع، می‌توان انقلاب اسلامی ایران را مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر جنبش جهاد اسلامی دانست. دامنه این تأثیرپذیری در مقایسه با حماس بسیار بیشتر است، زیرا استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و اهداف این جنبش برگرفته از مبانی انقلاب اسلامی ایران مانند جهاد، شهادت و فداکاری در راه هدف می‌باشد.

رابطه جمهوری اسلامی ایران با جنبش جهاد اسلامی، یک رابطه ساختاری بر مبنای ریشه‌های منبعث از اسلام‌گرایی، نامشروع دانستن رژیم صهیونیستی و داشتن یک تهدید مشترک می‌باشد و جمهوری اسلامی در راستای دیپلماسی مقاومت خود؛ از هیچ اقدامی در حمایت از این جنبش مضایقه ننموده است. نتیجه رابطه این جنبش با جمهوری اسلامی ایران، پیروزی‌های چشمگیر در مقابله با رژیم صهیونیستی بوده است. به طوریکه رمضان عبدالله، دبیرکل وقت جنبش جهاد اسلامی؛ در دیدار با امام خامنه‌ای تأیید می‌کند که یقیناً پیروزی مردم غزه در جنگ ۵۱ روزه در سایه

حمایت‌های جمهوری اسلامی حاصل شده و اگر کمک‌های مؤثر و راهبردی ایران نبود، امکان مقاومت و پیروزی در غزه فراهم نمی‌شد (وبگاه دفتر مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳).

حرکت مقاومت اسلامی (حماس)

حماس نام اختصاری حركة المقاومة الإسلامية است که با الهام از انقلاب اسلامی ایران و برگرفتن از پایه‌های اساسی آن مانند برتری دین در رفتار و نگرش سیاسی و مردمی بودن جنبش در سال ۱۹۸۷ شکل گرفت. این جنبش تلاش می‌کند زمینه را برای آزادی و رهایی ملت فلسطین از ظلم و جور و همچنین آزادسازی سرزمین غصب شده و مقابله با طرح صهیونیستی برخوردار از حمایت‌های استکباری، آماده کند (صادقی زاده، ۱۳۹۰: ۵۴).

حماس نشانه‌ای از دگرگونی در الگوهای مبارزاتی فلسطینیان با رژیم صهیونیستی است و به دلیل اینکه معتقد است فلسطین یک سرزمین یکپارچه اسلامی است و هیچکس حق واگذاری هیچ بخشی از آن را ندارد و اندیشه مبارزه برای ایجاد دولت در غزه و کرانه باختری و یا در بخش‌های دیگر فلسطین را خیانت به حساب می‌آورد و به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی را اقرار به غصب سرزمین اسلامی می‌داند و همچنین تمام آنچه را که راه‌حل‌های مسالمت‌آمیز و کنفرانس‌های بین‌المللی برای حل مسأله فلسطین پیشنهاد می‌نمایند را با عقیده خویش در تعارض می‌بیند. از این‌رو، از دست دادن هر قسمت از فلسطین اسلامی را خدشه‌ای به دین قلمداد می‌کند و راه‌حلی برای فلسطین جز جهاد متصور نمی‌باشد، یک تحولی عظیم در تاریخ فلسطین به شمار می‌آید (صفتاج، ۱۳۸۰: ۲۷۴-۲۷۵).

مبنای حماس عبارتست از تلقی فلسطین به عنوان یک مذهبی و همچنین توسعه جوانب مدنی و اجتماعی زندگی فلسطینیان. می‌توان گفت که آنچه محور اساسی جنبش حماس را تشکیل می‌دهد، اعلام مسئله فلسطین به عنوان یک مسئله اسلامی در مقابل یک مسئله صرفاً ملی است (شوشی نسب، ۱۳۹۱: ۱۷).

در واقع، حماس؛ فلسطین را موضوعی مرتبط با جهان اسلام و کشورهای عربی می‌داند: «موضوع آزادی فلسطین در سه محور خلاصه می‌شود: محور فلسطین، محور عربی و محور اسلامی. هریک از این محورهای سه‌گانه در نبرد علیه صهیونیسم نقش، وظایف و مسئولیت‌هایی دارند. نادیده گرفتن هر کدام از آنها اشتباه فاحش و جهل آشکاری به شمار می‌آید. به همین دلیل، آزادسازی این سرزمین بر همه مسلمانان در همه نقاط جهان یک فرض عینی به شمار می‌رود (فرازی از ماده چهاردهم میثاق جنبش).

از مهم‌ترین بنیان‌های فکری که حماس را به سمت ایران سوق داده است، وجه مشترک این دو در خصوص جلوگیری از نفوذ غرب و تمرکز بر مقابله با رژیم صهیونیستی بوده است. در واقع مهم‌ترین هدف حماس ایجاد یک دولت اسلامی فلسطینی است تا از این طریق در وهله اول بتواند یک دولت فلسطینی جداگانه ایجاد نموده و در وهله دوم بتواند الگوی اسلامی حکومت را در آن ایجاد نماید (Rabasa and others, 2006: 17-20).

به رغم اشتراک‌های بسیار میان حماس و جهاد اسلامی، شیوه مبارزه آنها بسیار متفاوت است، به شکلی که حماس به عنوان گروهی که مسئولیت خدمات اجتماعی و فرهنگی را متعهد شده است، در کنار مبارزه سازش‌ناپذیر خود، باید به این مسئولیت نیز عمل کند (شوشی نسب، ۱۳۹۱: ۲۴). از سوی دیگر، حماس هویت‌های چندگانه از جمله مقاومتی در مقابل رژیم صهیونیستی، اسلامی، فلسطینی، عربی و اخوانی برای خود تعریف کرده است و در شرایط زمانی و مکانی متفاوت، برخی هویت‌ها را به برخی دیگر ترجیح می‌دهد.

حماس مخالفت خود را با اقدامات سیاسی برای عادی کردن روابط بین رژیم صهیونیستی و اعراب (روند آشتی و صلح که در کنفرانس مادرید مورخه ۳۰ اکتبر ۱۹۹۰ شروع شده بود) ابراز کرد. این موضع همان موضع ایران در خصوص فلسطین بود و بر همین اساس هم روابط مستحکمی بین ایران و حماس شکل گرفت.

جمهوری اسلامی ایران به سهم خود انواع حمایت‌ها را از حماس کرده است و این حمایت‌ها بصورت آشکار هم بوده است. شهریور ۱۳۶۹؛ شروع روابط رسمی بین ایران و حماس بود و بهمن ۱۳۷۰، افتتاحیه رسمی دفتر حماس در تهران؛ پیام روشنی مبتنی بر به رسمیت شناختن حماس و هماهنگی موضع در مورد رژیم صهیونیستی را مخابره نمود. در عین حال، ایران استقلال حماس را به رسمیت می‌شناسد و وابستگی آن به ایران را رد می‌کند. موضع ایران در حمایت و پشتیبانی از حماس بعنوان یک راهبر در زمینه کلی حمایت از جریان مقاومت در فلسطین ادامه یافته و در طول جنگ ۲۲ روزه غزه؛ بیش از پیش متجلی بوده است.

البته در پی بحران سوریه و فضای غبارآلود ناشی از آن باعث شد که این جنبش دچار خطای استراتژیک شده و نتواند که اولویت‌ها و مصالح جبهه مقاومت را به درستی درک نماید. حرکت مقاومت اسلامی (حماس) که از ابتدای تأسیس مستظهر به حمایت سوریه بود؛ در بحران سوریه به تدریج از این کشور فاصله گرفت. البته مواضع و اقدامات برخی افراد این جنبش از سوی رسانه‌های رسمی و سخنگوی این جنبش، شخصی و غیرسازمانی معرفی شدند و رویکرد مزبور نیز پس از مدتی اصلاح گردید. اما با توجه به جایگاه حماس در جامعه فلسطین و سابقه پرافتخار این

جنبش در مبارزه علیه رژیم صهیونیستی، جمهوری اسلامی از این جنبش در نبرد با رژیم صهیونیستی حمایت نمود.

نتیجه‌گیری

جمهوری اسلامی ایران، از بدو تأسیس و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بنا بر مبانی اسلامی و اندیشه رهبرانش، فلسطین را به عنوان محوری‌ترین مسئله جهان اسلام در نظر گرفته و به عنوان یکی از مبنایی‌ترین مسائل در سیاست خارجی خود به آن نگریسته است. جمهوری اسلامی، رهبری جبهه مقاومت بر ضد رژیم صهیونیستی را برعهده گرفت و از همان ابتدا، در راستای آرمان آزادی فلسطین و قدس شریف به عنوان اولین قبله مسلمانان حمایت از همه دولت‌ها، گروه‌ها و جریان‌های حامی مقاومت را به عنوان راهبرد اصلی و غیرقابل خدشه دنبال نمود.

در واقع، جمهوری اسلامی ایران در حضور فعال در منطقه غرب آسیا و دیپلماسی مقاومت؛ تمامی شبکه‌سازی‌های رسمی و غیررسمی خود که عبارتند از عراق، سوریه، حزب الله، جهاد اسلامی و حماس را برای آزادسازی قدس و سرزمین فلسطین جهت‌دهی کرده است و در دیپلماسی مقاومت خود، در قبال گروه‌های فلسطینی؛ از رویکرد شیعی و نژادی پرهیز کرده و رویکرد "وحدت راهبرد؛ در عین پذیرش کثرت روش" را اتخاذ کرده است. به این معنا با اینکه جمهوری اسلامی دارای مؤلفه‌های مشترک هویتی با جهاد اسلامی می‌باشد و رویکرد جنبش جهاد اسلامی به اهداف دیپلماسی مقاومت نزدیکتر است، اما جمهوری اسلامی ایران همچنان از حماس نیز مانند جنبش جهاد اسلامی به دلیل حمایت از آرمان فلسطین در مقابل سازمان آزادی‌بخش فلسطین که رویکرد انقلابی و مبارزاتی را کنار گذاشته و در زمره محور سازش قلمداد می‌شود، پشتیبانی می‌کند.

منابع

۱. فارسی

- افتخاری، اصغر، (پاییز و زمستان ۱۳۷۷)، «تأثیرات انقلاب اسلامی ایران در گستره جهانی»، نامه پژوهش، شماره ۱۰-۱۱، ۲۱۵-۲۶۶.
- امام خامنه‌ای، (۱۳۹۳/۱۱/۱۳)، ۲۰ جمله از رهبر انقلاب درباره موضع جمهوری اسلامی نسبت به اسرائیل، قابل دسترسی در:
- <http://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=28850>.
- امام خمینی (ره)، (۱۳۸۲)، صحیفه نور، جلد ۱۱، چاپ سوم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- امام خمینی (ره)، (۱۳۷۶)، فلسطین از دیدگاه امام خمینی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- ابوعمر، زیاد، (۱۳۷۱)، جنبش‌های اسلامی در فلسطین، تهران: نشر سفیر.
- اشرف نظری، علی، (۱۳۸۷)، گفت‌مان هویت و انقلاب اسلامی ایران، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- برزگر، ابراهیم، (۱۳۸۳)، «مسأله فلسطین در اندیشه سیاسی اسلام معاصر و روش جستاری اسپرینگز»، پژوهش حقوق و سیاست، سال ۶، پاییز و زمستان، شماره ۱۲، صص ۴۵-۷۴.
- پاشاپور یوالاری، حمید، (۱۳۸۲)، نهضت‌های اسلامی، بازیگران جدید نظام بین‌الملل، تهران: مطالعات اندیشه سازان نور.
- ترجمی، مهدی، (۱۳۸۷)، «آینده سیاسی ساف و مقاومت فلسطینی»، مطالعات فلسطینی، زمستان، شماره ۱۱، صص ۱۳۳-۱۴۴.
- حشمت زاده، محمد باقر، (۱۳۷۸)، «مقدمه و چارچوبی برای بررسی تأثیرات انقلاب اسلامی در کشورهای اسلامی»، نامه پژوهش، بهار و تابستان، شماره ۱۲-۱۳، صص ۲۱۱-۲۳۴.
- دکم‌جیان، هریر، (۱۳۹۵)، اسلام در انقلاب: جنبش‌های اسلامی در جهان عرب، چاپ پنجم، ترجمه حمید احمدی، تهران: سازمان انتشارات کیهان.
- دوفرونزو، جیمز، (۱۳۷۹)، انقلاب اسلامی ایران از چشم‌انداز نظری، ترجمه حمیرا مشیر زاده، تهران: انتشارات باز.
- سادات، سید احمد، (۱۳۹۴)، «روابط جمهوری اسلامی ایران با جنبش‌های مقاومت اسلامی فلسطین (با تأکید بر جنبش جهاد اسلامی)»، مطالعات سیاسی جهان اسلام، سال ۴، زمستان، شماره ۱۶، صص ۷۷-۱۰۶.
- شقاقی، فتحی، (۱۳۷۵)، امام خمینی، شیعه و سنی و مسئله فلسطین، ترجمه سید هادی خسرو شاهی، تهران: نشر اطلاعات.

جایگاه گروه‌های فلسطینی در دیپلماسی... ۴۱

شوشی نسب، نفیسه، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی گفتمان‌های اخوان المسلمین، حماس و جهاد اسلامی»، *مطالعات فلسطین*، بهار، شماره ۱۶، صص ۵۳-۸۲.

صادقی زاده، کسری، (۱۳۸۶)، «جنبش مقاومت اسلامی (حماس): گذشته، حال و آینده»، *رهاورد سیاسی*، تابستان، شماره ۱۶، صص ۴۳-۶۶.

صفا تاج، مجید، (۱۳۸۰)، *ماجرای فلسطین و اسرائیل*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

قاسمی، فرهاد، (۱۳۹۴)، «دینامیک قدرت، بن بست راهبردی و الگوهای جنگ در سیاست بین الملل نوین»، *مجله سیاست دفاعی*، سال ۲۴، شماره ۹۳.

قاسمی، فرهاد، (۱۳۹۴)، «سیستم‌های پیچیده و آشوبی: الگوی وابستگی حساس، بازدارندگی و جنگ»، *مجله سیاست دفاعی*، سال ۲۴، شماره ۹۳.

محسنی، سجاد، (۱۳۹۷)، *تحول ساختار ژئوپلیتیک جهانی و بازدارندگی منطقه‌ای ایران و عربستان سعودی*، رساله دکتری، دانشگاه تربیت مدرس، تهران.

محمدی، منوچهر، (۱۳۸۵)، *بازتاب جهانی انقلاب اسلامی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

محمدی پیشکناری، محمد علی، (۱۳۹۰)، تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی بر راهبرد مبارزاتی مردم فلسطین (۱۳۵۷-۱۳۸۸)، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، تهران.

ولایتی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، *جمهوری اسلامی ایران و تحولات فلسطین (۱۳۵۷-۱۳۸۵)*، تهران: مرکز چاپ و نشر وزارت امور خارجه.

یوسف نژاد، ابراهیم، (۱۳۸۴)، *تحولات فلسطین و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.

۲. العربیة

ساره، فایز، (۱۹۸۹)، *الحركة الإسلامية في فلسطين: وحدة الأديو سوجيا و انقسامات السياسية، المستقبل العربی*، الرقم ۱۲۴.

سید احمد، رفعت، (۲۰۰۶)، *القصة الكاملة لحزب الله وقائده*، بیروت: دارالكتاب العربی.

۳. انگلیسی

Alun Hughes, Geraint, (2014), Syria and the Perils of Proxy Warfare, **Small Wars and Insurgencies**, 522-538: [https:// doi. org/10.1080/09592318.2014.913542](https://doi.org/10.1080/09592318.2014.913542).

Esposito, John, (1997), *Political Islam: Radicalism or Reform?*, London: Lynne Rienner.

Esposito, John, (1990), *The Iranian Revolution: It's global Impact*, Florida: Board Rengers.

Rabasa, Angel and Peter Chalk, Kim Cargin, Sara a. Daly, Heather s, Gregg,

- Theodore w. karasik, kevin a. o'brien and William Rosenau, (2006), Hezbollah and Hamas, Beyond Al-Qaeda: part 2, the outer rings of the terrorist universe, **RAND Corporation**:<http://www.jstor.org/stable/10.7249/mg430af.9>.
- Ramati, Yohanan, (1993), "Islamic Fundamentalism Gaining", *Midstream*, Vol. 39, No. 2.
- Zubaida, Sami, (2000), Trajectories of Political Islam: Egypt, Iran and Turkey, *Political Quarterly*, Vol. 71, No. s1:60-78.

بررسی راهبرد کوره ذوب (یا ادغام اجتماعی) در رژیم صهیونیستی:

مطالعه موردی مهاجران روس‌زبان، آفریقایی و ایرانی

ابوذر گوهری مقدم^۱

محمد پاکدامن^۲

چکیده

راهبرد کوره ذوب یا ادغام اجتماعی، یکی از سیاست‌های ملت‌سازی است که برای کشورهای مهاجرپذیر و چندفرهنگی تجویز می‌شود. این راهبرد، جامعه را به مثابه کوره مذابی در نظر می‌گیرد که افراد مختلف با پیشینه متفاوت پس از ورود به آن، خرده‌هویت‌های پیشین را از دست داده و در یک هویت واحد ملی ادغام می‌شوند. این راهبرد با مؤلفه‌های شغلی، تحصیلی و مذهبی سنجیده می‌شود. در این نوشتار پس از ارائه دو تعریف عمده از راهبرد کوره ذوب و معرفی سنجه موفقیت یا عدم موفقیت آن، وضعیت پیاده‌سازی این راهبرد در رژیم صهیونیستی به بوته نقد گذاشته شده است. نتایج حاصل از این تحقیق نشان می‌دهد که در سه گروه قومیتی مختار - مهاجران روس‌زبان، آفریقایی و ایرانی - کوره ذوب بر اثر سیاست‌های نادرست الیت‌ها و سیاست‌گذاران صهیونیستی، با رویکرد حداقلی اجرا شده و هویت افراد - علی‌الخصوص نسل دوم مهاجران - بر اساس هویت والدینشان، تعریف می‌شود. این مهم خود موجب شکست شکل‌دهی یک هویت ملی واحد در درون جامعه صهیونیستی شده و شکاف‌های فعال و نیمه‌فعال را به دنبال داشته است. همین مساله سبب می‌شود که مهاجران نیز در واکنش به رویکردهای غیریت‌سازانه جامعه، نخست خود را با هویت کشور مبدأ و سپس صهیونیستی تعریف کنند و برای مقابله با این غیریت‌سازی به راه‌هایی چون مهاجرت معکوس، اعتراض و یا حتی خشونت سیاسی - اجتماعی متوسل شوند.

واژگان کلیدی: کوره ذوب، رژیم صهیونیستی، هویت، غیریت‌سازی، شکاف‌های سیاسی - اجتماعی

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه امام صادق (ع) gohari@isu.ac.ir

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) pakdamanmohammad1@gmail.com

مقدمه

مسئولان رژیم صهیونیستی خود می‌دانستند که کمبود جمعیتی را می‌بایست از طریق مهاجرت دادن گروه‌های یهودی از سرتاسر جهان جبران کنند و با علم به بحران‌های پیش‌روی اداره کشوری که از قومیت‌ها و زبان‌های مختلف تشکیل خواهد شد، بر اهمیت ایجاد هویت ملی از طریق احیای زبان عبری و ادغام در فرهنگ یهودی - صهیونیستی تاکید داشتند.

از آنجایی که رژیم صهیونیستی خود را خط مقدم غرب در برابر شرق معرفی می‌کند، بدیهی است راهبردی که برای ادغام قومیت‌های مختلف به کار گرفته می‌شود نیز الهام گرفته از غرب باشد. بنابراین رژیم صهیونیستی که از لحاظ مهاجرپذیری، بسیار به ایالات متحده شباهت داشت، الگوی ملت‌سازی آن را نیز اتخاذ کرد و راهبرد کوره ذوب^۱ به صورت رسمی توسط داوید بن گوریون به همه نهادها ابلاغ شد (Yuchtman-Yaar, 2005)). این راهبرد بیان می‌دارد که سیاست‌گذاران می‌بایست با ابزارهای مالی و آموزشی، شرایط را به گونه‌ای تغییر دهند که تفاوت‌های موجود میان مهاجران تازه‌وارد و سایر شهروندان از بین برود. این تفاوت‌ها خاستگاه‌های مختلفی چون دین، فرهنگ، زبان و طبقه اجتماعی دارند. عمده جامعه‌شناسان در بررسی مسائل مربوط به ادغام مهاجران در بدنه کشور مقصد، نسل دوم مهاجران را در نظر می‌گیرند. آن‌ها در تبیین ارتباط میان کوره ذوب و نسل دوم مهاجران و پذیرش هویت جدید، دو تعریف را بیان می‌دارند؛ تعریف حداکثری، افرادی که در رژیم صهیونیستی متولد شده‌اند را فارغ از هویت والدینشان، صهیونیستی محسوب می‌کند. حال آنکه تعریف حداقلی، هویت افراد را منحصر در والدین می‌کند. راهبرد کوره ذوب تنها در جایی با موفقیت پیاده شده است که دیدگاه حداکثری غالب باشد (Yitzhaki & Schechtman, 2007; Zameret, 2002).

علی‌رغم آنکه درباره شکاف‌های اجتماعی رژیم صهیونیستی آثاری به زیور طبع آراسته شده‌اند (Eliezer Ben-Rafael, 2016; Ghanem, 2013)). اما آنچه کمبود آن احساس می‌شود اهمیت این شکاف‌ها در دکرترین ملت‌سازی رژیم صهیونیستی است. بنابراین در این مقاله، کوره ذوب به عنوان سیاستی که در زمان بن گوریون و توسط حزب کار به عنوان راهبرد رسمی انتخاب شده و تاکنون ادامه یافته، با مطالعه تطبیقی سه قومیت روس، آفریقایی و ایرانی در رژیم صهیونیستی به نقد کشیده شده است.

یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که با بررسی وضعیت اقتصادی و آموزشی این سه قومیت، پیاده‌سازی الگوی کوره ذوب در رژیم صهیونیستی از تعریف حداقلی پیروی می‌کند و هویت افراد بر اساس هویت والدینشان تعریف می‌شود. این نوشتار به روش توصیفی-تحلیلی سامان یافته و داده‌های مورد نیاز آن از روش کتابخانه‌ای جمع‌آوری شده است.

چهارچوب نظری

ورود عبارت کوره ذوب به علوم اجتماعی از رشته‌های فنی و شیمیایی بوده است؛ همانگونه که فلزات مختلف وارد کوره ذوب می‌شوند تا پس از مذاب شدن، یک همبند را تشکیل دهند. پیشینه ورود این عبارت به عرصه علوم اجتماعی، به نمایشنامه «کوره ذوب، داستان آمریکا بزرگ» نوشته رژیم صهیونیستی زانگویل^۱ باز می‌گردد (United States. Bureau of the Census, 1995). زانگویل ادغام مهاجران اروپای شرقی و یهودیان در هویت آمریکایی را موهبت الهی توصیف کرده و می‌گوید یهودیان و مهاجران در کوره ذوب خدا به گونه‌ای حل می‌شوند که با ویژگی‌های اولیه خود تفاوت بسیار داشته و هویت جدید می‌یابند (Zangwill, 1920).

اما این مقاله به دنبال بررسی نظریات مختلف در باب کوره ذوب نیست بلکه هدف آن است تا مدل فوق به عنوان روشی که به صورت رسمی توسط حزب کار اتخاذ شد با بررسی سه گروه قومیتی در بوته نقد قرار گیرد. باید توضیح داد علی‌رغم آنکه به صورت سنتی نام کوره ذوب با ایالات متحده آمریکا عجین شده اما در مورد رژیم صهیونیستی در ابتدای تأسیس و به تقلید از آمریکا، همین روش به کار گرفته شد؛ بدین صورت که فرایند مهاجرت گروه‌های یهودی مهاجر و نیز ادغام آن‌ها در جامعه صهیونیستی تماماً دولتی و توسط حزب کار صورت می‌گرفت. داوید بن گوریون نیز بارها بر محوریت قرار دادن یهودیان اشکنازی، سایر قومیت‌های یهودی را با آنها مقایسه کرده و در تلاش بود تا از آنان نیز جماعتی شبه اشکنازی به وجود آورد. آنجا که طبقه نخبگانی اشکنازی – افرادی چون بن گوریون و حییم وایزمن – یهودیان مهاجر را ذره‌های انسانی^۲ می‌دانند که فاقد ریشه، تحصیلات، زبان و فرهنگ بوده و می‌بایست تماماً خصلت‌های اشکنازی را به دست آورند (Yuchtman-Yaar; 2005, 91-128 ; Zameret, 2002). این مهم امری است که از همان سال‌ها سیاست ملت‌سازی رژیم صهیونیستی را تشکیل داده است. هر چند امروزه مانند گذشته به صورت رسمی اعلام نمی‌شود اما سیاست‌های اعمالی در همین راستا سامان یافته‌اند (Ram, 2009).

1. Israel Zangwill

2. Human Dust

בייז, ۲۰۱۶). بنابراین سیاستگذاران می‌بایست با ابزارهای مالی و آموزشی شرایط را به گونه‌ای تغییر دهند که تفاوت‌های موجود میان مهاجران تازه‌وارد و سایر شهروندان از بین برود. این تفاوت‌ها خاستگاه‌های مختلفی چون دین، فرهنگ، زبان و طبقه اجتماعی دارند.

عمده جامعه‌شناسان در بررسی مسائل مربوط به ادغام مهاجران در بدنه کشور مقصد (در این نوشتار رژیم صهیونیستی)، نسل دوم مهاجران را در نظر می‌گیرند. آن‌ها در تبیین ارتباط میان کوره ذوب و نسل دوم مهاجران و پذیرش هویت جدید، دو تعریف را بیان می‌دارند:

- نخست تعریف حداکثری است که بر آن اساس، افرادی که در مرزهای اشغالی متولد شده‌اند، فارغ از هویت والدینشان، صهیونیستی محسوب می‌شوند.

- حال آنکه تعریف حداقلی، هویت افراد را منحصر در والدین می‌کند. راهبرد کوره ذوب تنها در جایی با موفقیت پیاده شده است که دیدگاه حداکثری غالب باشد (Yitzhaki & Schechtman, 2007; Zameret, 2002).

مومی‌داهان کوره ذوب را از منظر اقتصادی مورد بررسی قرار داده و با ارائه شاخص‌ها بیان می‌دارد که شکاف‌های اقتصادی موجود و میزان درآمدهای مهاجران آسیایی و آفریقایی در مقایسه با صهیونیست‌ها رو به کاهش است. (۱۶۶، ۲۰۱۳). اما بررسی‌ها حاکی از آن است که علی‌الخصوص این دو گروه (مهاجران آسیایی و آفریقایی تبار) در مقایسه با سایر مهاجران و به طبع صبراهای^۱ صهیونیستی با مشکلات فراوانی مواجه هستند و پیشرفت‌های صورت گرفته در چند سال اخیر که داهان تاکید ویژه‌ای بر آن دارد، آنچنان قابل ملاحظه نبوده و در عمل شرایط برای فلاشه‌های آفریقایی و مزراحی‌های آسیایی تغییر چندانی نکرده است.

یتصخاکی و اسکچمن نیز همچون داهان رویکردی اقتصادی دارند و مهمترین شاخص موفقیت یا عدم موفقیت کوره ذوب را در وضعیت اقتصادی مهاجران می‌دانند. این دو که توجه خود را معطوف به نسل دوم مهاجران می‌کنند، برای جلوگیری از ایجاد خطا در تفاوت‌های میزان باروری‌ها بین مهاجران، افراد ۳۰ ساله و بالاتر را مورد بررسی قرار می‌دهند. آن‌ها با نشان دادن افزایش ضریب جینی از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۲، نتیجه می‌گیرند که راهبرد کوره ذوب در رژیم صهیونیستی با شکست مواجه شده است (Yitzhaki & Schechtman, 2007).

تصوی ز/مرت وضعیت راهبرد کوره ذوب در رژیم صهیونیستی را از میان اسناد دولتی موجود

۱. Sabra عبارت است از افرادی که متولد رژیم صهیونیستی هستند.

می‌جوید. او با بررسی گزارش‌های کمیسیون بررسی وضعیت آموزشی کمپ‌های مهاجران در سال‌های اولیه تأسیس حکومت، نتیجه می‌گیرد آنچه در کمپ‌ها می‌گذشت تاکید بر هویت صهیونیستی با وجود تاکید بر ریشه‌های قومیتی مهاجران بوده است (Zameret, 2002). این رویکرد با توجه به تعاریف ذکر شده، در زمره شکل حداقلی قرار گرفته و نشانه عدم موفقیت کوره ذوب است.

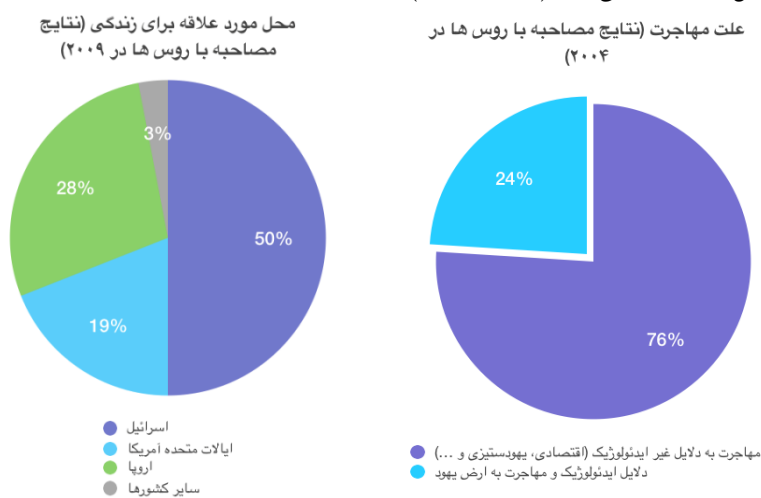
افرائیم یار نیز با شاخص‌های مختلفی چون نحوه گذراندن اوقات فراغت و میزان اعتقاد به صهیونیستی بودن، از موفقیت کوره ذوب در رژیم صهیونیستی دفاع می‌کند. او با نشان دادن شباهت مزارخی‌ها به اشکنازی‌ها و بیشتر شدن این شباهت در نسل‌های دوم و سوم، ادعا می‌کند که راهبرد کوره ذوب موفق بوده است، هرچند به صورت بسیار گذرا به تفاوت‌های میان وضعیت مالی و تحصیلی دو گروه مزارخی‌ها و اشکنازی‌ها اشاره می‌کند. دقیقاً ایراد کار افرائیم یار همین جا است چراکه اساساً یکی از مهم‌ترین سنجه‌های کوره ذوب وضعیت بازار کار و نیز تحصیلات است که نادیده گرفتن آنها و پرداختن به اموری که در درجه پایین‌تری از اهمیت هستند - مثل اوقات فراغت - از دقت علمی می‌کاهد.

در مجموع باید گفت به نظر می‌رسد مهمترین سنجه کوره ذوب دو مسئله اقتصاد و تحصیلات است. از طرفی این دو شاخص به صورت مطالعه موردی در میان سه قومیت روسی، فلاشا و ایرانی در بوته نقد قرار گرفته‌اند. در آثاری که از دیدگاه اقتصادی به مسئله پرداخته‌اند، وضع تحصیلات مورد مذاقه قرار نگرفته است. تحصیلات با این دیدگاه بررسی شده که در صورت ادغام موفق این گروه‌ها در این عرصه، می‌تواند نشانه‌ای مبنی بر بهبود وضعیت اقتصادی و ورود به بازار کار در نسل‌های بعدی باشد. در این مقاله، علاوه بر دو شاخص فوق، وضع مذهبی نیز بررسی شد است که هرچند در آثار محققان دیگر پرداخته شده اما از آنجایی که آبخشور بسیاری از مشکلات ادغام این مهاجران در جامعه مذهب‌محور رژیم صهیونیستی است، لاجرم اشاره‌ای به این شاخص نیز شده است. دیگر آنکه انتخاب دو قومیت روس و فلاشه علاوه بر جمعیت بسیار زیاد روس‌ها، تلاش بدنه مذهبی مزارخی برای علم کردن آفریقایی‌های فلاشه در مقابل روس‌های مورد حمایت اشکنازی‌ها بوده است. حال آنکه روس‌ها خود شاهد میزان بالایی از غیریت‌سازی از جانب بدنه اشکنازی حاکم بر رژیم صهیونیستی هستند که خود به تنهایی به عنوان نمونه‌ای از شکست کوره ذوب مطرح می‌شوند (سعید، ۲۰۱۴). موضوع ایرانی‌های ساکن در مرزهای اشغالی نیز در ادبیات این حوزه غافل بوده و باوجود اهمیت بسیار آن، نگارندگان را در جمع‌آوری داده‌های مرتبط با کمبود جدی منابع مواجه کرده است.

مهاجران روس زبان

وضعیت مهاجران در کشور مبدأ

روس‌های یهودی در شوروی سابق شرایط ویژه‌ای داشتند؛ گذشته از وضعیت نابسامان اقتصادی که به علت سیاست‌های اقتصادی نادرست این کشور و نیز فروپاشی، همه‌گیر شده بود؛ کم و بیش حرکت‌های یهودستیزانه مشاهده می‌شد. اگرچه مورد اخیر بیشتر در میانه سال‌های ۱۸۸۲-۱۹۰۳ م (۱۲۶۱-۱۲۸۲ ش) و اقدامات تزار مسیحی ارتدوکس علیه یهودیان بوده و در زمان کومونیست‌ها که اهمیاتی به دین‌زدایی داشتند، چندان شایع نبود (سعید، ۲۰۱۴). این مهاجران روس به دلایلی که در ادامه خواهد آمد رژیم صهیونیستی را به عنوان مقصد انتخاب کردند. علت مهاجرت، اقتصادی و برای فرار از شرایط بحرانی شوروی سابق بوده و به هیچ وجه نمی‌توان مدعی شد که دلیل عمده، ایدئولوژیک و یا حتی یهودستیزی بوده است (Ghanem, 2013; Rosenthal, 2005). ماجد الحاج استاد و معاون دانشگاه حيفا طی دو مصاحبه با این افراد که عبدالوهاب المسیری آن‌ها را «صهیونیست‌های ارتزاق کننده»^۱ می‌خواند در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۹، نتایج جالبی از علت مهاجرت روس‌ها به دست می‌دهد: (سعید، ۲۰۱۴)



مشکلات مهاجران در درون سرزمین‌های اشغالی

وضع مذهبی

یهودیان موج‌های نخست را عمدتاً حسیدی‌ها که در زمره گروه‌های مذهبی محسوب می‌شوند، تشکیل می‌دادند اما در موج ۱۹۹۰، گروه‌های گسترده غیریهودی وارد فلسطین شدند (سعید، ۲۰۱۴). چنانکه در دسته‌بندی‌های وزارت کشور؛ مهاجران میانه سال‌های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ (۱۳۷۴-۱۳۶۹ ش) مسیحی و پس از ۱۹۹۶ م (۱۳۷۵ ش) «بی دین» در نظر گرفته می‌شوند (Ghanem, 2013).

روس‌ها برای اجرای مراسم طبق آیین مسیحیت - مثل برگزاری ازدواج و مراسم تدفین، جشن کریسمس، انجام نیایش‌های مسیحی و تأسیس کلیساها- با مشکل جدی مواجه هستند؛ بنابر قانون خاخامی حاکم بر ازدواج در رژیم صهیونیستی، وصلت یهودی با غیریهودی ممنوع است (Nefesh B'Nefesh, 2017). بنابراین روس‌ها برای ثبت ازدواج به قبرس و یا یونان سفر کرده و به رژیم صهیونیستی باز می‌گردند. این مسئله موجب شده که اعتراض‌ها علیه نهاد خاخامی که مسئولیت نظارت و ثبت امور مذهبی را بر عهده دارد شدت گیرد و بیش از پیش بر آتش کشاکش دیرینه سکولارها و مذهبی‌های ارتدکس افزاید. ناراضیان خواهان رسمیت «ازدواج مدنی» هستند. این مشکل، اما به دلایلی رو به وخامت می‌گزارد:

- نخست آنکه میزان ازدواج مختلط (یهودی و غیریهودی) در میان روس‌ها از همان ۱۹۸۸ م (۱۳۶۷ ش) بالا و به نسبت ۵۸٫۳ درصد در میان مردان و ۴۶٫۷ درصد در میان زنان بوده است (سعید، ۲۰۱۴). این میزان پس از مهاجرت به رژیم صهیونیستی و در سال ۲۰۰۲ به ترتیب به ۷۲ و ۵۳ درصد افزایش پیدا کرده است. به گونه‌ای که می‌توان گفت تقریباً نیمی از همه خانواده‌های مهاجر پس از ۱۹۹۰ دارای اعضای نیمه یهودی و یا غیریهودی هستند (Remennick, Russian-Speaking Israelis in the Ethno-Social Tapestry of Israel, 2016).

نکته دیگر آنکه اگرچه با تغییر قوانین مهاجرت در ۱۹۷۰ م (۱۳۴۹ ش) فرزندان از یک طرف یهودی و نیز همسران یهودیان، اجازه مهاجرت پیدا کردند اما هیچگاه به طور کامل یهودی محسوب نمی‌شوند. «گویی تنها به اندازه‌ای یهودی بودند که شهروند رژیم صهیونیستی شوند نه آنقدر که بتوانند با یک یهودی ازدواج کنند» (Rosenthal, 2005: 150).

- دومین مسئله، جلوگیری از دفن روس‌های مسیحی در قبرستان‌های یهودی است که تحت

نظر دستگاه دینی اداره می‌شود. به همین علت موارد بسیاری گزارش شده است که فرد پس از مرگش اجازه دفن در کنار دوستان، خانواده و حتی همسر یهودی خود را نمی‌یابد. این مسئله پس از فاش شدن نبش قبر سربازان صهیونیستی روس تبار از قبرستان ارتش به علت تشکیک در یهودیت آنان، اعتراضات گسترده‌ای را به دنبال داشت. اجساد بسیاری برای مدت طولانی در سردخانه‌ها به علت شک در یهودی بودن نگه داشته و از سوی دستگاه خاخامی تحت عنوان «بیگانه‌ها» و یا «اجساد مجهول الهویه» اجازه دفن نمی‌یابند (سعید، ۲۰۱۴). گذشته از آن، روس‌ها اجازه برگزاری آزادانه جشن کریسمس، احداث کلیسا و انجام مناسک مسیحی را به طور کامل ندارند (Rosenthal, 2005).

وضع فرهنگی

روس‌هایی که در دهه ۱۹۹۰ و بحبوحه حمله موشکی صدام حسین به سرزمین‌های اشغالی آمده بودند، دچار سرگردانی فراوانی شدند چراکه همه رسانه‌ها به زبان عبری بود (Rosenthal, 2005). این بیگانگی با زبان عبری، همچنان وجود دارد. اما این بار روس‌ها دلیلی برای یادگیری آن نمی‌یابند. روس‌ها محیط روسی را با خود آورده‌اند چنانکه شهر قدیمی ریشون لتسیون (=عبری؛ اولین برای صهیون) به ریشون لروس ((=عبری؛ اولین برای روس) مشهور شده و یا در شهرهایی چون اشدود و اشکلون، در رستوران‌ها زبان روسی در کنار عبری و عربی، زبان رسمی است (Rosenthal, 2005). مضاف بر کتابخانه‌ها، باشگاه‌ها، اغذیه فروشی‌ها و مراکز تئاتر (مثل مجموعه گسترده گیشِر) همگی محیط روس دارند. ۷۷ درصد از آنان شبکه‌های صهیونیستی روس‌زبان را دنبال می‌کنند حال آنکه تنها ۲۵ درصد بیننده برنامه‌های عبری هستند. همین برتری در مورد رادیو با نسبت ۴۰ به ۲۱ و در مورد روزنامه به نسبت ۶۰ به ۹ برقرار است (سعید، ۲۰۱۴).

در حقیقت باید گفت روس‌ها فرهنگ خودشان را برتر از عبری می‌دانند و معتقدند رژیم صهیونیستی بر آن‌ها تأثیر نمی‌گذارد بلکه این آن‌ها هستند که رژیم صهیونیستی را دستخوش تغییر می‌سازند (Asher Arian, 2009)). از سوی دیگر ساختار رژیم صهیونیستی در آموزش و فرایند ادغام آن‌ها شکست خورده است چنانکه شیمون پرز در کنفرانس هرتصلیا در سال ۲۰۰۹ م (۱۳۸۸ ش) اعتراف کرد که در زمینه فرزندان روس و ساخت هویت ملی در درون آن‌ها کم‌کاری شده است (سعید، ۲۰۱۴).

وضع تحصیلات و اشتغال

بیش از یک سوم مهاجران روس در صنایع پیشرفته، بیوتکنولوژی، تکنولوژی و حتی مراتب بالای نظامی و امنیتی شوروی سابق و روسیه کنونی بودند. همین مسئله موجب شد که کرملین در سال ۲۰۰۸ م (۱۳۸۷ ش) تصمیم به جلوگیری از مهاجرت اتباعش بگیرد (Rosenthal, 2005). ورود صاحبان حرف روس، صعود چشمگیر رژیم صهیونیستی در عرصه صنایع پیشرفته را موجب شد اما به اعتراف بخش مهاجرت آژانس یهود در دهه ۱۹۹۰، حکومت رژیم صهیونیستی پاسخی برای مسئله بیکاری روس‌ها ندارد. ابعاد این بیکاری به حدی است که با وجود آنکه روس‌ها تنها ۱۷ تا ۲۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند، ۶۶ درصد بیکاری، سهم این قومیت با ۸۲ درصد تحصیلات دانشگاهی است. بسیاری از ۱۴ هزار پزشک، ۱۱ هزار مهندس و ۱۲ هزار صنعتگر پس از ورود به رژیم صهیونیستی شغلی جز مشاغل خدماتی، نگهداری سالمندان، باربری در فرودگاه‌های شهرهایی چون لاد^۱ و اشدود نمی‌یابند (سعید، ۲۰۱۴).

زنان هم با مشکلات بسیاری برای پیدا کردن شغل مناسب مواجه هستند. در حالی که میزان تحصیلات و مهارت زنان روس با مردان برابری می‌کرد، در فرهنگ رژیم صهیونیستی بسیاری از مشاغل برای زنان ممنوع در نظر گرفته می‌شد و یا آنکه اساساً امکان اشتغال این بخش از مهاجران به مشاغلی متناسب با تخصص‌شان وجود نداشت. بیکاری سبب می‌شد که زنان به بزه‌کاری و مردان به جرائم و تشکیل مافیا کشیده شوند (Remennick, Russian Immigrants in Israel, 2009; Remennick, Russian-Speaking Israelis in the Ethno-Social Tapestry of Israel, 2016; سعید، ۲۰۱۴).

واکنش جامعه و مسئولان صهیونیست به مهاجران روس

علاوه بر موارد مذکور، درباره واکنش نامساعد جامعه صهیونیستی به این مهاجران، اقدامات عملی‌تری نیز صورت گرفت که در راستای اعتراض به کمک‌های دولت به روس‌ها بوده است. جنبش‌هایی چون ببر سیاه^۲ که به رهبری مزراحی‌ها ایجاد شد (Rosenthal, 2005). اصطلاح لیبرمنیز/سیون که برای اعتراض به فشارهای دیپلماتیک لیبرمن در جهت تأمین منافع روس‌ها به حساب سایر گروه‌های صهیونیست به کار می‌رود، لغتی نام‌آشنا در رژیم صهیونیستی است (سعید، ۲۰۱۴). این‌ها همه سبب شده است که جمله‌ای مشهور درباره مهاجران بر سر زبان‌ها بیفتند:

1. Lod
2. Black Panther

«صهیونیست‌ها مهاجرت را دوست دارند نه مهاجران را» (Rosenthal, 2005: 146). چنانکه در برخی کتابفروشی‌های شهرهای رژیم صهیونیستی کتب ضد روس با نشان صلیب شکسته عرضه می‌شود (سعید، ۲۰۱۴).

علاوه بر عامه مردم، عده‌ای از مسئولان رژیم صهیونیستی مواضع ضدروس خود را علناً بیان داشته‌اند همچون /ور/نمیر^۱ وزیر اسبق کار که مهاجران روس را گدای کمک‌های اجتماعی، تبهکار، تن‌فروش و عامل مشکلات اجتماعی می‌خواند و یا موشه شاهال^۲ رئیس اسبق پلیس که مافیای روس را عامل مشکلات اجتماعی می‌داند (Ghanem, 2013).

مهاجران آفریقایی

وضعیت مهاجران در کشور مبدأ

مقامات سیاسی رژیم صهیونیستی در راستای سیاست‌های افزایش جمعیت و تقریباً همزمان با عملیات مهاجرت یهودیان شوروی سابق، پروژه انتقال یهودیان آفریقایی و علی‌الخصوص اتیوپیایی‌ها (فلاشاها) را کلید زدند. برای توجیه انتقال این افراد، وضعیت مرگ‌آور این یهودیان سیاه پوست با شرایط یهودیان آلمان نازی مقایسه می‌شد. در همین راستا و برای ایجاد اجماع میان نمایندگان کنست، در تاریخ ۶ مارس ۱۹۸۴^۲ مستندی به نام «فلاشا: تبعید یهودیان سیاه‌پوست» به کارگردانی سیمخا یابوکوبوویچی در پارلمان به نمایش درآمد. اما در واقع وضع اسفبار یهودیان آفریقا چیزی نبود که از روی یهودستیزی باشد بلکه این وضعیت عمومی مردم بود که یهودیان نیز بخشی از آن بودند. در حقیقت مهاجرت این افراد، بیشتر به علت گره خوردن منافع دو نهاد قدرتمند رژیم صهیونیستی به وقوع پیوست؛ نخست مسئولان رسمی که در تلاش برای هرچه بیشتر کردن میزان مهاجرت‌ها بودند. چنانکه دیوید بن گوریون می‌گوید: «ما نمی‌توانیم همسایگانمان را مجبور کنیم به امضای قرارداد صلح با ما تن دهند، اما هیچ چیز بهتر از به دست آوردن دوست در کشورهای آسیا و آفریقا، نمی‌تواند کینه اعراب نسبت به ما را کاهش دهد» (تقی پور، ۱۳۹۰: ۲۹۴).

عامل دیگر، نهاد خاخامی یهودیان سفارادی به رهبری /وادی/ یوسف^۳ بود. در توضیح بیشتر باید

1. Ora Namir

3. Ovadia Yosef

گفت که سابقه درگیری میان یهودیان سفارادی و اشکنازی دیرینه است و هر گروه، دیگری را به ضعف دینی و حتی کفر متهم می‌کنند. پس از آنکه مسئولان اشکنازی رژیم صهیونیستی، تصمیم به مهاجرت گسترده روس‌ها گرفتند، نهاد یهودیان سفارادی احساس خطر کرده و برای رویارویی با برتری جمعیتی یهودیان غربی تلاش‌ها را برای مهاجرت دادن یهودیان اتیوپیایی آغاز کرد (حیدر، ۲۰۱۱).

مشکلات مهاجران در درون سرزمین‌های اشغالی

وضع مذهبی

همانطور که گفته شد مهاجرت از اتیوپی عرصه درگیری دو خاخام اعظم اشکنازی و سفارادی بود و پس از مهاجرت یهودیان روس شعله‌ور شد؛ اوفا دیا یوسف بر خلاف خاخام اعظم اشکنازی، شلومو گورن^۱، اعلام داشت که قوم بت‌ارژیم صهیونیستی یهودی هستند و بر حق مهاجرت آنان به سرزمین‌های اشغالی پا فشاری کرد. اما این پایان ماجرا نبود و فلاشاها پس از ورود با مشکلات مذهبی عدیده‌ای مواجه شدند؛ از آنجایی که اعتقادات آن‌ها عمدتاً بر پایه رسوم خودشان بود و نیز به علت ناآگاهی نسبت به حلال و حرام از سوی یهودیان مذهبی، رفتاری به مراتب بدتر از سکولارها با آنها می‌شد. برای مثال مجبور بودند به هنگام ثبت ازدواج دوباره فرایند تهوید را طی کنند حال آنکه به هنگام مهاجرت تحت عنوان یهودی ثبت شده بودند. اعتراض یهودیان ارتودکس به این علت بود که می‌پنداشتند پذیرش این افراد به مثابه پذیرش سایر گروه‌هایی که توسط ارتدوکس‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شود، مثل محافظه کاران، اصلاح‌طلبان و در نهایت سکولارها، است. همین مسئله سبب شد که ۱۱۰۰۰ تن از فلاشه‌ها به عنوان صهیونیستی و نه یهودی ثبت شوند (حیدر، ۲۰۱۱).

وضع تحصیلات و اشتغال

عمده فلاشاهای مهاجر، جوان بودند به گونه‌ای که ۶۰ درصد را افراد زیر ۲۴ سال تشکیل می‌دادند، از این‌رو مهمترین مسئله، آموزش آنان بود. بنابراین ۹۵ درصد از این مهاجران به مدارس حکومتی-دینی فرستاده شدند (حیدر، ۲۰۱۱). این مدارس به مراتب شهریه پایینی دارند و همین امر سبب می‌شود که مورد استقبال فقرا و افراد قشر ضعیف قرار گیرد. اما این مدارس، سطح نازلی

1. Shlomo Goren

علی‌الخصوص در علوم غیردینی دارند که مشکلات بسیاری را در مقاطع بالاتر برای دانش‌آموزان ایجاد می‌کنند (ابوحسنه & موسوی، ۱۳۸۱). علاوه بر مشکلات فوق، اتیوپیایی‌ها با مشکلات بیشتری دست و پنجه نرم می‌کنند که مهم‌ترین آن‌ها ایزوله شدن و لقب‌گذاری است. صهیونیست‌ها تمایلی به ثبت نام فرزندان‌شان در مدارس که فلاشاها هستند، ندارند و همین امر مدارس با اکثریت فلاشا را از سایر مراکز آموزشی متمایز می‌کند. بنابراین دیدگاه پستی نسبت به این مدارس وجود دارد که خود موجب عدم اهتمام مسئولان به افزایش سطح آن‌ها شده است (حیدر، ۲۰۱۱). نتیجه آن که ۶۵ درصد کودکان صهیونیستی اتیوپیایی‌تبار، زیر خط فقر بوده و تنها پنج درصد دارای مدارک عالیه می‌شوند (Do Black Lives Matter in Israel?, 2015).

همه این مشکلات تحصیلی موجب شده که ورود فلاشاها به بازار کار با چالش‌های جدی مواجه شود. همین مسئله آمار زندانیان اتیوپیایی‌تبار را بالا برده است به گونه‌ای که یک‌پنجم زندان‌ها را نوجوانان اتیوپیایی‌ها تشکیل می‌دهند (حیدر؛ ۲۰۱۱).

رویکرد نژادپرستانه رژیم صهیونیستی نسبت به پناهجویان غیر یهودی آفریقایی که عمدتاً از اریتره و سودان به فلسطین آمده و در شهرهایی چون تل‌آویو، آراد، اشدود، اشکلون، ایلت و اورشلیم ساکن شده‌اند، از آنچه در بالا ذکر شد هم اسف‌بارتر است. به گزارش دیده‌بان حقوق بشر، این افراد توسط رژیم صهیونیستی در سه اردوگاه هالوت^۱، کتزیوت^۲ و ساهارونیم^۳ زندانی می‌شوند (Human Rights Watch, 2014). لازم به ذکر است که کتزیوت، بزرگ‌ترین بازداشتگاه این رژیم با مساحتی حدود ۴۰۰ هزار مترمربع است که همچون دو کمپ دیگر شرایط بسیار نامناسبی چون کمبود غذا، البسه، شکنجه توسط نیروهای امنیتی، محرومیت از ملاقات دارد (Hovel, 2014). بسیاری از افرادی که از رژیم صهیونیستی در طول سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۲ م (۱۳۸۳ تا ۱۳۹۱ ش) از اعطای پناهندگی به مهاجران سودان و اریتره— که عمدتاً مسیحی بوده و از ۲۰۰۲ م (۱۳۸۱ ش) مورد خشونت قرار گرفتند— خودداری کرده، در دسامبر ۲۰۱۳ م (۱۳۹۲ ش) اعلام کرد که این مهاجران می‌بایست خود را به کمپ هالوت^۴ در صحرای نقب معرفی کنند. این افراد می‌بایست سه نوبت در روز خود را به این کمپ که توسط اداره زندان‌های رژیم صهیونیستی کنترل می‌شود معرفی و حضور خود را ثبت کنند. ضمن اینکه می‌بایست از ساعت ۱۰ شب تا ۶ صبح در

1. Holot

2. Ktzi'ot

3. Saharonim

4. Holot detention center

این زندان که فنس‌هایی به ارتفاع ۴ متر دارد سر کنند. دیده‌بان حقوق بشر ادامه می‌دهد که در هریک از خوابگاه‌ها ۱۰ تن زندانی هستند و فضای اتاق‌ها سرد و غذا بسیار اندک است به گونه‌ای که این مهاجران همواره از گرسنگی رنج می‌برند؛ علاوه بر این، مواردی از شکنجه تا حد مرگ نیز گزارش شده است. این در حالی است که صاحبان مشاغل حتی از بکارگیری مهاجران قانونی اریتره‌ای و سودانی منع شده و حق داشتن همسر و فرزند از این مهاجران سلب و مدارک آنان انکار می‌شود (Human Rights Watch, 2014).

واکنش جامعه و مسئولان صهیونیست به مهاجران آفریقایی

جامعه صهیونیستی به مهاجران آفریقایی به مثابه بدوی‌ها و افرادی که فرهنگ پایینی دارند و یا مجرمان می‌نگرد. همین دیدگاه علاوه بر رسانه‌ها به مسئولان و سیاست‌مداران صهیونیست نیز سرایت پیدا کرده است. چنانکه *الی یشائی*^۱، وزیر داخلی پیشین رژیم صهیونیستی از حزب شاس، بیان می‌دارد: «مادامی که رژیم صهیونیستی نمی‌تواند آن‌ها را اخراج کند می‌بایست غل و زنجیرشان کند تا به بدبختی و فلاکت بيفتنند» (Human Rights Watch, 2014: 5).

فلاشاها به این نتیجه رسیده‌اند که حتی اگر بتوانند بر مشکلات اقتصادی و اجتماعی خود غالب شوند، نمی‌توانند شکاف موجود با سایر گروه‌های صهیونیست را بهبود بخشند. ابعاد این تبعیض نژادی پس از آن مشخص شد که وزارت بهداشت رژیم صهیونیستی و سازمان ستاره داوود، خون افرادی که پس از دو سالگی وارد سرزمین‌های اشغالی شده‌اند را به اتهام ابتلا به ایدز نمی‌پذیرد (حیدر، ۲۰۱۱). این موضوع پس از اجتناب از پذیرفتن اهدای خون پنینا تامانو-شته^۲، اولین زن اتیوپیایی تبار که توانست به کنست راه یابد، به جنجالی تازه بدل شد. وی در گفتگو با شبکه ۱۰ رژیم صهیونیستی خاطرنشان کرد این اقدام موجب جریحه‌دار کردن احساسات جامعه اتیوپیایی در رژیم صهیونیستی خواهد شد و با بیان اینکه در دوران تحصیل در کالج، رهبری تظاهرات علیه تبعیض نژادی را بر عهده داشته، انگیزه‌اش از ورود به سیاست را مرهم نهادن بر رنج‌های گذشته عنوان می‌کند (Eglash, 2016; Lewis, 2013). از دیگر موارد واکنش منفی مسئولان درمانی رژیم صهیونیستی، می‌توان به استفاده از آمپول‌های کنترل مولید کورتون از نوع مدروکسی پروژسترون^۳ (بانام تجاری دیو - پروورا^۴) بر روی زنان اتیوپیایی برای عقیم‌سازی آنان یاد کرد

1. Eli Yishai

2. Pnina Tamano-Shata

3. Medroxyprogesterone

4. Depo-Provera

(Nesher, 2012).

پلیس و نیروهای امنیتی رژیم صهیونیستی نیز رفتار نژادپرستانه‌ای علیه فلاشاها دارند. اهتیردی^۱، فعال رژیم صهیونیستی اتیوپیایی تبار، در مصاحبه‌ای با الجزیره استریم می‌گوید، برادرانش به هنگام عبور از خیابان امنیت ندارند و هر لحظه امکان دارد که کسی آن‌ها را مورد ضرب و شتم قرار دهد. وی در ادامه می‌افزاید: «ما وقتی پلیس را می‌بینیم احساس امنیت نمی‌کنیم چراکه علیه ما خشونت اعمال می‌کند.» فتتاهاونآصفا^۲ - داویت^۳، مدیر موسسه تیتکا^۴، نیز بیان می‌دارد: «بسیاری از نوجوانان سیاه‌پوست در رژیم صهیونیستی تجربه خشونت پلیس را دارند.» اما در سریال ضرب و شتم آفریقاییان توسط پلیس رژیم صهیونیستی، حادثه ضرب و شتم داماسپکادا^۵، سرباز IDF اتیوپیایی تبار، نقطه عطفی محسوب می‌شود. این امر از آنجا اهمیت داشت که به تعبیر/فرت یردی (The Stream - Black and Jewish in Israel, 2015).

افراد غیرنظامی اتیوپیایی نیز توسط پلیس رژیم صهیونیستی مورد ضرب و شتم قرار گرفته و می‌گیرند حتی در مواردی این افراد توسط پلیس به قتل رسیده‌اند که یوسف سلمسا^۵ یکی از مواردی بود که تحت بایکوت شدید رسانه‌های غیرعبری، اعتراضات بسیار گسترده‌ای را در رسانه‌های محلی رژیم صهیونیستی و نیز در میان افکار عمومی برانگیخت؛ اقداماتی چون تجمع در مقابل بیمارستانی که سلمسا در آن بستری بود، یک سال پس از درگذشت وی در بیت‌المقدس و یا رژه خودروها با عکس او و ایجاد کمپین‌های گسترده با عنوان #من_هم_یوسف_سلامسا_هستم (#גם_אהי_יוסף_سلمסה) و تولید تی‌شرت‌ها و گردن‌آویزهایی با این شعار (לזכרו של יוסף سلمסה ז"ל، ۲۰۱۷؛ نگد، ۲۰۱۶).

مهاجران ایرانی

وضعیت مهاجران در کشور مبدأ

وضع زندگی یهودیان در ایران - علی‌رغم فراز و نشیب‌هایی - در مجموع از وضعیت قابل قبولی

1. Efrat Yerdai
2. Fentahun Assefa-Dawit
3. Tebeka
4. Damas Pakada
5. Yosef Salamsa

برخوردار بوده است؛ چنانکه بر اساس تواریخ رسمی، آن دسته از یهودیان که به دست کوروش هخامنشی آزاد شده بودند، به اورشلیم بازنگشته، در همان بابل سکنی گزیده و طبقه الیگارش یهودی را در آن جا تشکیل دادند. در ایران، یهودیان مجال تکمیل فعالیت‌های مذهبی را به صورت جدی تری یافتند؛ به گونه‌ای که تورات بابلی از نسخه اورشلمی مفصل تر است و این خود گواه این مدعاست. این امر، پس از انقلاب اسلامی ایران هم صادق است؛ چنان که /سحاق کلینباوم^۱، یکی از مقامات آژانس یهود در فلسطین، در گزارش سال ۱۹۴۶ خود می‌گوید که در مقایسه با یهودیان اروپا، وضعیت یهودیان ایران بهتر بوده؛ چرا که بسیاری از حقوق آن‌ها به واسطه قانون فقهی اهل ذمه محفوظ بود (Cecolin, 2016).

باید گفت یهودیان ایرانی حتی پس از انقلاب تمایلی به مهاجرت به رژیم صهیونیستی نداشتند چنانکه نه تنها حمایت خود را در همان روزهای نخست از انقلاب اسلامی اعلام کردند بلکه از نمایندگان آژانس یهود که برای فراهم آوردن مقدمات مهاجرت، به ایران آمده بودند درخواست ترک ایران و توقف فعالیت‌های مهاجرتی را داشتند (Ram, Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession, 2009).

مشکلات مهاجران در درون سرزمین‌های اشغالی

وضع مذهبی

مقامات صهیونیست بی‌میلی یهودیان ایران نسبت به مهاجرت به رژیم صهیونیستی را به علت فقدان بن‌مایه‌های صهیونیستی لازم دانسته و با پیوند دادن صهیونیسم به یهودیت، یهودیان ایران را به بی‌اطلاعی نسبت به ارزش‌های دینی متهم می‌کردند. بنابراین، آلیانس رژیم صهیونیستی^۲ (آژانس یهود) مدارس خود را با هدف تأثیرگذاری بر قشر روشنفکر یهودی ایران در میانه سال‌های ۱۸۹۴ م (۱۲۷۳ ش) و ۱۹۰۴ م (۱۲۸۳ ش) تأسیس کرد. این مدارس، به علت آموزش رایگان با استقبال زیادی مواجه شدند. ضمن اینکه در این مؤسسات، علاوه بر یهودیان، غیریهودیان اروپایی که با گسترش فعالیت‌های استعماری دول متبوع خود به ایران سرازیر شده بودند نیز، حضور داشتند.

برنامه درسی این مدارس، سکولار بوده و فاصله بسیاری تا تعلیمات مذهبی یهود داشت که این

1. Itzhak Kleinbaum

2. Alliance Isarelite Universelle (AIU)

خود، موجب بدبینی یهودیان ایرانی به پدیده صهیونیسم می‌شد. خاخام «اسحاق مئیرلوی» که در سال ۱۹۴۳ م (۱۳۲۲ ش) به ایران آمده بود، مدارس اوتصرهاتوره^۱ - که بزرگ‌ترین مؤسسه ارائه آموزش یهودیت سنتی بود - را برای تقویت بن‌مایه‌های دینی یهودیان ایرانی در مقابل مدارس سکولار ذکر شده، تأسیس نمود. اوتصرهاتوره، زیرمجموعه حزب ارتودکس آگودات ییسرائیل^۲ محسوب می‌شد. ناگفته پیداست که ایران، به عرصه تقابل گروه‌های یهودی مذهبی و سکولار بدل شده بود (Cecolin, 2016).

به طور کلی به نظر می‌آید که از لحاظ مذهبی، عمده یهودیان ایرانی در زمره یهودیان مسورتی^۳ (سنتی) قرار می‌گیرند که به معنای رعایت آموزه‌های یهودی به صورت سنتی است (See also Cecolin, 2016).

وضع فرهنگی

یهودیان ایران، به شدت وابسته به فرهنگ ایرانی بوده‌اند؛ امری که در تضاد با صهیونیسم به عنوان جبهه غرب در میان آسیا است (Ram, Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession, 2009). تفاوت دو موج مهاجرت یهودیان ایرانی در سال‌های ۱۹۵۱ م (۱۳۳۰ ش) و ۱۹۷۹ م (۱۳۵۷ ش) را می‌توان در تأثیرپذیری از فرهنگ و سنت ایرانی دانست؛ به گونه‌ای که یهودیان موج نخست، بیش‌تر تحت تأثیر سنت‌های ایرانی بودند، تا ایدئولوژی سیاسی. اگرچه یهودیان موج بعدی هم به شدت تحت تأثیر فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی بودند، اما این میزان به مراتب با گذشت زمان افول می‌کرد. همین عامل، یعنی تأثیرپذیری از فرهنگ ایرانی، عامل منزوی شدن یهودیان ایرانی در جامعه رژیم صهیونیستی است (Cecolin, 2016).

وضع تحصیلات و اشتغال

یهودیانی که قرار بود در رژیم صهیونیستی زندگی کنند، در کیبوتص^۴ آموزش داده می‌شدند و از آن‌جایی که در این مراکز، منطق اشتراکی حاکم بود و تعلقات خانوادگی و مالی زدوده می‌شد، این مسئله نارضایتی‌های فراوانی را در میان یهودیان ایرانی به وجود آورد و اعتراضاتی را در کیبوتص گیواعتبرنر^۵ برانگیخت؛ در نتیجه تنها سه الی چهار درصد، این سبک زندگی را برتاییدند.^۱ از

1. Ozar Hatorah
2. Agudat Yisrael
3. Masorti
4. Kibbutz
5. Givat Berner

همین‌رو بخش قابل توجهی از ایرانیان مهاجر در مشاغل خرد و کارگاه‌های کوچک و دست‌فروشی مشغول به کار شدند، این مهم به دو علت بود؛ (Cecolin, 2016)

- نخست آنکه افرادی که در ایران از سطح رفاه نسبی بالایی برخوردار نبودند و از طرف دیگر توانایی مالی مهاجرت به اروپا و آمریکا را نداشتند، رژیم صهیونیستی را به عنوان جایگزین برگزیده بودند. ضمن اینکه این افراد عمدتاً سطح سواد نازلی داشتند که موجب عدم موفقیت آن‌ها در یافتن شغل مناسب می‌شد.

- دیگر آنکه همانطور که گفته شد، ساختار کیبوتصی برای آموزش تازه واردان ایرانی انتخاب شد. این ساز و کار به چند علت نتوانست به مثابه کوره ذوب^۲ برای یهودیان ایرانی عمل کند؛ از طرفی بن‌مایه‌های سنتی این افراد که بدان وابسته بودند زدوده می‌شد و از سوی دیگر هدف نهایی کیبوتص در دو محور نظامی- دینی دنبال می‌شد؛ از منظر دینی که یهودیان ایرانی، بددین محسوب می‌شدند و از منظر نظامی هم هدف آن بود «ساکنین کیبوتص به جنگجویانی بدل شوند که چیزی جز قتل و تخریب نمی‌شناسند» و این مطلب با فرهنگ صلح‌طلب ایرانی تعارض جدی داشت (عدونی، ۲۰۱۷).

نکته اینجاست که نسل‌های بعدی مهاجران ایرانی، اگرچه با فراگرفتن زبان عبری و کنار گذاشتن هویت ایرانی خویش، تا حد زیادی با جامعه رژیم صهیونیستی ممزوج شده‌اند، اما همچنان از تبعیض‌های آشکار برای یافتن شغل رنج می‌برند (Cecolin, 2016).

واکنش‌ها نسبت به مهاجران ایرانی

واکنش جامعه

جامعه اشکنازی رژیم صهیونیستی تا آنجایی پذیرای یهودیان ایرانی بود که مشی غربی داشته و آداب و سنن شرقی خویش را کنار بگذارند. این مسئله، تا جایی است که صهیونیسم به‌عنوان راهی برای شرق‌زدایی به شمار می‌رود. به‌همین ترتیب، تا زمانی که پهلوی دوم سیاست‌های غرب‌زدگی را ترویج می‌کرد، یهودیان نیز عضوی از جامعه اشکنازی محسوب می‌شدند؛ اما با تغییر این سیاست‌ها، به یهودیان ایران به‌مثابه بیگانه‌هایی نگریسته می‌شد که می‌بایست غربی شوند. این نفرت یهودیان غربی تا جایی ادامه پیدا می‌کرد که علیه یهودیان ایرانی تلخند ساخته، آن‌ها را «پارسی و

۱. در کشورهای چون ایران، عراق و سوریه، ایدئولوژی کیبوتصی توسط انجمن بسیار فعال نهضت هالوتص اشاعه داده می‌شد.

بربر» می‌خواندند و صفاتی چون «خسیس بودن» را بدان‌ها نسبت می‌دادند. این شرق‌ستیزی به‌گونه‌ای است که اگر یک یهودی ایرانی می‌خواهد در جامعه رژیم صهیونیستی رشد کند، می‌بایست کاملاً غربی شود. ایرانیان یهودی رژیم صهیونیستی که به مقامی دست یافته‌اند (همچون «موشه کتساو»، نخست وزیر اسبق و «شائول موفاز»، وزیر اسبق دفاع) در مورد ایران در شمار جنگ‌طلب‌ترین رهبران رژیم صهیونیستی هستند (Parsi, 2007; Ram, Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession, 2009). یهودیان ایرانی رژیم صهیونیستی به‌علت وابستگی به سنت‌هایشان، بسیار نسبت به جامعه صهیونیستی بیگانه بوده و به این نتیجه رسیدند که اگرچه در ایران به‌عنوان اقلیت دینی محسوب می‌شدند، اما در رژیم صهیونیستی به‌عنوان یک اقلیت قومی شناخته می‌شوند. حال آن‌که در ایران به‌عنوان هم‌وطن و اقلیت دینی پذیرفته شده بودند.

واکنش مسئولان

پس از ورود به رژیم صهیونیستی، از این مهاجران برخلاف سایر هم‌کیشان اشکنازی‌شان، نه‌تنها استقبال درخوری نشد، بلکه آن‌ها را با کامیون‌هایی به کمپ‌ها و شهرک‌های دورافتاده‌ای که فاقد آب و برق و امکانات اولیه بودند، انتقال دادند. بعدها، این افراد را به کمپ‌های انتقالی و مزارع اشتراکی منتقل کردند؛ شهرک‌هایی چون بیت شتان، بئر سبع، کفر سابا، اشکلون، نتانیا، رامات‌هاشارون، کادیم و کارکو (Cecolin, 2016).

دیرزمانی مقامات صهیونیست، دستگاه حاکم ایران را به آلمان نازی و یهودیان ایران را به قربانیان هولوکاست تشبیه کرده، بر طبل هولوکاست قرن جدید توسط ایران می‌کوبیدند. اما پس از وقوع انقلاب اسلامی و بی‌علاقه شدن یهودیان به مهاجرت، حامیان صهیونیسم با شکافی اساسی در شالوده سوء استفاده از هولوکاست مواجه شدند و این مسئله برای صهیونیست‌ها که دائماً در سایه هولوکاست زندگی می‌کنند، قابل‌درک نیست (Ram, Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession, 2009).

آن‌چه صهیونیست‌ها از آن نگران‌اند، این است که یهودیان ایرانی با خودداری از مهاجرت به رژیم صهیونیستی، راه‌حل سومی را مطرح کردند؛ پیش از این، چنین تبلیغ می‌شد که یهودیان یا در حالت دیاسپورا و تبعید هستند و یا به ارض موعود آمده، رستگار می‌شوند. اما اقدامات یهودیان ایرانی و تمایل‌شان برای ماندن در ایران، حالت سومی را مطرح کرد که نه تبعید و نه رستگاری ادعایی صهیونیست‌ها بود.

افرادی که به رژیم صهیونیستی مهاجرت کرده‌اند، به‌هیچ‌وجه آن را سرزمین رؤیایی مقدس

نمی‌بایند؛ بلکه کشوری که همچون سایر کشورها مشکلات اقتصادی-اجتماعی خود را داشته و حتی از لحاظ اقتصادی، وضعیت آن‌ها را از ایران هم وخیم‌تر کرده است. نسل‌های بعد مهاجران ایرانی هم که با وجود فراگیری زبان عبری و کنار گذاشتن هویت ایرانی خویش، تا حد زیادی با جامعه رژیم صهیونیستی ممزوج شده‌اند، هم‌چنان از تبعیض‌های آشکار برای یافتن شغل رنج می‌برند (Cecolin, 2016).

واکنش‌های این مهاجران به تبعیض‌ها

مهاجران مذکور به این نتیجه رسیده‌اند که می‌بایست در مقابل تبعیض‌های موجود پاسخی درخور بیابند، هرچند این عکس‌العمل در میان هرکدام از این گروه‌ها شدت و ضعف متفاوتی داشته است. اولین گزینه برای این افراد، مهاجرت معکوس به آمریکا یا اروپا است. در حالی که بازگشت به سرزمین مادری برای دو گروه یهودیان ایرانی و اتیوپیایی امکان‌پذیر نبوده و برای روس‌ها هم این امکان به صورت کامل امکان‌پذیر نیست. هرچند میزان مهاجرت روس‌ها در سال ۲۰۰۶ نسبت به ۲۰۰۳، ۶ برابر شد و همچنان رو به افزایش است (Gomel, 2009; Human Rights Watch, 2014; Ram, Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession, 2009; Ghanem, 2013). بنابراین آن دسته از افرادی که توانایی مهاجرت دارند نسبت به اینکار همت می‌گذارند اما افرادی که از این امکان برخوردار نیستند راهی جز دفاع از حقوق خود ندارند.

با توجه به کثرت روس‌ها و نیز دید بهتر جامعه به آن‌ها نسبت به دو گروه دیگر، امکان تشکیل گروه‌ها و نهادسازی در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بیشتر بوده است. لذا از همان ابتدا ورود روس‌ها در سال‌های ۱۹۹۰ شاهد تأسیس حزب روس‌تبار *ییسرائیل بعالیا*^۱ هستیم، حرکتی که بعدها با حزب بانفوذ *ییسرائیل بیتنو*^۲ ادامه یافت و گاهی خصیصه راست‌گرایی مشترک در آنها تا اندازه حزب افراطی *عدالت/اجتماعی* افزایش می‌یافت. در هر حال روس‌ها تلاش دارند تا با تحزب و تصاحب مناصب دولتی علی‌الخصوص وزارت کشور بتوانند منافع خود و در صدر همه، حقوق شهروندی کامل - فارغ از تقسیم‌بندی‌های مذهبی - را برای خودشان متضمن شوند (Ghanem, 2013). در عین حال طبقه ضعیف روس که از صعود در آفاق سیاست رژیم صهیونیستی محروم هستند، روی به مبارزه می‌آورند. گاه این مبارزه، صورت تظاهرات به خود می‌گیرد؛ همچون آنچه هر شنبه در درگیری روس‌های سکولار با اولترا

1. Yisrael BaAliya

2. Yisrael Beytenu

ارتدکس‌های خریدی شاهد هستیم که نقطه اوج آن تظاهرات خیابان دانشگاه بار/یلان^۱ بود و یا آنکه همچون انقلاب/اجتماعی ۲۰۱۱ به صورت عمومی و در اعتراض به وضع موجود می‌باشد (سعید، ۲۰۱۴) (Efron, 2003). مشکل اصلی آنجاست که راست‌گرایی روس‌ها چهره خشن به خود می‌گیرد و گروه‌های نئونازی قدرت می‌یابند.

وضع مهاجران اتیوپیایی اما، با سایرین متفاوت است. این گروه با وجود ادغام کامل در کوره ذوب رژیم صهیونیستی، دریافته‌اند که همیشه به صورت یک گروه اجنبی انگاشته می‌شوند. با این حال، کورسویی وجود دارد که بتوانند با حرکت‌هایی چون اتحادیه سازمان‌های مهاجرین/اتیوپیایی در سال ۱۹۹۰، سازمان‌های اتیوپیایی رژیم صهیونیستی را در راستای احقاق حقوق خود بسیج کنند (حیدر، ۲۰۱۱). امری که به دلایل مختلف از جمله ضعف آموزشی و تحصیلات، ضعف معیشتی، عدم وجود انسجام سیاسی و از همه مهم‌تر نژادپرستی بعید به نظر می‌رسد.

نتیجه‌گیری

حامد ربیع، متفکر مصری، سیمای کشمکش‌های درونی رژیم صهیونیستی را به ۵ گروه تقسیم می‌کند که آنچه در بالا آمد خود بیانگر سه دسته از این شکاف‌ها است که به صورت خلاصه در ذیل می‌آید (سعید، ۲۰۱۴):

۱. نخست بحران میان یهودی شرقی و یهودی غربی؛ همچون تمایز میان مهاجران روس از یک‌سو و مهاجران ایرانی و اتیوپیایی از سوی دیگر؛

۲. بحران میان یهودیان مذهبی و سکولار؛ همچون تجربه هر سه گروه مذکور در مواجهه با نهادهای خاخامی؛

۳. بحران میان صبراها و مهاجران تازه‌وارد؛ این بحران علاوه بر واکنش جامعه صهیونیست با قومیت‌های مذکور از لحاظ درونی، گریبان خود قومیت‌ها را هم گرفته است. به گونه‌ای که حتی صبراها با اصالت روس، ایرانی و اتیوپیایی و علی‌رغم تجربه تلخ خودشان، نسبت به مهاجران تازه وارد دید منفی دارند (Sela-Sheyovitz, 2012; Zameret, 2002).

سیمخالنداو^۲، استاد دانشگاه عبری اورشلیم، هم علاوه بر موارد فوق، ریشه بحران‌های اجتماعی رژیم صهیونیستی را در عواملی چون کشمکش جناح راست و چپ (به صورت سنتی روس‌ها راست‌گرا و اتیوپیایی‌ها و تا حدودی ایرانیان چپ‌گرا بوده‌اند) می‌داند.

1. Bar-Ilan

2. Simha Landau

به عبارت دیگر رژیم صهیونیستی در اتخاذ سیاست مناسب در راستای ادغام مهاجران که از آن تحت عنوان کوره ذوب یاد می‌شود، ناتوان بوده است. چنانکه هر کدام از این قومیت‌ها در زمان اسکان در سرزمین مبدأ تحت عنوان یهودی خوانده می‌شدند، حال آنکه در رژیم صهیونیستی با کشور مبدأشان شناخته می‌شوند و این مهم به معنای عدم اهتمام مسئولان رژیم صهیونیستی به عنصر یهودیت در جامعه صهیونیستی و طبقاتی بودن آن است.

این شکاف‌ها در همه ابعاد مذهبی، فرهنگی، تحصیلات و اشتغال، دامن‌گیر قومیت‌های مختلف شده و واکنش منفی جامعه صهیونیستی نیز ناتوانی هرچه بیشتر کوره ذوب را به دنبال داشته و این حس را در گروه‌های مختلف ایجاد کرده که همچون اروپای پیش از جنگ جهانی، گتوهای متعددی برای قومیت‌های مختلف تشکیل شده است. به گونه‌ای که اگرچه در کشور مبدأ خود با عنوان یهودی شناخته می‌شدند اما عضوی از هویت ملی بودند، حال آنکه در کشور خودخوانده یهود این مسئله وجود ندارد. این مشکل در میان غیریهودیان به مراتب شدیدتر است؛ همین امر مبارزات برای به رسمیت شناخته شدن حقوق شهروندی به صورت کامل و فارغ از تقسیم‌بندی‌های مذهبی را افزایش داده است.

این مشکلات ریشه‌ای هر بار به صورتی سرباز کرده و ناپایداری جامعه و تنش‌ها را روز به روز تشدید می‌کند. امری که علاوه بر محققان، مسئولان بلندپایه رژیم صهیونیستی را هم نگران فروپاشی داخلی کرده است؛ چنانکه علاوه بر *تامیر یاردو*، رئیس سابق موساد، بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر وقت، را وا داشته تا نسبت بدان ابراز نگرانی کند (Shpigel & Lis, 2016).

منابع

۱. فارسی

- تقی پور، م، (۱۳۹۰)، *استراتژی پیرامونی اسرائیل*، نسخه چاپ سوم، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.
- نافذ، ابوحسنه و موسوی، سیدحسین، (۱۳۸۱)، *دینداران و سکولارها در جامعه اسرائیل*، چاپ اول، تهران: مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.

۲. انگلیسی، عربی و عبری

- Asher Arian, M. P, (2009), *Auditing Israeli Democracy – 2009 Twenty Years of Immigration from the Soviet Union*. Jerusalem, Israel: The Israel Democracy Institute (R. A.).
- Cecolin, A, (2016), *Iranian Jews in Israel: Between Persian Cultural Identity and Israeli Nationalism*, London, New York: I.B.Tauris & Co Ltd.
- Efron, N, (2003), *Real Jews: Secular Versus Ultra- Orthodox: The Struggle For Jewish Identity In Israel*. New York, NY, United States of America: Basic Books.
- Eglash, R, (2016, July 10), *Ethiopian-born Jews on life in Israel: 'It was Always my Dream to Come to Jerusalem'*, Retrieved October 13, 2017, from The Washington Post: https://www.washingtonpost.com/news/worldviews/wp/2016/07/10/ethiopian-born-jews-on-life-in-israel-it-was-always-my-dream-to-come-to-jerusalem/?utm_term=.e9d0fe19fd49.
- Eliezer Ben-Rafael, J. H. (Ed.), (2016), *Handbook of Israel: Major Debates*. Berlin, Germany: Walter de Gruyter GmbH.
- Ghanem, A, (2013), *Ethnic Politics in Israel: The Margins and the Ashkenazi Centre* (1st edition ed.), New York, NY, United States of America: Routledge.
- Gomel, E, (2009), *The Pilgrim Soul: Being Russian in Israel*. Amherst, United States of America: Cambria Press.
- Hovel, R, (2014), *Report: Unfit Conditions at Saharonim Migrant Detention Center*. Retrieved October 12, 2017, February 4, from HAARETZ: <https://www.haaretz.com/israel-news/1.572298>.
- Human Rights Watch, (2014), "Make Their Lives Miserable" Israel's Coercion of Eritrean and Sudanese Asylum Seekers to Leave Israel, December 12, Human Rights Watch.
- Lewis, O, (2013), *Blood donation collectors thrown out of Israeli parliament*. Retrieved October 13, 2017, from REUTERS: <http://www.reuters.com/article/us-israel-blood/blood-donation-collectors-thrown-out-of-israeli-parliament-idUSBRE9BA1B120131211>.

- Nefesh, B'Nefesh, (2017), *Law of Return: Jewish Immigration to Israel Requirements*, (Nefesh B'Nefesh) Retrieved September 14, 2017, from Nefesh B'Nefesh: Make Aliyah, March 15, Move to Israel. Live the Dream: [http:// www. nbn. org.il/ aliyahpedia/ government-services/government-benefits-new-immigrants-oleh-chadash/the-law-of-return](http://www.nbn.org.il/aliyahpedia/government-services/government-benefits-new-immigrants-oleh-chadash/the-law-of-return).
- Nesher, T, (2012), *Why Is the Birth Rate in Israel's Ethiopian Community Declining?* Retrieved October 13, 2017, December 9, from HAARETZ: [https:// www. haaretz.com/ israel-news/ why-is- the- birth-rate-in-israel-s-ethiopian-community-declining.premium-1.483494](https://www.haaretz.com/israel-news/why-is-the-birth-rate-in-israel-s-ethiopian-community-declining.premium-1.483494).
- Parsi, T, (2007), *Treacherous Alliance: The Secret Dealings of Israel, Iran, and the United States*. United States of America: Yale University Press.
- Pew Research Center, (2016), *Global Religious Futures*. Washington: Pew Research Center.
- Ram, H , (2009), *Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession*) 1st Edition, Stanford, California, United States of America: Stanford University Press.
- Ram, H, (2009), *Iranophobia: The Logic of an Israeli Obsession* (1st Edition ed.). Stanford, California, United States of America: Stanford University Press.
- Remennick, L, (2009), *Russian Immigrants in Israel*. Retrieved October 9, 2017, March 1, from Jewish Women's Archive: [https:// jwa. org/ encyclopedia/ article/ russian-immigrants-in-israel](https://jwa.org/encyclopedia/article/russian-immigrants-in-israel).
- Remennick, L, (2016), "Russian-Speaking Israelis in the Ethno-Social Tapestry of Israel", In A. Weberling, E. Ben-Rafael, J. H. Schoeps, Y. Sternberg, & O. Glöckner (Eds.), *Handbook of Israel: Major Debates*, Vol. I, pp. 201-216, Berlin/Boston, Germany: Walter de Gruyter GmbH.
- Rosenthal, D, (2005), *The Israelis: Ordinary People in an Extraordinary Land* (Reissue edition ed.), New York, NY, United States of America: Free Press.
- Sela-Sheyovitz, R, (2012), The Impact of Globalization, Migration, and Social Group Process on Neo-Nazi Youth Gangs. In L. M. Esbensen, Finn-Aage (Ed.), *Youth Gangs in International Perspective: Results from the Eurogang Program of Research* (pp. 211-223), New York, NY, United States of America: Springer.
- Shpigel, N., & Lis, J, (2016,), *Former Mossad Chief: Israel's Greatest Threat Is Internal Division, Not Hezbollah*, August 31, Retrieved October 22, 2017, from HAARETZ: <https://www.haaretz.com/israel-news/.premium-1.739379>.
- The Stream - Black and Jewish in Israel, (2015), [Motion Picture]. United States. Bureau of the Census, (1995), *Celebrating our nation's diversity: a teaching supplement for grades K-12*. Washington, United States of America: U.S. Dept. of Commerce, Economics and Statistics Administration.
- Yitzhaki, S., & Schechtman, E, (2007), *The "Melting Pot": A Success Story?* Central Bureau of Statistics, Jerusalem: Central Bureau of

Statistics.

Yuchtman-Yaar, E, (2005), Continuity and Change in Israeli Society: The Test of the Melting Pot. *Israel Studies*, Vol. , No.10 (2).

Zameret, Z, (2002), The Melting Pot in Israel: The Commission of Inquiry Concerning Education in the Immigrant Camps During the Early Years of the State. Albany, NY, United States of America: State University of New York Press.

Zangwill, I, (1920), *THE MELTING-POT DRAMA IN FOUR ACTS* (Vol. I). (N. A. EDITION, Ed.) New York, United States of America: THE MACMILLAN COMPANY.

حیدر، عزیز، (٢٠١١)، المجتمع و التركيب السكاني، تأليف كميل منصور، دليل إسرائيل العام ٢٠١١ (الإصدار الطبعة الأولى)، بيروت: مؤسسة الدراسات الفلسطينية.

سعید، خالد، (٢٠١٤)، المهاجرون الروس قادمون.. إسرائيل إلى أين؟! (الإصدار الطبعة الأولى)، بيروت: مركز باحث الدراسات الفلسطينية والإستراتيجية.

بشينة عدونی، (٢٠١٧)، الكمبيوتر في الفكر اليهودي المعاصر (الإصدار الطبعة الأولى)، بيروت: مركز باحث الدراسات الفلسطينية والإستراتيجية.

דהן, מ'. (٢٠١٣). האם כור ההיתוך הצליח בשדה הכלכלי? האוניברסיטה העברית : מכון Jerusalem והמכון הישראלי לדמוקרטיה, בית הספר למדיניות ציבורית.

פהר.

(October 2017). גם אני יוסף שלמסה אוחר ב- ١٣ February 2016 נגד, ע'. (٢٩ <https://www.ha-makom.co.il/post/doar-omri-nagad-salamasa>

(October 2017). אוחר ב- ١٣ September 2017 לזכרו של יוסף שלמסה ז"ל. (٢٦ <https://www.facebook.com/pg-/to-remember-joseph-salamasa/> about/?ref=page_internal

Jerusalem : הלשכה המרכזית לסטטיסטיקה. (٢٠١٧). יהודים, לפי ארץ מוצא וגיל. הלשכה המרכזית לסטטיסטיקה.

בייזר, א' (סופר). (٢٠١٦). היהודים באים [סרט]. ישראל.

נישואים אזרחיים בישראל? (אין תאריך). (משרד עורך דין רון לוינטל ושות') , מתוך משרד עורך דין רון לוינטל ושות': September 2017 אוחר ב- ١٤

אין-נישואים-אזרחיים-בישראל/<http://www.ron-law.co.il>

تأثیر مناسبات هیدروپلیتیک در پیدایش درگیری‌های بین‌المللی؛

نمونه پژوهی: اشغال بلندی‌های جولان

مراد کاویانی‌راد^۱

افشین متقی دستنایی^۲

حسین مختاری هشی^۳

احمد رشیدی‌نژاد^۴

چکیده

طی یک صد سال گذشته محدودیت منابع آب با افزایش درخواست برای آب و دگرگونی‌های آب و هوایی به سیاسی شدن آب انجامیده است. به طوری که تکاپو برای فراهم کردن آب در کانون توجه قلمروداران (حاکمان و کارگزاران) قرار گرفته است. در کنار این وضعیت، گذر بیش از سیصد حوضه رودخانه‌ای از میان مرزهای دو یا چند کشور به خودی خود منبع بی‌ثباتی سیاسی است. وضعیتی که با ایجاد رابطه انکارناپذیر وابستگی متقابل، منابع آب را به یک مسئله حیاتی برای این کشورها مبدل کرده است. در این رابطه، برخی پژوهشگران به تاسی از نامگذاری قرن بیستم با عنوان "قرن نفت"، قرن بیست و یکم را به نام "قرن آب" نام‌گذاری کرده‌اند؛ قرن که در آن آب تبدیل به موضوعی می‌شود که زاینده و زاینده درگیری‌های خشونت‌باری خواهد بود. بدیهی است که ژئوپلیتیک بحران در جنگ آبی، مناطق خشک و کم‌آب جهان خواهند بود. خاورمیانه بهترین نمونه و مصادق از این مناطق است. از یک سو قرارگیری این منطقه در کمربند خشک جهان و از سوی دیگر زندگی ۵۰ درصد جمعیت این منطقه در حوضه‌های آبریز مشترک، پتانسیلی برای تولید خشونت محسوب شده که در امتزاج با خصومت‌های قومی، اختلافات ارضی - مرزی و

۱. دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول) (Kaviani@khu.ac.ir)

۲. دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی (A._Mottaghi@yahoo.com)

۳. استادیار جغرافیای دانشگاه اصفهان (H.mokhtari@geo.ui.ac.ir)

۴. دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی (A_rashidin@yahoo.com)

تعارضات سیاسی- مذهبی، به حربه‌ای برای کشمکش و هم‌وردی منطقه‌ای مبدل می‌گردد. تا جایی که برخی از کشورهای این منطقه تن به رویارویی نظامی داده، ۳۰ مورد از مجموع ۳۷ مورد خشونت بر سر آب (طی ۵۰ سال گذشته)، در این منطقه رخ داده است. این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای صورت پذیرفته است و با بررسی روند تصرف بلندی‌های جولان توسط رژیم صهیونیستی، ضمن صحنه گذاشتن بر اهمیت نظامی این منطقه برای این رژیم، بر این فرض استوار است که به نظر؛ آب و ارزش هیدروپلیتیک جولان از جمله عوامل پنج دهه اشغال و انضمام غیرقانونی این منطقه توسط رژیم صهیونیستی است. نتیجه پژوهش نشان داد که حتی اگر زمانی رژیم صهیونیستی طی روند صلح خاورمیانه، به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی مجبور شود، به تسلط خویش بر منابع آبی این مناطق ادامه خواهد داد.

واژگان کلیدی: آب، هیدروپلیتیک، جنگ، جولان، رژیم صهیونیستی

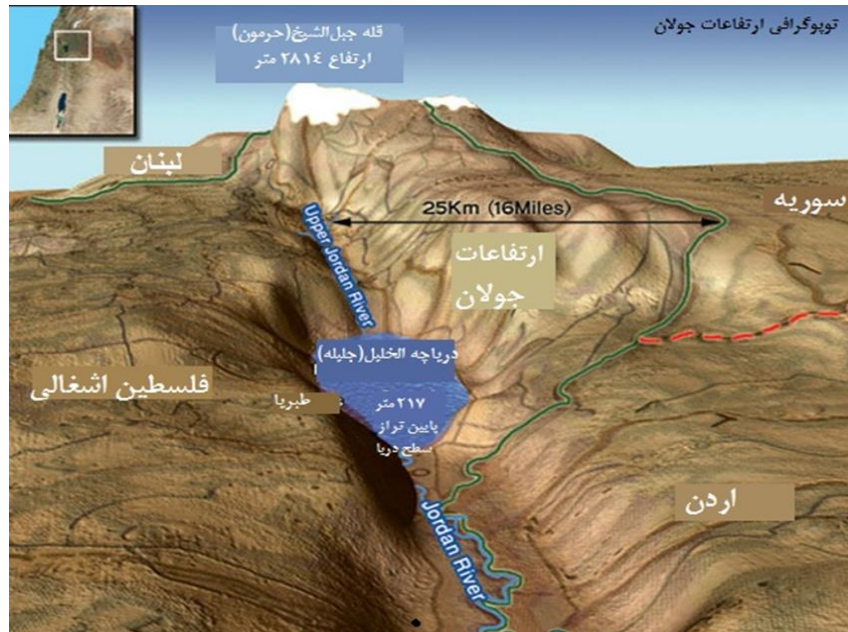
مقدمه

در بامداد روز پنجم ژوئن ۱۹۶۷، نیروی هوایی رژیم صهیونیستی در عملیاتی غافلگیرانه، با عبور از مرزهای سه کشور مصر، سوریه و اردن به مدت دو ساعت، نیروهای هوایی این کشورها را به شدت مورد حمله قرار داده و سومین جنگ بزرگ رژیم صهیونیستی و کشورهای عربی آغاز شد. در ادامه، در حالی که ۹ کشور عربی به رژیم صهیونیستی اعلام جنگ کرده بودند، نیروی زمینی رژیم صهیونیستی با بهره‌گیری از سلاح‌های پیشرفته و پشتیبانی‌های انگلیس و آمریکا، طی شش روز، ارتش‌های مصر، سوریه و اردن را درهم شکست و بخش‌هایی از خاک چند کشور عربی را به اشغال خود درآورد. بخش‌هایی که چهار برابر تمام سرزمین‌های اشغالی پیشین زیر کنترل این رژیم و شامل سراسر صحرای سینا (مصر)، بلندی‌های جولان (سوریه)، کرانه‌های باختری رود اردن و تمامی بیت‌المقدس بود (History.com, 2018). در نهایت، آتش‌بس یازدهم ژوئن، شعله‌های جنگ را فرو نشاند و قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۲۲ نوامبر همان سال از همه دولت‌های درگیر خواست «تا از ادعاهای خود نسبت به سرزمین و حق حاکمیت یکدیگر صرف‌نظر کنند و مرزها را به رسمیت بشناسند» (Security Council, 1967). رژیم صهیونیستی نیز در ۱۹۷۸ شبه‌جزیره سینا را به مصر عودت داد اما تا به حال، حاضر به عقب‌نشینی از جولان و دیگر سرزمین‌های اشغالی فراتر از مرزهای ۱۹۴۸ (خط سبز)، نشده است (Hasan, 2019/3/26). غالباً درباره آغاز جنگ گفته می‌شود که گزارش اطلاعاتی اشتباه سازمان امنیت شوروی به مقامات مصری علت اصلی جنگ بود. بدین صورت که ظاهراً سازمان امنیت شوروی به «جمال عبدالناصر» رئیس‌جمهور مصر اطلاع می‌دهد که نیروهای ارتش رژیم صهیونیستی در حال تجمع در مرز با سوریه هستند (Tesch, 2019). خبری که با ایجاد هراس در مقامات مصری، در تکاپوی تدارکات دفاعی، اقداماتی را صورت می‌دهند که موجب تحریک رژیم صهیونیستی برای آغاز تجاوز به خاک همسایگان را فراهم آورد. با این حال مصوبه ۵۳۶ هیأت حاکمه رژیم صهیونیستی، در تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۶۷ و تنها سه روز قبل از تصویب قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت سازمان ملل متحد، گویای چیز دیگری است. در این مصوبه که نسبت به شیوه عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی دو کشور مصر و سوریه تصمیم‌گیری شده است، مطالبی نهفته است که بیانگر نیت اشغالگری این رژیم است.

در این مصوبه کابینه رژیم صهیونیستی در چهره‌ای صلح‌جویانه که در راستای رویکرد کلان عملیات روانی آن رژیم در دست زدن به نبرد شش روزه بود، ادعا کرد که آماده عقب‌نشینی از جولان است.

در متن مصوبه آمده است؛ استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی بر پایه شناسایی مرزهای بین‌المللی و تأمین نیازهای امنیتی، امضای توافقنامه صلح به سوریه را پیشنهاد می‌دهد. این توافقنامه شامل موارد زیر است: ۱- کلیه بلندی‌های سوری که هم‌اکنون در کنترل ارتش استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی قرار دارد از هرگونه سلاح تخلیه شود؛ ۲- دولت سوریه برای همیشه تعهد کند در زمینه انتقال آب از سرچشمه‌های رود اردن که به استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی جاری است، دخالت نکند و تا هنگامی که توافقنامه صلح با سوریه امضاء شود، استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی به حفظ و نگهداری مناطقی که در اختیار دارد، ادامه دهد (Tesch, 2019; 152). در حالی که کنست رژیم صهیونیستی در ۱۴ دسامبر ۱۹۸۱، در جلسه‌ای ویژه، به طور یکجانبه و بی‌اعتنا به قطعنامه‌های ۲۴۲، ۳۳۸ و ۴۴۶ شورای امنیت سازمان ملل، با این استدلال که جولان به صورت عملی به استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی منضم شده است، قانون جولان را تصویب و مناطق غرب خط آتش‌بس ۱۹۷۴ تا مرز ۱۹۲۳ را به خاک استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی منضم ساخت و با لغو حکومت نظامی در آنجا، آن را در تابعیت قوانین مدنی رژیم صهیونیستی قرار داد. هرچند، در نص قانون از کلمه انضمام استفاده نشد تا راه مذاکره با سوریه بسته نشود (Tesch, 2019; 159). سخنان و گفته‌های زمامداران رژیم صهیونیستی نیز گویای این مطلب است که این رژیم با اهداف ازپیش طراحی شده اقدام به آغاز جنگ کرده است. در این باره «مناخیم بگین»، نخست وزیر پیشین رژیم صهیونیستی در آگوست ۱۹۸۲ طی مصاحبه‌ای با روزنامه «نیویورک تایمز» درباره شروع جنگ گفت: «در ژوئن ۱۹۶۷ استقرار نظامی جمال عبدالناصر در سینا به گونه‌ای نبود که نشان دهد مصر در پی حمله به رژیم صهیونیستی است، باید کمی صادق باشیم و به خودمان دروغ نگوییم. رژیم صهیونیستی خود تصمیم گرفت وارد این جنگ شود و حمله را آغاز کند» (R. Hammon, 2010). «اسحاق رابین»، نخست وزیر وقت رژیم صهیونیستی نیز در فوریه ۱۹۸۶ در گفت‌وگو با روزنامه «لوموند» فرانسه طی اعتراف صریحی درباره این جنگ گفت: «فکر نمی‌کنم که جمال عبدالناصر درصدد وارد شدن به چنین جنگی با رژیم صهیونیستی بود و از سوی دیگر عبدالناصر در ۱۳ می ۱۹۶۷ تنها ۲ گردان از نیروهای خود را در سینا مستقر کرد. بنابراین هم مصری‌ها و هم رژیم صهیونیستی به‌خوبی می‌دانستند که دولت مصر در پی جنگ با رژیم صهیونیستی نیست» (Forthofer, 2011). به عبارتی، هم مصوبه و هم اظهارات مقامات رژیم، اگرچه مستقیماً به چرایی آغاز جنگ و تصرف سرزمین جولان اشاره‌ای نمی‌کنند اما به نوعی به این مطلب اشاره دارند که چرا با گذشت حدود نیم سده از این رویداد، رژیم صهیونیستی همچنان مصمم به اشغال پایدار بلندی‌های جولان است. اشغالی که هرگز از سوی جامعه جهانی به رسمیت شناخته

نشد و هیچ یکی از اعضای سازمان ملل زیر بار تأیید آن نرفته‌اند. برای نمونه آمریکا به عنوان حامی اصلی رژیم صهیونیستی، در گزارش‌های سالانه خود درباره وضعیت حقوق بشر، بلندی‌های جولان را منطقه "اشغال شده توسط رژیم صهیونیستی" خوانده (دویچه وله فارسی، ۲۰۱۹) و روسای جمهور پیشین آمریکا با اینکه از منافع امنیتی رژیم صهیونیستی در جولان حمایت کرده‌اند، مرزهای نهایی را منوط به گفت‌گوی رژیم صهیونیستی و سوریه دانسته‌اند. یک مثال کلیدی، نامه‌ای در سال ۱۹۷۵ از سوی رئیس جمهور "جرالد فورد" به نخست وزیر رژیم صهیونیستی "اسحاق رابین" بود که بیان می‌داشت: «ایالات متحده از توافقنامه صلحی با سوریه حمایت می‌کند که امنیت رژیم صهیونیستی را از جانب حملات ناشی از بلندی‌های جولان تضمین کند و به خاطر اهمیت دادن به همین موضع رژیم صهیونیستی است که مجاب شده است که رژیم صهیونیستی در جولان باقی بماند». طی زمامداری "ریگان" در دسامبر ۱۹۸۱ نیز شورای امنیت سازمان ملل به اتفاق آرا تصویب قطعنامه ۴۹۷ را در پاسخ به الحاق جولان به رژیم صهیونیستی تصویب کرد و اظهار داشت: «تصمیم رژیم صهیونیستی مبنی بر حاکمیت و اعمال قوانین خود در بلندی‌های جولان اشغالی پوچ و فاقد اعتبار قانونی در عرصه بین‌المللی است» (Zanotti & Humud, 2019/3/26). حال، اما با گذشت بیش از ۵ دهه از مناقشه رژیم صهیونیستی و سوریه بر سر بلندی‌های جولان، در ۲۵ مارس ۲۰۱۹، ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، بر پایه این منطق که هر توافقنامه صلح آینده باید با تهدیدهای رژیم صهیونیستی از جمله ایران و گروه لبنانی تحت حمایت ایران مقابله کند، اعلامیه‌ای را امضا کرده است که بیان می‌کند: «ایالات متحده الحاق ارتفاعات جولان به رژیم صهیونیستی را به رسمیت می‌شناسد» (Zanotti & Humud, 2019/3/26). پیش‌تر ترامپ با انتشار یک پست توئیتری اعلام کرده بود که پس از گذشت ۵۲ سال زمان آن رسیده است که آمریکا حاکمیت رژیم صهیونیستی بر این منطقه را به رسمیت بشناسد. بنیامین نتانیاهو نیز با انتشار یک پست توئیتری از سیاست ترامپ مبنی بر به رسمیت شناختن حاکمیت رژیم صهیونیستی بر بلندی‌های جولان تشکر کرد و نوشت: «درست در زمانی که ج.ا. ایران بر آن است تا از سوریه به مثابه پایگاهی برای نابودی رژیم صهیونیستی بهره گیرد، دونالد ترامپ حاکمیت رژیم صهیونیستی بر بلندی‌های جولان را به رسمیت شناخته است» (دویچه وله فارسی، ۲۰۱۹).



نقشه شماره (۱): توپوگرافی بلندی‌های جولان

در این باره، وزیر امور خارجه آمریکا بر این باور است که اقدامات کاخ سفید در این خصوص نه تنها قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل را نقض نمی‌کند، بلکه آمریکا نیت خوب خود را به نمایش می‌گذارد که «قدرت نیکوکاری در منطقه» است... که امکانات برای ثبات در کل منطقه را گسترش می‌دهد (اسپوتنیک فارسی، ۲۰۱۹). سیاست و اقداماتی که با مخالفت شدید جهانی و از جمله کشورهای منطقه روبه‌رو شد. در واپسین مخالفت‌های بین‌المللی، در نشست شورای امنیت (۲۷ مارس ۲۰۱۹)، هرگونه جنبه حمایتی درباره این تصمیم کاملاً رد شده و کشورهای مهمی مانند اعضای اتحادیه اروپا، آن را غیرقانونی دانسته، در مورد پیامدهای گسترده‌تر آن ابراز نگرانی کرده‌اند. در این باره، "استفان دوجاریک"، سخنگوی دبیرکل سازمان ملل متحد در نشست خبری روزانه خود در واکنش به تصمیم آمریکا در به رسمیت شناختن بلندی‌های جولان به عنوان بخشی از سرزمین رژیم صهیونیستی گفت: «موقعیت بلندی‌های جولان تغییر نیافته و سیاست سازمان ملل نسبت به بلندی‌های جولان در قطعنامه‌های شورای امنیت این سازمان به وضوح اعلام شده است. دفتر سخنگوی اتحادیه اروپا هم در جوابیه‌ای که در پاسخ به سؤال خبرنگار آنا تولی منتشر کرد با تأکید بر تغییرناپذیری موضع اتحادیه اروپا در موضوع سرزمین‌های اشغالی، گفت: «ما حاکمیت استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی بر سرزمین‌هایی که پس از ژوئن ۱۹۶۷ اشغال شده بر اساس

حقوق بین‌الملل را به رسمیت نمی‌شناسیم و این مناطق را جزوی از خاک رژیم صهیونیستی نمی‌بینیم». اتحادیه عرب نیز این اقدام را نشانه خروج رهبران واشنگتن از معاهدات و حقوق بین‌المللی دانست و اعلام کرد: «اگر اشغالگری جرم باشد مشروعیت بخشی به آن حداقل به همان اندازه خطرناک است. قوی بودن به معنی محق بودن نیست... اشغالگری هرچند کوتاه یا بلندمدت قطعاً نمی‌تواند مشروع باشد (www.trt.net.tr, 2019/3/26). این پژوهش بر این فرضیه استوار است که رژیم صهیونیستی با اهداف از پیش طراحی شده اقدام به تصرف و استمرار اشغال جولان کرده است و ضمن تاکید بر اهمیت نظامی این منطقه برای رژیم صهیونیستی به واکاوی اهمیت هیدروپلیتیک آن برای این رژیم می‌پردازد. به طوری که با استناد بر شواهد موجود، این منطقه از اولین روزهای پس از اشغال تاکنون، محل اجرای طرح‌های متعدد کشاورزی، اسکانی، آبرسانی و نظامی استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی است.

بنیادهای نظری پژوهش

هیدروپلیتیک

نزدیک به ۹۷٫۵ درصد از منابع آب کره زمین شور است. از ۲٫۵ درصد آب شیرین در دسترس نیز نزدیک به یک سوم در قالب دریاچه‌ها، رودها، آبخوان‌ها به طور نابرابر توزیع شده و در موارد بسیاری مرزهای ملی را درنور دیده و امنیت آبی را به مسئله‌ای حیاتی برای بسیاری از کشورها تبدیل کرده است (Albergaria & Tiburcio, 2018: 18). برآوردها نشان می‌دهند که طی یک سده گذشته با وجود سه برابر شدن جمعیت جهان، سرانه مصرف جهانی آب نیز سه برابر شده است (Okello, 2015: 1265). به شکلی که این نگرانی رو به افزایش است؛ در آینده نزدیک، کمبود یا دسترسی محدود یا نابرابر به منابع آب، می‌تواند به درگیری‌های درون و برون سرزمینی بیانجامد (Worcester, 2016: 1). بر این پایه، بحران کمبود آب و فزاینده‌گی پیامدهای آن در اثر افزایش مصرف، موجب شده که آب، نقش بنیادی‌تری در جهت‌دهی به روابط سیاسی - اجتماعی واحدهای سیاسی - فضایی و سازه‌های انسانی به ویژه در مناطق خشک جهان بیابد. به گونه‌ای که امروزه مسئله آب بر امنیت و روابط واحدهای سیاسی - فضایی تأثیر گذارده است. تبیین چنین جستارهایی که گویای در هم تنیدگی مناسبات قدرت با آب در هر مقیاسی که باشد در قالب دانش‌واژه هیدروپلیتیک بررسی و واکاوی می‌شود. به طوری که مفهوم هیدروپلیتیک در بر گیرنده مناسبات قدرت کنشگران (فروملی) و بازیگران (فراملی) بر سر مسائلی است که به نوعی در پیوند با کمبود

آب شیرین قرار می‌گیرد. بدین ترتیب هیدروپلیتیک نقش آب در رفتار و مناسبات سیاسی جوامع انسانی و واحدهای سیاسی - فضایی را بررسی می‌کند (کاویانی‌راد، ۱۳۹۷: ۱).

هیدروهمز مونی

در حالی که جمعیت این سیاره در ۱۰۰ سال گذشته چهار برابر شده، مصرف جهانی آب از ۱۹۰۰ تا ۲۰۱۰ تقریباً هشت برابر افزایش داشته است (Klimes et al, 2019: 1). وضعیتی که موجب شده است تاکنون ۷۰۰ میلیون نفر از جمعیت جهان، در ۴۳ کشور جهان، زیر آستانه تنش آبی (۱۷۰۰ مترمکعب در سال) قرار بگیرند (Worcester, 2016: 1). تنها در جهان سوم، در ۸۰ کشور که تقریباً تشکیل دهنده ۴۰ درصد جمعیت جهان هستند، مشکل کمبود آب به واقعیتی روزمره تبدیل شده است. در این کشورها مردم از کمبود آب برای مصارف شخصی و خانوادگی رنج می‌برند. ۱۰۲ میلیارد نفر از نظر کمی و ۱۰۸ میلیارد نفر از نظر بهداشتی (به لحاظ کیفی) در مضیقه آبی قرار دارند. افزون بر این در جهان سوم، نزدیک به ۸۰ درصد از بیماری‌ها و ۳۰ درصد مرگ و میر غیرطبیعی برخاسته از "بیماری‌های آبی" و آب‌های آلوده است (Al-Ansari et al, 2018: 187). تنش در منابع جهانی آب همچنان در آینده نزدیک تشدید خواهد شد. پیش‌بینی جمعیت جهانی گویای این است که جمعیت زمین تا سال ۲۰۵۰، با افزایش ۲۰۲ میلیاردی، به ۹٫۷ میلیارد نفر خواهد رسید. همچنین برآورد می‌شود که تولید ناخالص داخلی جهان تا میانه این سده به میزان ۲٫۶ درصد در سال افزایش داشته باشد. توسعه اقتصادی و افزایش جمعیت با افزایش تقاضای جهانی برای آب همراه خواهد بود. لذا سازمان همکاری و توسعه اقتصاد جهانی انتظار دارد که با افزایش ۴۰۰ درصدی تقاضا برای آب در بخش تولید، ۱۴۰ درصدی در بخش انرژی (برق) و ۱۳۰ درصدی در مصارف خانگی، مصرف جهانی آب تا سال ۲۰۵۰، رشدی ۵۵ درصد داشته باشد. بر پایه این پیش‌بینی‌ها، ۳٫۹ میلیارد نفر از مردم جهان در حوضه‌های دچار تنش شدید آب، از جمله تقریباً همه آسیای مرکزی و جنوب آسیا، خاورمیانه، شمال آفریقا و بسیاری از چین سکنی خواهند داشت (Klimes et al, 2019: 1). افزون بر پیچیدگی چنین سناریویی، آب از تنش‌های سیاسی هم به دور نبوده است. چرا که در فراسوی مرزها، جمعیت و ملت‌ها، آب در سطوح مشترک ملی و بین‌المللی قرار می‌گیرد. در واقع، عبور ۳۱۰ حوضه رودخانه‌ای از میان مرزهای دو یا چند کشور به خودی خود منبع بی‌ثباتی سیاسی است (Grech-Madi et al, 2018; 100). به ویژه اینکه، این حوضه‌ها بخش‌هایی از ۱۴۵ کشور، و تمامیت سرزمین ۳۰ کشور را در بر گرفته‌اند (www.unwater.org). این یعنی نزدیک به نیمی از جمعیت جهان در داخل حوضه این رودها و

بیش از ۹۰ درصد در درون کشورهای دارنده این حوضه‌ها، سکنا دارند. این وضعیت درباره آبخوان‌ها که منبع آب آشامیدنی نزدیک به یک چهارم جمعیت جهان هستند، نیز صادق است (Albergaria & Tiburcio, 2018: 18). ناهم‌سویی بر سر رودخانه‌های بین‌المللی، اغلب به علت استفاده بی‌رویه آب رودخانه در بخش علیای رود و کاهش میزان آب جاری به کشور یا کشورهای واقع در بخش سفلی رود و گاه کاهش کیفیت آب رودخانه بر اثر آلوده شدن آب در بخش بالادست رودخانه روی می‌دهد. اما ممکن است عوامل دیگری غیر از موارد یاد شده، باعث اختلاف و کشمکش کشورهای کناره رود شوند، مانند بهره‌برداری از رودخانه برای کشتیرانی، ماهی‌گیری، انتخاب رود به عنوان خط مرزی و انحراف رود از مسیر خود که باعث برهم خوردن خط مرزی می‌شود. کشمکش و درگیری بر سر کیفیت منابع آب، به آسانی از راه همکاری کشورهای کناره رود، قابل حل است. اما اختلاف بر سر کمیت منابع آب و مسئله کاهش منابع آب به دشواری قابل حل است و در بسیاری از موارد، تهدیدی برای درگیری و منازعه میان کشورهاست (حافظ‌نیا و همکاران، ۱۳۸۵: ۴). این مسئله ممکن است تا حدی از نقص قوانین بین‌المللی در این رابطه برخاسته است، به گونه‌ای که در حال حاضر قانون صریح و قاطع بین‌المللی برای حمایت و تقسیم آب بین کشورها و جوامع ذی‌نفع وجود ندارد و یک سوم رودخانه‌های جهان تابع قراردادهای خاص محلی و منطقه‌ای هستند (مختاری‌هشی و قادری‌حاجت، ۱۳۸۷: ۱۳۴). با این حال از یک سو کوشش بیشتر کشورهای جهان برای بهره‌برداری حداکثری از منابع آب رودخانه‌های خود برای تأمین نیاز داخلی (Al-Ansari et al, 2018: 187) و از سوی دیگر، نبود عدم تقارن قدرت میان اعضای یک حوضه رودخانه شاید مانع اصلی برای حل و فصل اختلافات و بروز درگیری باشد. در این باره غالباً چنین برداشت می‌شود که اگر کشور بالادست رودخانه، قوی‌تر از کشورهای پایین‌دست باشد (مانند موقعیت ترکیه در برابر سوریه و عراق)، رسیدن به توافق دشوارتر می‌شود (میرزایی‌پور، ۱۳۸۹: ۲۷). زیرا نگاه کشورهای فرادستی به آب، نگاه ابزاری برای دستیابی به اهداف‌شان است. اما فزونی‌خواهی رژیم صهیونیستی در فرودستی رودخانه اردن و زیاده‌خواهی مصر در پایین‌دستی رودخانه نیل، نشان می‌دهد که مانع دستیابی به توافق نه تنها در موقعیت "فرادستی" بلکه در موقعیت "هیدروهمژمونی" است، به عبارتی ممکن است کشوری از نظر موقعیت جغرافیایی در وضعیت بالادستی رودخانه قرار داشته باشد اما این تنها یک عامل از عوامل هیدروهمژمونی است که لزوماً به معنای برتری همژمونیک آن کشور بر کشورهای پایین‌دستی نیست. چرا که از منظر وزن ژئوپلیتیک، ضعیف‌تر و یا به واسطه اعمال قراردادهای بین‌المللی، این وضعیت فرادستی برای کشور یاد شده برتری به همراه نداشته باشد. بنابراین، جغرافیا تنها زمانی

می‌تواند سودمند باشد که یک کشور بالادستی قدرت جغرافیایی را با دیگر قدرت‌های مالی، اقتصادی، نظامی و دیپلماسی درآمیخته باشد (Seifu merid, 2016: 38). چنانچه مصر و رژیم صهیونیستی به عنوان بازیگران فرودستی حوضه رودهای نیل و اردن به دلیل وزن ژئوپلیتیک مطلوب نسبت به دیگر کشورهای بالادستی و نیز قراردادهای وضع شده (در مورد مصر)، همچنان سهم مطلوبی از حقباه تاریخی خود دریافت می‌کنند. به عبارتی، شکل‌گیری ساختار هیدروژمونی یک منطقه تنها زمانی ممکن است که کشوری بتواند موقعیت رهبری خود را نه تنها با "اعمال زور" بلکه به واسطه دیگر منابع مادی و غیرمادی قدرت اعمال کند (Seifu merid, 2016: 29). جالب اینکه، فقط در جهان سوم بیش از ۱۶۵ حوضه رودخانه بین‌المللی از این دست شناخته شده است که همواره یک قدرت منطقه‌ای غالب در آن وجود دارد (Al-Ansari et al, 2018: 188). در این راستا، "زیتون" و "وارنر"، هیدروژمونی را برتری در حوضه یک رودخانه می‌دانند که از طریق راهبرد کنترل منابع آب ایجاد می‌شود. این استراتژی از راه تاکتیک‌هایی مانند تهدید و فشار، بستن قراردادها و ساخت و ساز تاسیسات زیربنایی اجرا شده و با توجه به ضعف نهادهای بین‌المللی، کشور قوی‌تر را قادر به استفاده از آب بیشتری می‌سازد (میرزایی پور، ۱۳۸۹: ۲۸).

نتیجه اینکه، کارشناسان بر این باورند که بی‌ثباتی و کشمکش بر سر منابع طبیعی قطعی است و باید تمرکز تحلیلگران امنیتی در وضعیت کنونی بر این نکته باشد که کی و کجا کشمکش‌های پیونددار با منابع آب رخ خواهد داد. بر پایه این برداشت اگر آب، منبع رشد اقتصادی و سیاسی باشد که به طور قطع چنین است، دسترسی به منابع آبی می‌تواند توجیهی برای آغاز جنگ باشد و سامانه عرضه آب نیز به هدفی برای تهاجم نظامی مبدل شوند. با افزایش تقاضا برای منابع آب و آلوده شدن آب‌های رو و زیرزمینی در بسیاری از مناطق جهان، آب به متغیر مهمی در روابط سیاسی بین کشورها تبدیل خواهد شد و احتمال رویداد منازعه و درگیری بر سر آن تشدید خواهد شد. در این صورت رودخانه‌های بین‌المللی محل منازعه و درگیری خواهند بود (نامی و محمدپور، ۱۳۹۰: ۶۸). چنین مسائلی، سبب شده‌اند که برخی پژوهشگران با نگرش به نامگذاری قرن بیستم به سده نفت، قرن بیست و یکم را به نام "قرن آینده سده آب" بنامند؛ قرنی که در آن آب تبدیل به موضوعی خواهد شد که زاینده و زاینده درگیری‌های خشونت‌باری خواهد بود. بدیهی است که ژئوپلیتیک بحران در جنگ آتی، مناطق خشک و کم آب جهان خواهند بود (مرادی طادی، ۱۳۹۶: ۷۵). "ولف" و همکارانش در پژوهشی در سال ۲۰۰۳ با بررسی ۱۸۳۱ برخورد آبی بین مرزی که میانه سال‌های ۱۹۵۰-۲۰۰۰ رخ داده است، به این نتیجه رسیدند که مسائل آبی همیشه یکی از محرک‌ها و برانگیزنده‌های جنگ بوده و می‌تواند باشد. آن‌ها با ارائه نمونه اختلافات، یادآوری

کرده‌اند آب از جمله اختلافاتی است که حتی در مذاکرات نیز به سختی حل و فصل می‌شود (مرادی طادی، ۱۳۹۶: ۸۲). "الهانس" نیز با توجه به دو عامل پیچیده «کمبود منابع آب شیرین برای مصرف‌های چندگانه اجتماع انسانی که در بخش‌هایی از جهان سوم مشهود است» و «آبگیر رودخانه‌هایی که دو یا چند دولت بر آن حاکمیت (یا ادعای حاکمیتی) دارند» موضوع سیاست آب در جهان سوم را بررسی کرده و این فرضیه را به آزمون گذاشته است که اگر این دولت‌ها توانایی یا اراده لازم برای همکاری بر سر منابع آبی مشترک را نداشته باشند، آن‌گاه این منابع آبی، برای تبدیل شدن به موضوع درگیری‌های خشونت‌بار و نه الزاماً نظامی) قابلیت و ظرفیت زیادی دارند (مرادی طادی، ۱۳۹۶: ۷۷). "نازلی چوسری" و "رابرت نورث" نیز بر این نظر هستند که جنگ‌های جهانی اول و دوم، بیشتر بر سر منابع کمیاب و تجدیدنپذیر رخ داده‌اند؛ در آینده نیز کشورهای مدرن و کشورهای جهان سوم به شدت بر سر منابع با هم درگیر خواهند بود. این درگیری برای منابع تجدیدنپذیر کمتر است، اما درباره آب (که در وضعیت کنونی جهان، از منابع تجدیدنپذیر به شمار می‌رود)، وضع متفاوت خواهد بود زیرا بیش از ۴۰ درصد جمعیت جهان در حوضه رودخانه‌های مشترک زندگی می‌کنند که همگی به آب آن رودخانه نیاز دارند (مرادی طادی، ۱۳۹۶: ۸۱). امروزه نزدیک به ۵۰ کشور در پنج قاره جهان در چنین وضعیتی قرار دارند. بر بنیاد پژوهش‌های انجام شده در دهه ۱۹۹۰، در جهان ۱۰ منطقه وجود دارند که اختلاف بر سر منابع آبی مشترک مرزی کشورها، می‌تواند به جنگ‌های خانمان‌سوزی بیانجامد (زرقانی و لطفی، ۱۳۹۰: ۶۴). همچنین نمونه‌های متعددی از درگیری کشورها را می‌توان برشمرد که مسئله آنها برخاسته از کمبود منابع آبی یا آلودگی آب‌های رو و زیرزمینی است (مرادی طادی، ۱۳۹۶: ۶۶). خاورمیانه بهترین نمونه و مصادق از این مناطق است که از منظر هیدروپلیتیک با بحران مواجه است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند، قرارگیری این منطقه در کمربند خشک جهان موجب شده تا این منطقه علی‌رغم داشتن ۵ درصد جمعیت جهان تنها ۱ درصد آب‌های شیرین قابل دسترس را در اختیار داشته باشد. میانگین بارش سالانه در این منطقه ۱۶۶ میلیمتر در سال است و سرانه سالانه آب در ۱۲ کشور این منطقه کمتر از ۵۰۰ متر مکعب است (Al-Ansari et al, 2018: 187). از نظر تاریخی نیز تقریباً تمامی منابع آب آن مورد استفاده مشترک کشورهای این منطقه بوده است به طوری که بیش از ۵۰ درصد جمعیت این منطقه در حوضه‌های آبریز مشترک زندگی می‌کنند که این مسئله همیشه منبع عمده تولید خشونت [محسوب شده] و هنگامی که با خصومت‌های قومی، اختلافات ارضی و مرزی و تعارضات سیاسی و مذهبی نیز درآمیخته در ورای مسائل اقتصادی و معیشتی] به ابزاری سیاسی در معادلات منطقه مبدل شده است (فغانی، ۱۳۷۸: ۳) تا آنجا که

شماری از کشورهای این منطقه تن به رویارویی نظامی داده‌اند و از مجموع نزدیک به ۳۷ مورد خشونت بر سر آب (در ۵۰ سال گذشته)، ۳۰ مورد آن را به خود اختصاص داده است (بزی، خسروی و دیگران، ۱۳۸۹: ۱). طنز تاریخ این است که منطقه خاورمیانه در هر دو مورد (نفت و آب)، خیزشگاه مسئله خواهد بود. منطقه‌ای که در سده بیستم به دلیل تاراج منابع نفتی‌اش آسیب دیده و اکنون در سده بیست و یکم در حوضه‌هایی مانند اردن و منطقه دجله و فرات و شبه جزیره عربستان و جاهای دیگر، باید شاهد تنش‌های آبی باشد (مرادی‌طادی، ۱۳۹۶: ۷۵).

محیط‌شناسی پژوهش

جولان اشغالی

منطقه جولان در جنوب باختری سوریه در استان قنیطره با مساحتی افزون بر ۱۸۶۰ کیلومتر مربع (حدود ۱ درصد مساحت سوریه)، درازای بیش از ۶۵ کیلومتر و پهنای بین ۱۲ تا ۲۵ کیلومتر در سرحد کشورهای لبنان، اردن، سوریه و فلسطین قرار دارد. رژیم صهیونیستی طی جنگ ۶ روزه نزدیک دو سوم آن (۱۲۳۰ کیلومتر مربع)، یعنی اندکی کمتر از وسعت لندن بزرگ را به اشغال خود در آورد. پس از اشغال رژیم صهیونیستی، نزدیک به ۹۵ درصد از بومیان جولان (۱۳۰۰۰۰ نفر) را به کوچ از خانه‌های خود واداشت و از بازگشت آنها به خانه‌هایشان خودداری کرد (تنها ۵ درصد از جمعیت اصلی باقی ماندند). پس از آن، ارتش رژیم صهیونیستی کوشش گسترده‌ای برای تخریب خانه‌های آنها، تخریب یک شهر و ۳۴۰ روستا و مزرعه آغاز کرد. این مناطق توسط شهرک‌های کشاورزی رژیم صهیونیستی جایگزین شدند و اغلب از همان سنگ‌ها و مواد روستاهای و مزارع تخریب شده، استفاده کردند. امروزه دست‌کم ۲۳۰۰۰ مهاجر رژیم صهیونیستی به صورت غیرقانونی در ۳۴ شهرک صهیونیستی زندگی می‌کنند که همراه با ارتش رژیم صهیونیستی ۹۵ درصد از زمین‌های این منطقه را در اشغال خود دارند. در همین حال، جمعیت سوری نزدیک به ۲۵۰۰۰ نفر است که در پنج روستا در شمال بلندی‌های جولان اشغالی زندگی می‌کنند و تنها ۵ درصد از زمین‌های این منطقه را تحت کنترل دارند (<http://golan-marsad.org>). در حالی که رژیم صهیونیستی در بایگانی‌های خود از حقشان بر سرزمین جولان دم می‌زنند، در گزارش سازمان سیا در مورد منطقه در ۳۱ دسامبر ۱۹۸۱ اعلام شده است که: «بلندی‌های جولان برای بیش از ۳۰۰۰ هزار سال هرگز بخشی از سرزمین یهود نبوده است». ساکنان اصلی جولان، اعراب متعلق به قبایل مهاجر یمن از جمله قبیله "قضان" و "الازد" هستند که سده‌ها پیش از اسلام از شبه جزیره

عربستان آمده بودند، در پژوهشی با عنوان "اسکان صهیونیسم در بلندی‌های جولان سوریه"، افزون بر اعراب و ترکمن‌ها که ۸۵ درصد از جمعیت منطقه را تشکیل می‌دهند و اغلب مسلمان و اهل سنت هستند، منطقه شامل اقلیتی از علویان و مسیحیان نیز بوده است (Odeh et al, 2019). با این وجود، در حال حاضر بیشتر سوریان باقی مانده که امروزه در آنجا زندگی می‌کنند متعلق به مذهب "دروزی" هستند. دروزی‌ها بارها پیشنهاد شهروندی رژیم صهیونیستی را رد کرده و به عنوان افراد بدون تابعیت شناخته می‌شوند. آن‌ها گذرنامه ندارند و "اسناد مسافرتی" در اختیار دارند که در این اسناد، "ملیت" تعریف نشده است (Kastrinou et al, 2018: 1).

یافته‌های پژوهش

هیدرولوژی و منابع آب رژیم صهیونیستی

رژیم صهیونیستی در لبه یک کمر بند بیابانی قرار دارد و بیش از ۶۰ درصد از مساحت آن بیابانی است. آب و هوای آن خشک و تنها شمال آن آب و هوای مناسب دارد. به ندرت هوای آن ابری شده و منبع اصلی آب آن بارانی است که در بهار بر آن و مناطق آبگیر منتهی به آنجا می‌بارد. در حالی که داده‌ها متفاوت هستند، اما برآورد می‌شود که میانگین بارش سالانه استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی نزدیک به ۵ میلیارد متر مکعب باشد که حدود ۳ میلیارد متر مکعب آن تبخیر یا از دسترس خارج می‌شود (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۶۲). در رژیم صهیونیستی هیچ رودخانه دائمی وجود ندارد و تنها رود اردن آن هم بعد از جنگ ۱۹۶۷ در مرز مشترک سوریه، اردن و رژیم صهیونیستی وجود دارد. بزرگ‌ترین دریاچه که آب‌انبار مرکزی رژیم صهیونیستی نیز به شمار می‌آید "کینرت" یا "طبریه" نام دارد که در دامنه بلندی‌های جولان قرار دارد و ۲۱ کیلومتر درازا و ۸ کیلومتر پهنا دارد (معموری و کاظمی، ۱۳۹۰: ۱۳۰) در مجموع برآورد می‌شود که کل منابع داخلی آب تجدیدپذیر این رژیم سالیانه افزون بر ۷۵۰ میلیون متر مکعب باشد. [این یعنی تقریباً ۲۶۵ متر مکعب به ازای هر نفر که به وضوح کمتر از ۱۰۰۰ متر مکعب معیار سازمان ملل برای تعریف «فقر آبی» است]. حدود ۲۵۰ میلیون متر مکعب آب سطحی و ۵۰۰ میلیون متر مکعب آب‌های زیرزمینی است. میزان آب‌های ورودی به کشور نیز ۳۰۵ میلیون متر مکعب در سال برآورد می‌شود که ۱۶۰ میلیون متر مکعب از لبنان (از جمله ۱۳۸ میلیون متر مکعب از رودخانه حاسبانی)، ۱۲۵ میلیون متر مکعب از سوریه و ۲۰ میلیون متر مکعب از کرانه باختری است. ورودی آب‌های زیرزمینی نیز به کشور ۷۲۵ میلیون متر مکعب در سال ارزیابی می‌شود. از جمله

۳۲۵ میلیون متر مکعب از کرانه باختری، ۲۵۰ میلیون متر مکعب از سوریه (چشمه‌های دان) و ۱۵۰ میلیون متر مکعب از لبنان که ۹۲ درصد آنها قابل بهره‌برداری است (www.fao.org). توزیع مصرف آب در رژیم صهیونیستی نیز به شرح زیر است: ۷ درصد برای استفاده صنعتی، ۳۸ درصد برای استفاده خانگی و ۵۵ درصد برای کشاورزی. بر پایه داده‌های شرکت مکوروت، میانگین مصرف روزانه خانوار در رژیم صهیونیستی از میزان ۱۰۰ - ۲۳۰ لیتر به ازای هر سرانه است که در سنجش با دهه گذشته ۲۳۳ درصد افزایش یافته است. از مصرف آب کلی، بیشترین افزایش در مصرف خانوارها بوده است. افزایشی ۹۵ درصدی، در حالی که مصرف صنعتی تنها ۳/۴ درصد افزایش داشته و مصرف کشاورزی عملاً به علت کاهش اختصاص آب به کشاورزی، ۹/۴ درصد فروکاسته است (www.kkl-jnf.org).

بحران آب در رژیم صهیونیستی

جمعیت رژیم صهیونیستی، جمعیتی رو به افزایش است. بر پایه آمار سازمان CIA در سال ۲۰۱۷، رژیم صهیونیستی ۸ میلیون و ۱۷۴ هزار نفر جمعیت دارد. همچنین نزدیک به ۲۱ هزار نفر از رژیم صهیونیستی در بلندی‌های جولان و تقریباً ۲۰۱ هزار نفر در قدس شرقی زندگی می‌کنند (Schaefer, 2018: 7). از این رو، با نگرش به رشد جمعیت و افزایش سطح زندگی، مصرف سالانه آب نیز در این منطقه رو به رشد است. بر بنیاد پیش‌بینی‌ها، میزان آب مورد نیاز از سال ۲۰۵۰ حدود ۳/۵ میلیارد متر مکعب در سال و میانگین آب تجدیدپذیر کمتر از ۱/۱ میلیارد متر مکعب خواهد بود. این بدین معنی است که رژیم صهیونیستی با کمبود سالانه ۲/۴ میلیارد متر مکعب آب روبه‌رو خواهد شد؛ یعنی حدود دو برابر میزان کمبود در سال ۲۰۱۵. مضاف بر اینکه دریافت این آب، بستگی به آب‌هایی دارد که از لبنان، سوریه و اردن به رژیم صهیونیستی جریان می‌یابد. در سال ۲۰۱۵، کل تقاضای آب در رژیم صهیونیستی حدود ۲/۲ میلیارد متر مکعب بود. در حالی که منابع آب رژیم صهیونیستی از جمله دریاچه طبریه و آبخوان‌های اصلی در ۱۰ سال گذشته فقط شامل ۱/۲ میلیارد متر مکعب آب بودند. یعنی فاصله تقاضا و منابع طبیعی در سال ۲۰۱۵ به بیش از ۱ میلیارد متر مکعب رسید (http://mfa.gov.il).

از طرفی، تغییرات آب و هوایی نیز منبع نگرانی برای رژیم صهیونیستی و خاورمیانه است. بر پایه گزارش «نیویورک تایمز»، ۲۰۱۶ گرم‌ترین سال کره زمین بود. تغییرات آب و هوایی به ناامنی آب در سراسر خاورمیانه از جمله رژیم صهیونیستی و همسایگانش اردن، سوریه، لبنان و مصر انجامیده است (Schaefer, 2018: 7). برآوردها بر این است که تا سال ۲۰۵۰، در نتیجه تغییرات

آب و هوایی، حوضه آبریز دریای مدیترانه، کاهشی ۳۰ تا ۵۰ درصدی را در منابع آب شیرین تجربه کند. این گرمای شدید بر رودخانه‌ها، دریاچه جلیله و بخش عمده صنعت کشاورزی رژیم صهیونیستی تأثیر خواهد گذاشت. به طوری که این رژیم در سال ۲۰۱۶ با خشکسالی دریاچه جلیله دست به گریبان شد (Milano et al, 2013: 498). همچنین کمبود آب در شمال رژیم صهیونیستی در ۱۰۰ سال اخیر، بدترین کمبود آب بوده است (Schaefer, 2018: 7). در این رابطه هاآرتص نوشت: حتی اگر سال ۲۰۱۸ به قدری بارانی باشد که نتوان این سال را پنجمین سال خشک‌سالی پیاپی نامید، رژیم صهیونیستی همچنان در وضعیت بحران قرار خواهد داشت. مقامات این رژیم نیز هشدار دادند که سطوح آب دیگر به میزان یک دهه پیش، زمانی که دریاچه جلیله (بزرگ‌ترین منبع آبی رژیم صهیونیستی) و سفره‌های آب زیرزمینی، پر بودند، نخواهد رسید. یکی دیگر از مقامات گفته است: "دریاچه جلیله هرگز به گذشته برنخواهد گشت و طی ۲۰ سال آینده به باتلاق تبدیل خواهد شد" (Eliahu, 2018). کمبود آب همچنین به زوال کیفی منابع آب آشامیدنی منطقه انجامیده است که بخشی از آن به صورت شوری آب و بخشی دیگر به صورت آلودگی آب مشهود است. آبخوان‌های زیرزمینی به عنوان یکی از منابع اصلی آب شیرین در این منطقه، به وضعیتی نزدیک هستند که می‌توان آنها را آب شور نامید. البته بخش کشاورزی بیشترین آسیب را به خاطر این بحران متحمل شده است (Eliahu, 2018).

تا چند سال پیش، کارشناسان آب رژیم صهیونیستی باور داشتند که نمک‌زدایی تا سال ۲۰۲۵ نیازهای آبی کشور را برآورده می‌کند، اما اکنون اعتراف می‌کنند که بخش آب در وضعیت بحرانی قرار دارد. بدین ترتیب، بحران کنونی به این واقعیت انجامیده است که یک طرح جامع برای سیاست، تغییرات سازمانی و عملیاتی لازم است تا وضعیت را تثبیت کند و تعادل آب را با چشم‌اندازی بلند مدت بهبود بخشد. به همین منظور، سازمان آب رژیم صهیونیستی و شرکت آب مکوروت، طرح اضطراری ۲/۲ میلیارد دلاری را جهت تضمین آب کافی برای خانه‌ها و کشتزارها تا سال ۲۰۵۰ ارائه کرده‌اند. این طرح اضطراری به مشکلات کوتاه‌مدت و بلندمدت گریبانگیر رژیم صهیونیستی در این زمینه پرداخته و چهار اقدام حفاری جدید برای فراهم‌سازی آب از سفره‌های زیرزمینی، سازه‌های جدید آب شیرین‌کن، پمپاژ آب به دریاچه جلیله و کاهش مصرف آب را بررسی کرده است (Eliahu, 2018). وضعیتی که همواره حفظ و دست‌اندازی بر منابع آبی مناطق مرزی و همسایگان را برای این رژیم وسوسه‌انگیز کرده به گونه‌ای که همواره چشم طمع این رژیم به دنبال تصاحب این آب‌ها بوده است. بر پایه داده‌ها، رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۶۴ جریان رود اردن در محل خروج از جنب دریاچه طبریه را منحرف کرد و با ایجاد سد در این نقطه، مانع

ادامه مسیر طبیعی رود اردن شد و آب آن را با تلمبه‌های بسیار قوی وارد شبکه‌ای متشکل از صدها کیلومتر لوله عریض کرد. رژیم صهیونیستی از این شبکه به عنوان تاسیسات آب‌رسانی ملی یاد می‌کند. سازه‌های یاد شده، آب رود اردن را به حیفاء، تل‌آویو و صحرای نقب انتقال می‌دهد (معموری و کاظمی، ۱۳۹۰: ۱۳۲). تجاوز رژیم صهیونیستی به جنوب لبنان در سال ۱۹۸۲ نیز در همین راستا قابل واکاوی است، یعنی یکی از اهداف عمده رژیم صهیونیستی از اشغال جنوب لبنان، اشراف بر مسیر لیتانی بود که با استقرار کامل در آن منطقه، می‌توانست مجرای رودخانه لیتانی را به رژیم صهیونیستی تغییر دهد. رژیم صهیونیستی در بسیاری موارد نیز کوشیده تا از اهرم‌های فشار و تهدید برای رسیدن به اهداف خود در این زمینه بهره گیرد. برای نمونه در ژوئیه سال ۱۹۸۷، سوریه موافقتنامه ساخت سدی برای ذخیره ۲۲۵ میلیون متر مکعب آب امضا و برای اجرای آن از بانک جهانی تقاضای سیصد میلیون دلار سرمایه کرد. در این میان، رژیم صهیونیستی به عنوان یک کشور مجاور اعلام کرد که یکصد میلیون مترمکعب از این آب سهم این کشور قرار داده شود؛ در غیر اینصورت، تمام تلاش خود را برای عدم اعطای وام به کار خواهد گرفت و اگر این پروژه به هر شکل صورت پذیرد، به بمباران و تخریب آن اقدام خواهد کرد که نهایتاً وام آن کشور به تصویب نرسید (معموری و کاظمی، ۱۳۹۰: ۱۳۳). بدین ترتیب، این رژیم با اشغال بلندی‌های جولان که بارندگی‌های درخوری دارد، کنترل سرچشمه‌های رود اردن، حاسبانی، بانیاس و چشمه‌های دان را به چنگ درآورد.

نقشه شماره ۲: رودخانه اردن و سرشاخه‌های اصلی آن



اهمیت نظامی جولان برای رژیم صهیونیستی

هرچند این پژوهش به دنبال بررسی ارزش هیدروپلیتیک جولان اشغالی است، با این حال وضعیت توپوگرافی جولان به گونه‌ای است که از نظر امنیتی نمی‌توان از آن چشم پوشید. به طور کلی تسلط بر جولان، این امکان را به رژیم صهیونیستی می‌دهد که هرگونه تحرک نظامی سوریه را زیر نظر داشته باشد و مانع حملات نظامی غافلگیرانه به این رژیم شود. به عبارتی نزدیکی جولان به دمشق (۶۰ کیلومتر)، ارزش بازدارندگی راهبردی برای این رژیم دارد. زیرا پایتخت سوریه و به عبارتی مرکز عصبی دولت سوریه در دسترس آسان ارتش رژیم صهیونیستی قرار دارد. کنترل رژیم اشغال‌گر قدس بر یکی از قله‌های کوه هرمون در شمال بلندی‌های جولان، امکان گردآوری اطلاعات مهم را برای این رژیم فراهم و امکان نظارت الکترونیکی عمیق بر سرزمین سوریه را فراهم می‌کند (Inbar, 2011: 8). از طرفی، بلندی‌های جولان بر دره رود اردن، منطقه الجلیل فلسطین اشغالی و مناطق منتهی به دمشق مشرف است، منطقه‌ای که بین بلندی‌های جولان و جنوب لبنان - که تحت کنترل حزب‌الله است - قرار دارد (Eiland, 2009: 17). هرگونه حمله از این منطقه، نیازمند چیرگی بر برتری توپوگرافی منطقه است و موانع طبیعی، پستی و بلندی‌های موجود در منطقه به نیروی دفاعی کوچک این امکان را می‌دهد که پاسخگوی حملات باشند. در جنگ اکتبر ۱۹۷۳، توپوگرافی جولان باعث شد که ۱۷۷ تانک رژیم صهیونیستی نزدیک به ۱۵۰۰ تانک سوریه را متوقف کند و به ارتش این رژیم فرصت داد تا واحد نیروی ذخیره را فراخواند (Herzog, 2005: 72). در سال ۱۹۸۲ نیز رویارویی بین واحدهای رژیم صهیونیستی و سوریه در عرصه لبنان، به بلندی‌های جولان گسترش نیافت. چرا که مرز کنونی در امتداد خط آبخیز - تپه‌های منطقه شرقی فلات - بهترین خط دفاعی در برابر حمله نظامی مرسوم از منطقه شرق است (Inbar, 2011: 8). تسلط بر بلندی‌های جولان، همچنین امنیت خلیج راهبردی حیفا در کرانه مدیترانه را تقویت می‌کند زیرا فاصله آن را با موقعیت سوریه حدود ۹۰ کیلومتر افزایش می‌دهد. حیفا منطقه خلیجی شکل در شمال باختری سرزمین‌های اشغالی است که مهمترین مرکز صنعتی آن نیز به شمار می‌آید و یکی از دو بندر مهم رژیم صهیونیستی یعنی بندر حیفا در آن قرار دارد و بخشی از مثلث راهبردی این رژیم را در کنار بیت‌المقدس و تل‌آویو تشکیل می‌دهد که بیشترین زیرساخت و جمعیت را دارد (Inbar, 2011: 7). از این رو، «واگذاری این سرزمین کابوسی راهبردی برای رژیم صهیونیستی خواهد بود، چرا که سکوی راهبردی برای نظارت بر سوریه، دمشق و فراتر از آن فراهم می‌کند» (Dia Odeh, 2019)، هرگونه عقب‌نشینی رژیم صهیونیستی از بلندی‌های جولان

تهدیدی برای دولت رژیم صهیونیستی تلقی خواهد شد که به دلیل بی‌ثباتی ذاتی در جبهه شمالی است (Hauseri & Zarfati, 2018: 30).

ارزش هیدروپلیتیک و اقتصادی جولان برای رژیم صهیونیستی

بخش مهمی از کشاکش سوری- صهیونیستی بر هیدروپلیتیک جولان استوار است. سرزمینی تاریخی که افزون بر اهمیت نظامی، ارزش هیدروپلیتیکی نیز دارد. حوضه آبگیر جولان به دو بخش تقسیم می‌شود. آب بخش باختری به مساحت ۹۵۰ کیلومتر مربع که مستقیماً به رود اردن می‌ریزد و آب بخش خاوری که از طریق رود «رقاد» و سپس «یرموک»، به رود اردن وارد می‌شود. این منطقه از مناطق پربارش سوریه است، به طوری که ۱۴ درصد منابع آبی سوریه اکنون در اختیار استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی است و بدین ترتیب ۳۳٪ نیازمندی‌های آبی استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی را فراهم می‌کند. این بارش از سه منبع اصلی طبیعی آب در جولان یعنی دریاچه مسعده، رود اردن و دریاچه طبریا تأمین می‌شوند.

دریاچه مسعده که به درازای ۶۳۰ و عرض ۴۷۵ متر و عمق بیش از ۵۰ متر در دهانه یک آتشفشان خاموش در شمال جولان ایجاد شده و در نزدیکی جبل‌الشیخ قرار دارد. آب سیل و آب رودخانه محلی «صعار» به سوی آن روان است و شهرک‌های یهودی‌نشین شمال، استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی در خاک جولان و فلسطین در طرح تأمین ۱/۵ میلیون متر مکعب آب از آن بهره می‌برند.

رود اردن با درازای ۲۵۱ کیلومتر، بزرگ‌ترین رود و منبع اصلی تأمین آب شرب، صنعتی و کشاورزی استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی است و با سه حوضه آبریز بالادست، میان‌دست و پایین‌دست، در کشورهای سوریه، لبنان، اردن و فلسطین، ۱۸۳۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارد (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۶۳). این رود پیش از ورود به بحرالمیت، مرز بین رژیم صهیونیستی و کرانه باختری با اردن را تشکیل می‌دهد (مختاری‌هشی و قادری‌حاجت، ۱۳۸۷: ۵۵). حوضه آبریز بالادست شامل آبهایی است که از سوریه و لبنان جاری می‌شود و تا دریاچه طبریا را در بر می‌گیرد. هرچند وسعت این بخش بیش از ۵ درصد، تمام سه حوضه را شامل نمی‌شود، ولی بیشترین آب رود را فراهم می‌کند. رود حاصبانی با ۱۳۸ میلیون متر مکعب و بریغیث با ۲۲ میلیون متر مکعب، دو رود لبنانی این حوضه هستند که سالانه ۱۶۰ میلیون متر مکعب آب رود اردن را تأمین می‌کنند. دو رود سوری بانیا با ۱۲۱ تا ۱۲۵ میلیون متر مکعب و دان با معدل ۲۴۵ الی ۲۵۰ میلیون متر مکعب، بخش دیگری از آب رود اردن را فراهم می‌کنند. در خاک فلسطین اشغالی نیز ۱۳۰ تا

۱۴۰ میلیون متر مکعب آب چشمه‌ساران و رودهای فصلی منطقه حولا به رود اردن می‌ریزد. آب رود اردن در این حوضه با کیفیت‌ترین آب استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی است و در هر لیتر، تنها ۱۰ میلی گرم نمک دارد. شمال جولان، غنی‌ترین منبع آب‌های زیرزمینی مورد بهره‌برداری اسرائیل است (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۶۴).

دریاچه طبریا بلندی‌های جولان همچنین منبع تأمین آب دریاچه جلیله (طبریا) به عنوان بزرگ‌ترین منبع تأمین آبی این رژیم است. این دریاچه به وسیله آب‌های رودخانه‌های حاسبانی از جنوب لبنان و دان و باناس از منطقه جولان تغذیه می‌شود که [با پیوستن به هم در دامنه‌های جولان، رودخانه اردن را تشکیل داده و از فلات استراتژیک جولان می‌گذرد (Inbar, 2011: 12)]. این دریاچه به عنوان تنها منبع آب سطحی، تأمین کننده ۵۰ درصد نیازهای آب شیرین رژیم صهیونیستی است، سالانه حدود ۷۰۰ میلیون متر مکعب آب شیرین را از طریق خطوط لوله و کانال‌های طرح آبرسانی ملی به همه شهرهای عمده رژیم صهیونیستی از جمله «تل‌آویو» پمپاژ می‌کند (Inbar, 2011: 12). از طرفی رودخانه یرموک از شاخه‌های شرقی رود اردن است که بخش‌هایی از آن از دامنه‌های شرقی جولان در خاک سوریه سرچشمه گرفته و پس از کشور اردن در جنوب دریاچه جلیله به رود اردن می‌ریزد. این رودخانه حدود ۴۰ درصد از آب رود اردن را فراهم می‌کند (مختاری‌هشی و قادری‌حاجت، ۱۳۸۷: ۵۵). یرموک ۵۷ کیلومتر طول دارد که ۴۷ کیلومتر آن در خاک سوریه است و پس از شکل دادن مرز مشترک سوریه- اردن، وارد فلسطین می‌شود تا در فاصله‌ای کوتاه از مرز به رود اردن بپیوندد. از طرفی کنترل رژیم صهیونیستی بر بلندی‌های جولان از آلوده شدن این دریاچه جلوگیری می‌کند (Inbar, 2011: 12). لذا، اهمیت هیدروپلیتیک جولان برای رژیم صهیونیستی نه تنها به خاطر تأمین بخشی از نیاز آبی این رژیم، بلکه به دلیل اشراف این بلندی‌ها بر دیگر منابع آبی منطقه- به جهت هیدروهمژمونی- است.

آب مناسب به همراه خاک حاصلخیز، اهمیت اقتصادی بلندی‌های جولان برای رژیم صهیونیستی را دوچندان کرده است. نگاهی به جایگاه این سرزمین در تأمین رفاه و مایحتاج غذایی صهیونیست‌ها، گویای این است که رژیم صهیونیستی به یاری فناوری پیشرفته، این عرصه را به منبع تأمین خواسته‌های خود تبدیل کرده است. به طوری که بیش از یکصد کیلومتر مربع این سرزمین، پوشیده از باغ‌های صنعتی است. از این باغ‌ها میوه، مرکبات، سبزی‌های خوراکی و صنعتی برداشت می‌شود و ۵۰۰ کیلومتر مربع این سرزمین برای تعلیف احشام مورد بهره‌برداری است. ساختار کشاورزی و دامپروری جولان، موجب شده نقش جدی در برخی تولیدات پیدا کند (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۷۴). بر

پایه مطالعه‌ای که در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، درآمد حاصل از محصولات کشاورزی جولان برای رژیم صهیونیستی بالغ بر ۱۴۳ میلیون دلار است و بسیاری از نیازهای بازار رژیم صهیونیستی را پوشش می‌دهد (Odeh et al, 2019) و (Bitorsoli, 2016: 15). مناطق توریستی جولان، بخش دیگری از جاذبه‌های ایجاد شده برای استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی است. به همین خاطر، بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر رژیم صهیونیستی در بازدید از بلندی‌های جولان در ۸ اکتبر ۲۰۱۸ گفت: «کشاورزی منبع درآمد است که نباید کنار گذاشته شود... توسعه و ترویج توریسم در بلندی‌های جولان به جذب گردشگران از فلسطین اشغالی و خارج از آن، تقویت و توسعه خدمات بهداشتی در بلندی‌های جولان و ارائه طرح‌ها و سرمایه‌گذاری کمک می‌کند». بدین ترتیب، طی چند سال گذشته، رژیم صهیونیستی کوشیده است تا زمینه‌های کشاورزی در جولان را گسترش دهد و امکاناتی برای ساکنان آنجا را فراهم کند. تا جایی که در سال ۲۰۱۴، کابینه رژیم صهیونیستی طرحی برای توسعه ۳۰۰۰۰ هکتار از زمین‌های کشاورزی در منطقه را برای بهره‌برداری کشاورزی تصویب کرد. هدف از این طرح تأسیس ۷۵۰ شهرک کشاورزی با سرمایه‌گذاری به ارزش ۱۰۸ میلیون دلار است (Odeh et al, 2019).

در این باره، پیشینه چشم‌داشت جنبش یهود به بلندی‌های جولان حتی به پیش از تشکیل این رژیم بر می‌گردد. به گونه‌ای که رهبران صهیونیستی در سال ۱۹۱۹، یعنی دو سال پس از صدور بیانیه بالفور در سال ۱۹۱۷ خواستار تغییر در مرزهای ترسیمی بعد از بیانیه بالفور شدند. در واقع، هدف اصلی این خواسته، آوردن منابع ارزشمند آب منطقه در کنترل منطقه تحت‌الحمايه فلسطین و در ادامه آن تحت کنترل دولت یهودی بود. در حقیقت، ترسیم مرزهای دولت تأسیس نشده رهبران صهیونیست بر پایه حوضه‌های آبی، نشان می‌دهد که وجود دولت یهودی تنها در سایه کنترل بر منابع آب منطقه معنی پیدا می‌کند (ولی قلی‌زاده، ۱۳۹۰: ۵۰۵). به طور خاص در رابطه با جولان نخستین کوشش‌ها برای اسکان یهودیان در جولان، در سال ۱۸۹۴، توسط «ادموند روتچیلد» آغاز شد و پس از آنکه کوشش وی برای اخذ موافقت حاکمان عثمانی برای ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در جولان با شکست روبرو شد، نسبت به خرید زمین روستاهای جلین، نبعه و بوسطاس در منطقه حوران از حاکمان انگلیسی اقدام کرد تا ۲۰۰ الی ۳۰۰ خانواده یهودی در آن مقیم شوند؛ اما مخالفت «کاظم پاشا» و حمله عشایر منطقه به نخستین گروه ۲۵ خانواری و فرار آنها، مانع از آمدن دیگران شد و این طرح شکست خورد. «دیوید بن گوریون» باور داشت مرزهای استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی در جنوب تا صحرای نقب و در شمال، از یک سو تا قنیطره و جنوب دمشق و از سوی دیگر تا عنجر و حاصیا در لبنان و از خاور تا کرک و معان و عقبه در

اردن گسترده است. بنابراین، در سال ۱۹۱۸، طی نامه‌ای به حزب کارگر انگلیس، خواستار تسلط بر جولان به منظور سیطره بر رودهای یرموک و اردن شد. در سال ۱۹۱۹ نیز سازمان جهانی صهیونیسم، طی یادداشتی برای کنفرانس صلح ورسای خواستار انضمام جولان و جبل‌الشیخ به وطن قومی یهودیان شد و «حیم وایزمن» نیز در نامه‌ای به «لوید جورج»، نخست وزیر بریتانیا، ضمن اعتراض به تقسیمات مندرج در توافقنامه «سایکس-پیکو»، جولان را بخشی از فلسطین تاریخی نامید و مدعی شد خط تقسیم نه تنها منابع آب رودهای لیتانی و اردن را از آن جدا کرده، بلکه این وطن قومی را از بهترین مناطق اسکان یهودیان در جولان و حوران که موفقیت طرح احیای سرزمین تاریخی قوم یهود به مقدار زیادی به آن بستگی دارد، محروم کرده است. در مجموع، یهودیان ادعای دینی یا نژادی بر این منطقه ندارند و این منطقه را بخشی از سرزمین موعود نمی‌دانند، اما رهبران استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی با دو رویکرد واقع‌گرایانه حداقلی و حداکثری به آن نگاه می‌کنند. حداقل‌گرایان، تسخیر و نگهداری جولان را شرط بقای استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی می‌دانند و حداکثرگرایان، آن را در قالب سرزمین استراتژی پیرامونی رژیم صهیونیستی از نیل تا فرات به شمار می‌آورند (موسوی، ۱۳۸۸: ۱۵۵). از این رو، زمانی که تحولات سال ۲۰۱۱ بحران در سوریه بالا گرفت، رژیم صهیونیستی کوشید که این منطقه را به هر شکل ممکن امن نگاه دارد تا جلوی حملات احتمالی نیروهای مقاومت بگیرد. در همین راستا با ایجاد ارتباط با برخی سران گروه تکفیری جبهه النصره که با حمایت قطر و ترکیه با طرح شعارهای مذهبی و طایفه‌ای دست به عملیات علیه دولت سوریه در این کشور زده بود، کوشید تمرکز عملیاتی آن‌ها را در مناطق حساس برای محور مقاومت در مرزهای لبنان قرار داده و با بزرگ‌نمایی حضور آن‌ها در مناطق مجاور بلندی‌های جولان، حضور نظامی و امنیتی خود را در این منطقه افزایش دهد تا از این طریق، از یک طرف مانع تحرکات ارتش سوریه و گروه‌های مقاومت در این منطقه شده و در صورت نیاز اقدام به عملیات نظامی علیه نیروهای مقاومت کند و از طرف دیگر نیز خلأ موجود در این منطقه حساس را با استفاده از النصره به جای نیروهای مقاومت پر کند (اندیشکده تبیین، ۱۳۹۶). این وضعیت سبب شده است تا عده‌ای بر این باور باشند که حتی اگر زمانی رژیم صهیونیستی طی روند صلح خاورمیانه، به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی واداشته شود، به تسلط خویش بر منابع آبی این مناطق ادامه خواهد داد. «نتانیا هو»، نخست وزیر رژیم صهیونیستی، نیز پیش‌تر با صحه گذاشتن بر این ادعا، عنوان کرده بود که «صرف‌نظر از کوشش‌های دیپلماتیک برای پایان دادن به تعارض با سوریه، بلندی‌های جولان، همواره بخشی از رژیم صهیونیستی باقی خواهند ماند» (Ahren, 2016/4/17).

نتیجه‌گیری

بحران کمبود آب و فزاینده‌گی پیامدهای آن در اثر افزایش مصرف، موجب شده که آب، نقش بنیادی‌تری در جهت‌دهی به روابط سیاسی- اجتماعی واحدهای سیاسی- فضایی و سازه‌های انسانی به ویژه در مناطق خشک جهان بیابد. به گونه‌ای که امروزه مسئله آب بر امنیت و روابط واحدهای سیاسی- فضایی تأثیر گذارده است. روندی که در کشورهای واقع در نوار بیابانی جهان با نگرش به تغییر الگوی بارش و کاهش بارندگی و افزایش مصرف آب در آینده گسترده‌تر خواهد شد. بازتاب وضع موجود در بسیاری از حوضه‌های آبریز مشترک به تغییر در مناسبات هیدروپلیتیک واحدهای سیاسی- فضایی انجامیده و به تقویت رویکردهای هم‌وردی و هیدروهم‌ومنی واحدهای سیاسی- فضایی انجامیده است. به شکلی که در برخی از مناطق جهان، منابع مشترک آب به آوردگاهی برای درگیری‌های بین‌المللی مبدل شده‌اند. بدیهی است که ژئوپلیتیک بحران در جنگ آبی، مناطق خشک و کم آب جهان خواهند بود. باختر آسیا بهترین نمونه و مصادق از این مناطق است که از منظر هیدروپلیتیک با بحران مواجه است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند قرارگیری این منطقه در کمربند خشک جهان موجب شده است تا این منطقه علی‌رغم داشتن ۵ درصد جمعیت جهان تنها ۱ درصد آب‌های شیرین قابل دسترس را در اختیار داشته باشد. از نظر تاریخی نیز تقریباً همه منابع آب آن مورد استفاده مشترک کشورهای این منطقه بوده است، به گونه‌ای که بیش از ۵۰ درصد جمعیت این منطقه در حوضه‌های آبریز مشترک زندگی می‌کنند که این مسئله همواره منبع عمده تولید خشونت به شمار آمده و هنگامی که با تنش‌های قومی، اختلافات سرزمینی و مرزی و کشمکش‌های سیاسی و مذهبی نیز درآمیخته، در ورای مسائل اقتصادی و معیشتی به ابزار سیاسی در معادلات منطقه مبدل شده است. در این رابطه بخش مهمی از کشاکش سوری- صهیونیستی بر هیدروپلیتیک جولان استوار است؛ سرزمینی تاریخی که افزون بر اهمیت نظامی، از ارزش هیدروپلیتیکی بالایی نیز برخوردار است. آب مناسب به همراه خاک حاصلخیز، اهمیت اقتصادی بلندی‌های جولان را برای رژیم صهیونیستی دو چندان کرده است. نگاهی به جایگاه این سرزمین در تأمین رفاه و مایحتاج غذایی صهیونیست‌ها، گویای این است که رژیم صهیونیستی به یاری فناوری پیشرفته، این عرصه را به منبع تأمین خواسته‌های خود تبدیل کرده است. این شرایط سبب شده است تا عده‌ای بر این باور باشند که حتی اگر زمانی رژیم صهیونیستی طی روند صلح خاورمیانه، به عقب‌نشینی از مناطق اشغالی مجبور شود، به تسلط خویش بر منابع آبی این مناطق ادامه خواهد داد. چنانچه «نتانیا‌هو»، نخست وزیر رژیم صهیونیستی، نیز پیش‌تر با صحه گذاشتن بر این ادعا، عنوان کرده بود

تأثیر مناسبات هیدروپلیتیک در پیدایش... ۸۹

که «صرف‌نظر از تلاش‌های دیپلماتیک برای پایان دادن به تعارض با سوریه، بلندی‌های جولان، همواره بخشی از رژیم صهیونیستی باقی خواهند ماند».

منابع

۱. فارسی

- بزی، خدارحم؛ خسروی، سمیه و همکاران، (۱۳۸۹)، «بحران آب در خاورمیانه (چالش‌ها و راهکارها)»، زاهدان: مجموعه مقالات چهارمین کنگره بین‌المللی جغرافیدانان جهان اسلام.
- حافظنیا، محمدرضا؛ مجتهدزاده، پیروز و علی‌زاده، جعفر، (۱۳۸۵)، «هیدروپلیتیک هیرمند و تأثیر آن بر روابط سیاسی ایران و افغانستان»، فصلنامه مدرس علوم انسانی. برنامه‌ریزی و آمایش فضا، شماره ۲.
- زرقانی، سیدهادی؛ لطفی، امین، (۱۳۹۰)، «نقش رودهای مرزی در همکاری و همگرایی منطقه‌ای»، مجله جغرافیا و توسعه ناحیه/بی، بهار و تابستان، شماره ۱۶.
- فغانی، حجت‌الله، (۱۳۷۸)، ابعاد سیاسی امنیتی بحران آب در خاورمیانه عربی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- کاویانی‌راد، مراد، (۱۳۹۷)، جزوه درسی هیدروپلیتیک، منتشر نشده، دانشکده علوم جغرافیایی دانشگاه خوارزمی.
- مرادی طادی، محمدرضا، (۱۳۹۶)، «آب و سیاست؛ نگاهی به فرایند سیاسی شدن آب»، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دروه؟، شماره؟
- مختاری‌هشی، حسین؛ قادری‌حاجت، مصطفی، (۱۳۸۷)، «هیدروپلیتیک خاورمیانه در افق سال ۲۰۲۵: مطالعه موردی حوضه دجله و فرات، رود اردن و رود نیل»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال چهارم، بهار، شماره ۱.
- موسوی، سیدحسین، (۱۳۸۸)، بلندی‌های جولان و امنیت رژیم صهیونیستی، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره ۲.
- معموری، علی؛ کاظمی، سیدآصف، (۱۳۹۰)، «نقش رژیم صهیونیستی در بحران آب خاورمیانه»، فصلنامه سخن تاریخ، دوره و شماره؟
- میرزایی‌پور، طاهره، (۱۳۸۹)، «تبیین هیدروپلیتیک حوضه دجله و فرات»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی.
- نامی، محمدحسن؛ محمدپور، علی، (۱۳۹۰)، جغرافیای سیاسی آبهای مرزی ایران (رودخانه‌ها)، تهران: نشر زیتون سبز.
- ولی‌قلی‌زاده، علی، (۱۳۹۰)، «نقش آب به عنوان ابزار سیاسی در مناقشه فلسطین - رژیم صهیونیستی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، تابستان، شماره ۲.
- (۱۳۹۶/۴/۱۹)، تأثیرات بحران سوریه بر وضعیت بلندی‌های جولان، اندیشکده راهبردی تبیین، <http://tabyincenter.ir/13663>

۲. انگلیسی

- Al-Ansari, Nadhir, Nasrat Adamo, Sven Knutsson and Jan Laue, (2018), "Geopolitics of the Tigris and Euphrates Basins", *Journal of Earth Sciences and Geotechnical Engineering*, Vol. 8, No. 3.
- Albergaria Fábio de Queiroz, Tiburcio James A. P, (2018), The Effectiveness of Governance Mechanisms in Scenarios of Water Scarcity: The Cases of the Hydropolitical Complexes of Southern Africa and Jordan River Basin, Economics, Law and Policy, SCHOLINK INC., United States ISSN 2576-2060.
- Ahren, Raphael, (2016/4/17), "Netanyahu vows Golan Heights will remain part of Israel forever", www.timesofisrael.com/netanyahu-vows-golan-heights-will-remain-part-of-israel-forever.
- Bitorsoli, Marta, (2016), *The Syrian Golan: Five Decades of occupation*, Al-Marsad-Arab Human Rights Center in Golan Heights.
- Donald D.A. Schaefer, (2018), Water, Trump, and Israel's National Security, The Begin-Sadat Center for Strategic Studies, Bar-Ilan University, Ramat Gan 5290002 Israel.
- Eliahu, Gil, (2018/6/29), Israel is approaching a severe water crisis. www.haaretz.com/israel-news/business/israel-is-getting-closer-to-a-severe-water-crisis-1.5769555.
- Eiland, Gen.giora, (2009), "Defensible Borders on the Golan Heights", *Jerusalem: Jerusalem Center for Public Affairs*.
- Forthofer, Ron, (2011/5/31), The Six-Day War and a Possible Resolution. www.palestinechronicle.com/the-six-day-war-and-a-possible-resolution.
- Grech-Madin, Charlotte; Stefan Döring, Kyungmee Kim, Ashok Swain, (2018), "Negotiating Water Across Levels: A Peace and Conflict "Toolbox" for Water Diplomacy", *Journal of Hydrology*, <https://doi.org/10.1016/j.jhydrol.2018.02.008>
- Hasan, Hanaa, (2019/3/26), "Remembering the Egypt-Israel Peace Treaty", www.middleeastmonitor.com/20190326-remembering-the-egypt-israel-peace-treaty.
- Hauser, Zvi & Zarfati, Issac, (2018), Recognition of Israel's Sovereignty over the Golan Heights, ISBN 978-965-7674-46-8.
- Herzog, C, (2005), The War of Atonement, October 1973, Boston: Little, Brown and Co. pp.55-115.
- Inbar, Efraim, (2011), *Israeli Control of the Golan Heights: High Strategic and Moral Ground for Israel*, The Begin-Sadat Center for Strategic Studies Bar-Ilan University.
- Kastrinou, Maria, Fakher Al-Deen Salman, B. Emery Steven, (2018), Stateless but Rooted: Resistance, land and landscape in the Occupied Syrian Golan Heights. ERPI 2018 International Conference - Authoritarian Populism and the Rural World.
- Klimes, Martina, David Michel, Elizabeth Yaari, Phillia Restiani, (2019),

- “Water Diplomacy: The Intersect of Science, Policy and Practice”, *Journal of Hydrology*, <https://doi.org/10.1016/j.jhydrol.2019.02.049>.
- M. Milano et al, (2013), “Current state of Mediterranean Water Resources and Future Trends under Climate and Anthropogenic Changes”, *Hydrological Science Journal*, Vol. 58, no. 3, [www.tandfonline.com/doi/pdf/10.1080/02626667.2013.774458? need Access=true](http://www.tandfonline.com/doi/pdf/10.1080/02626667.2013.774458?needAccess=true).
- Odeh, Dia |Mohamed Homs | Mourad Abdel Jalil | Haba Shahadah, (2019/4/5), Trump offers Syrian land to Israel: What is the story of Golan? <https://english.enabbaladi.net/archives/2019/04/trump-offers-syrian-land-to-israel-what-is-the-story-of-golan>.
- Okello Cornelius, Bruno Tomasello, Nicolas Greggio, Nina Wambiji and Marco Antonellini, (2015), “Impact of Population Growth and Climate Change on the Freshwater Resources of Lamu Island, Kenya”, *Quarterly Water* 7(3), ISSN 2073-4441.
- R. Hammond, Jeremy, (2010/7/4), Israel’s attack on Egypt in June ’67 was not ‘preemptive’, www.foreignpolicyjournal.com/2010/07/04/israels-attack-on-egypt-in-june-67-was-not-preemptive.
- Tesch, Noah, (2019/3/29), “Six-Day War, Encyclopaedia Britannica”, www.britannica.com/event/Six-Day-War.
- Schaefer, Donald D.A, (2018), “Water, Trump, and Israel’s, National Security”, *The Begin-Sadat Center for Strategic Studies*, March 2018, pp 7-8.
- SEIFU MERID, HENOK, (2016), GRAND ETHIOPIAN RENAISSANCE DAM AND CHANGING POWER RELATIONS IN THE EASTERN NILE BASIN, A Thesis Submitted To the School of Graduate Studies of Addis Ababa University in Partial Fulfillment of the Requirements for the Degree of Master of Arts in Peace and Security Studies.
- Worcester, Maxim, (2016), “Water Security -A Source of Future Conflicts?” *Institut fur strategie- politik- sicherheits und wirtschaftsberatung*, Berlin.
- Zanotti, Jim; E. Humud, Carla, (2019/3/26), “Israel and Syria in the Golan Heights: U.S. Recognition of Israel’s Sovereignty Claim”, *Congressional Research Service*, www.everycrsreport.com/files/20190326_IN11081_fb2bb86eabf21c5da6bbb8af0dc87dcf7af1c402.pdf.
- Israel’s Fourth Aquifer. Keren Kayemeth LeIsrael Jewish National Fund. www.kkl-jnf.org/water-for-israel/israel-fourth-aquifer
- www.trt.net.tr/persian/jhn/2019/03/26/wkhnsh-hy-gstrdh-bh-frmn-trmp-dr-mwrdr-blndy-hy-jwln-1170963
- (1967/11/22), Resolutions and Decisions of the Securty Council 1967, Resolution 242, [https:// unispal. un.org/ DPA/ DPR/ unispal. nsf/0/ 7D35E1F729DF491C85256EE700686136](https://unispal.un.org/DPA/DPR/unispal.nsf/0/7D35E1F729DF491C85256EE700686136).
- (2018/8/21), Six-Day War, www.history.com/topics/middle-east/six-day-war.

تأثیر مناسبات هیدروپلیتیک در پیدایش... ۹۳

<http://golan-marsad.org/wp-content/uploads/Al-Marsad-Overview-of-the-Occupied-Syrian-Golan-2.pdf>.

<http://www.unwater.org/water-facts/transboundary-waters>.

[http://mfa.gov.il/MFAFA/InnovativeIsrael/Israeli technologies/Pages](http://mfa.gov.il/MFAFA/InnovativeIsrael/Israeli%20technologies/Pages).

<https://ir.sputniknews.com/politics/201903284596328>.

www.fao.org/nr/water/aquastat/countries_regions/ISR.

www.dw.com/fa-ir/world/a-47913619.

www.dw.com/fa-ir/world/a-48016957.

بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه

جهانبخش ایزدی^۱

محمد بوالحسنی^۲

چکیده

هدف از این تحقیق که به روش توصیفی تحلیلی گردآوری شده است، بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه با استفاده از نظریات مکتب کپنهاگ می‌باشد. امروزه گسترش قدرت نرم‌افزارها و جهانی شدن اطلاعات به چندگانگی عوامل تهدید در جنبه‌های نظامی، اقتصادی، سیاسی، علوم و فنون، ثبات اجتماعی، محیط زیست، تروریسم و ... کمک کرده است. به علاوه ناآشکار بودن و بی‌مرز بودن انقلاب اطلاعاتی، فرهنگ بسیاری از کشورها را در معرض تهدید قرار داده است؛ ابزارهایی که برای دستیابی به این اهداف وجود دارند می‌توانند روش‌های اخلاقی، سیاسی، قدرت نظامی، نیروی اقتصادی، روابط ائتلافی، دیپلماسی عمومی، همیاری امنیتی، همیاری توسعه، همکاری علمی و تکنولوژیک، سازمان‌های بین‌المللی و نمایندگی‌های دیپلماتیک باشند که در این بین نظریات مکتب کپنهاگ می‌تواند تحلیل مناسبی از آن ارائه دهد. نتایج، حاکی از آن است که روسیه و رژیم صهیونیستی جدا از پیگیری منافع امنیتی در سطح منطقه خاورمیانه و وجود گسست استراتژیک در قبال مبارزه با تروریسم، بحران سوریه و جمهوری اسلامی ایران، در مسائل اقتصادی (سیاسی - اقتصادی) و دیگر مسائل امنیتی خاورمیانه همچون تعامل با جهان عرب دارای نقاط اشتراک هستند.

واژگان کلیدی: خاورمیانه، استراتژی امنیتی، منافع ملی، امنیت ملی

۱. استادیار روابط بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز (نویسنده مسئول) Jahanbakhsh.izadi@yahoo.com

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات خاورمیانه و شمال آفریقا دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز blhs1983@gmail.com

مقدمه

می‌توان گفت استراتژی، هنر و علم استفاده و توسعه نیروهای سیاسی، اقتصادی، روانی و نظامی در هنگام جنگ و صلح است تا به منظور افزایش احتمال پیروزی و کاهش احتمال شکست، از سیاست‌های اتخاذ شده حداکثر حمایت صورت پذیرد. استراتژی، خواه «فن مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه در جهت تحقق و نیل به هدف مشخص» و خواه «برنامه‌ای که نظام با استفاده از همه امکانات خود می‌خواهد به اهداف حیاتی برسد» و یا هر تعریف دیگری داشته باشد، حاکی از برنامه و طرحی مشخص برای رسیدن به هدفی مشخص است. به عبارت دیگر استراتژی از سه عنصر اهداف، راه‌ها و ابزارها تشکیل می‌شود. اهمیت وجود استراتژی از این حقیقت ناشی می‌شود که ابزارهای مختلف سیاسی، اقتصادی و نظامی ملت با وجود کاربردهای مختلف باید به طور کلی در راستای یک هدف مشخص و مشترک سیاسی مورد استفاده قرار گیرند. وظیفه استراتژی، پیدا کردن بهترین راهی است که این همه را در یک نقطه به هم برساند. به طور طبیعی یک ملت، منابع خود را متناسب با استراتژی‌های چندگانه طراحی می‌کند. اما شاید اولین چالش بسیار بزرگ در مسیر تدوین استراتژی، موفقیت در چگونگی تعریف سطح استراتژی باشد. اگر تعریف ما در سطح بالایی تنظیم شود، منابع ما قادر به پاسخگویی نخواهند بود و اگر تعریف در سطح پایینی تنظیم شود، شهروندان ممکن است اعتماد خود را به توانایی حکومت در حمایت از ملت از دست دهند. لذا باید برآندهای فوری را ارزیابی نمود. این مرحله مستلزم تعریف اولویت‌ها با توجه به تخصیص منابع و نیز تعریف مسوولیت‌ها با توجه به ارزیابی عملکردها است. استراتژی باید با برآندهای قابل سنجش همراه باشد و یک برنامه بودجه‌ای جامع و منابعی دارای مسوولیت از آن حمایت نماید. این مراحل، پایه‌های یک استراتژی خوب هستند. در رأس همه استراتژی‌ها، استراتژی امنیت ملی قرار دارد. در تدوین استراتژی امنیت ملی، اهداف اصلی در تدوین استراتژی باید معرفی شوند و برای دستیابی به این اهداف باید اولویت‌ها و سیاست‌ها معین شوند. می‌توان گفت آینده‌های بسیاری وجود دارند؛ اما بسیاری از صاحب‌نظران در مطالعات آینده‌نگری بر این باورند که سیاست می‌تواند بر آینده تاثیر بگذارد. استدلال آن‌ها این است که فعال بودن یا بی‌عملی و سستی افراد بر تحولات آینده

تأثیر بسزایی می‌گذارد. از آن جایی که ما دارای حق انتخاب‌های گوناگون هستیم، آینده‌های محتمل بسیاری هم وجود دارند که وقوع آن‌ها بستگی به آنچه که دیگران انجام می‌دهند خواهد داشت. این نیز صحیح است که پیش‌بینی‌ها ناقص هستند؛ بسیار دشوار است که ما آنچه را که هنوز اتفاق نیفتاده را در پیش‌بینی برای آینده در نظر بگیریم. به دلیل مشکلات ناشی از نادرست بودن و ناقص بودن، تمام برنامه‌هایی که بر پایه پیش‌بینی استوارند در معرض خطر اشتباه بودن قرار دارند. آن دسته از پیش‌بینی‌ها و برآوردهای مربوط به آینده که صرفاً مبتنی بر روندهای امروزی هستند، ممکن است موجب گمراهی شوند. اما برنامه‌ریزی استراتژیک برای آینده چنانچه پویا باشد، با کسب اطلاعات جدید، در پیش‌بینی‌ها تجدیدنظر صورت می‌گیرد و برنامه‌هایی را که بر اساس آن پیش‌بینی‌ها تنظیم شده بود نیز مورد بازنگری قرار می‌گیرند و در نتیجه همواره آمادگی برای مقابله با مخاطرات آتی ایجاد می‌گردد. ما هیچگاه در یک جهان عاری از مخاطره نخواهیم زیست و یک استراتژی ملی جامع امنیتی نیز این جهان را تغییر نمی‌دهد. هدف ما آمادگی برای به شکست انجامیدن تهدیدات احتمالی است. طراحی یک استراتژی مشکل است و اجرای آن مشکل‌تر خواهد بود، اما به هر حال ما باید آن را انجام دهیم. آینده رویداد پذیر است. روند امور و اوضاع کشور، منطقه و جهان در سال‌های آتی را مجموعه‌ای از تصمیمات خرد و کلان تعیین می‌کند که بیشتر آن‌ها هنوز اتخاذ نشده‌اند. اما به هر حال، نگرستن به آینده، هر اندازه هم دشوار باشد، ضروری است، زیرا خطرات آنقدر زیادند که حتی تلاش و کوششی اندک (برای آینده‌نگری) بهتر از عدم تلاش و تکاپو است. در این شرایط به نظر می‌رسد که فعالیت موفق در چهار چوب امنیتی جدید مستلزم شناخت آشکار روابط تعارض‌آمیز و اثرات غیر قابل اجتناب انتخاب‌ها در این محیط پیچیده و سیال است. رهبران بایستی از تفکر ثابت، خطی و یک بعدی امنیتی با این تصور غلط که چنین رفتاری در سایر امور مرتبط با دفاع اثر مهمی ندارد، احتراز کنند و مردم در ارزیابی این سیاست‌ها بایستی تضاد در هدف‌ها و وسیله‌ها را بپذیرند و دنبال استراتژی‌های امنیتی سیاه و سفید و نتایج کاملاً آشکار نباشند. به علاوه ارزیابی دقیق تضادها و روابط تعارض‌آمیز برای توجه به تغییر در سیاست امنیت ملی مهم است. بدین منظور هر کشور در جهت آمادگی برای رفع مخاطرات باید با شناخت لایه‌های گوناگون امنیتی و استفاده از عوامل تعیین کننده استراتژی امنیت

ملی برای آینده خود برنامه‌ریزی نماید و در مرحله بعد از همه ظرفیت‌های خود برای بازنگری و اجرای موثر آن بهره گیرد. همان گونه که می‌دانیم در نظام بین‌الملل، کشورها از لحاظ امکانات و توانائی‌های مادی و معنوی در یک سطح قرار ندارند، منافع دولت‌ها گاهی با یکدیگر متفاوت است و این امر به بروز درگیری بین آن‌ها می‌انجامد. بر این اساس، برنامه‌ریزی و تلاش مستمر برای تأمین امنیت ملی و یا گسترش دامنه آن یکی از مهمترین اولویت‌های کشورها است. بدین خاطر است که اکثر کشورها به تدوین استراتژی امنیت ملی می‌پردازند. در این پژوهش ابتدا تلاش می‌شود در فصل اول به بیان کلیات تحقیق و در فصل دوم به نظریات، ملاحظات و ضرورت‌های تدوین استراتژی امنیت ملی، منطقه‌ای و بین‌الملل در قالب مکتب کپنهاگ بررسی شود؛ لذا مفهوم استراتژی و چگونگی کاربرد مفهوم امنیت ملی در تدوین استراتژی امنیت ملی و منطقه‌ای مورد کنکاش قرار می‌گیرد. سپس در بخش‌های سوم و چهارم به بررسی استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه و نهایتاً در فصل پنجم به نتیجه‌گیری پرداخته می‌شود. روسیه به لحاظ دیپلماتیک می‌تواند به عنوان عضو دائم شورای امنیت سازمان ملل متحد در خاورمیانه ایفای نقش نماید. این کشور هم می‌تواند مبتکر مذاکره بر سر برخی موضوعات باشد و هم آن را مسدود نماید و چالش‌های بحرانی منطقه را افزایش یا کاهش دهد. استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی تحت تأثیر منفی عامل جغرافیای سیاسی قرار گرفته است. فقدان عمق استراتژیک قابل قبول برای رژیم صهیونیستی به عنوان یک آسیب‌پذیری استراتژیک مطرح است. کوچکی رژیم صهیونیستی، انزوای جغرافیایی از دیگر مسائل ژئوپلیتیکی رژیم صهیونیستی است؛ در این راستا استراتژی‌های انتقال جنگ به خاک دشمن و رفتار هجومی رژیم صهیونیستی قابل ارزیابی است.

ادبیات تحقیق

مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بیل مک سوئینی بر آثار و دیدگاه‌های باری بوزان، الی ویور و دووید و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی می‌باشد. به عبارتی مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از

ویژگی دوران بعد از جنگ سرد می‌باشد از حوزه مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد. نظریه پردازان آن به ویژه باری بوزان در کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» که به عنوان جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد مفهوم امنیت در روابط بین‌الملل شناخته می‌شود، به بررسی علمی موضوع امنیت توجه زیادی کرده‌اند.

توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پساجنگ سرد و تحولات گسترده‌ای که در حوزه امنیت رخ داده، می‌باشد. نظریه پردازان این مکتب افرادی همچون مک سوئینی، الی ویور و باری بوزان می‌باشند. البته باری بوزان از بنیانگذاران این مکتب خود را وابسته به مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل می‌داند که بر جامعه بین‌الملل، جامعه جهانی، تکثرگرایی و اهمیت نهادها و کاربرد ایده‌ها در فهم سیستم بین‌المللی تأکید دارند. «بوزان معتقد است که مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روش‌های رئالیستی از فهم روابط بین‌الملل دانسته و پیرامون کاربرد تئوری چندبعدی و ایده جامعه بین‌المللی جهت فهم ساختار معاصر جامعه بین‌المللی و نقش قدرت‌های بزرگ کوشش می‌نماید. از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی ساختن و امنیت منطقه‌ای است، که بوزان آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند» (عسگری، ۱۳۸۲: ۵۷).

هرچند مبانی نظری مکتب کپنهاک بر اساس رئالیسم ساختارگرا و نورئالیسم بنیان نهاده شده، این مکتب در برخی موضوعات با مطالعات سنتی امنیت دارای مزربندی‌هایی است که مهم‌ترین موارد آن به شرح زیر است:

الف- «دستور کار امنیتی مکتب کپنهاک بر اساس امنیت موسع و چندبعدی است، اما دستور کار امنیتی مطالعات سنتی امنیت، تک‌بعدی و صرفاً نظامی است و یا در اشکال جدیدتر آن، هر موضوع و پدیده‌ای که ویژگی زور و جنگ وجه غالب آن باشد، در این دستور کار قرار می‌گیرد.

ب- دو راهکار از لحاظ روش‌شناسی با هم تفاوت دارند. تعریف مکتب کپنهاک از تهدید،

بر اساس ساختار اجتماعی تهدید و اهداف مرجع است، در حالی که سنت‌گرایان درباره این عوامل دیدگاهی عینی‌گرایانه دارند. این اختلاف روش، درک متفاوتی از امنیت را حتی در بخش نظامی و بازیگری دولت نیز ایجاد می‌کند. مکتب کپنهاک می‌گوید سنت‌گرایان نمی‌توانند بدون خطر به حاشیه راندن از عهده خروج از تهدیداتی که بنیان‌های اجتماعی دارند برآیند.

پ- بوزان و همکارانش بر این نظرند که موضوع کلی مطالعات امنیتی سنتی می‌تواند زیر مجموعه‌ای از مکتب کپنهاک باشد؛ زیرا هردوی آنها در جمع‌آوری روش‌شناسانه‌ای شرکت دارند و این راهکار مشترک آنها را به این سو رهنمون می‌سازد که میان امنیت بین‌الملل و یک نظریه سیاسی عمیق‌تر برای امنیت، مرزی قائل شوند. از سوی دیگر، مکتب کپنهاک و مطالعات سنتی امنیت برخلاف مطالعات صلح و شاخه‌های فرعی آن، تقلیل‌گرایی در سطح امنیت تا سطح امنیت فردی را موضوعی نامعقول و نامربوط به امنیت بین‌الملل می‌دانند. البته آنان تأکید دارند که این به آن معنا نیست که امنیت در سطح فردی را نفی می‌کنند، بلکه منظور آن است که این سطح برای درک امنیت بین‌الملل، امری حاشیه‌ای است» (عبداء.. خانی، ۱۳۸۹: ۱۳۷-۱۳۸).

برخلاف تعبیر اثبات‌گرایی رئالیستی، این مکتب تعامل انسان‌ها و واحدهای سیاسی را صرفاً مادی نمی‌داند و معتقد است که تجربه و مشاهده، روش مناسب و درستی برای تحلیل رفتار انسان‌ها نیست، زیرا اراده‌مند بودن انسان‌ها، تغییر موقعیت آزمایش، پیش‌فرض‌های آزمایش‌گر و حتی محدودیت ابزارهای آزمایش، مانع از اعتماد به دستاوردهای تحلیل عینی و مادی است. تجویز این نظریه، پناه آوردن به تحلیل‌های انتزاعی و ذهنی نیست، چون ادراک آن‌ها نیز قابل درک، تعمیم و تطبیق با واقعیات نیست. گذر از محاسبات و مشاهدات مادی و سپس تحلیل ذهنی گزاره‌های تاریخی، جغرافیایی و اجتماعی روش مقبول نظریه بوزان و همکارش ویور است. از دیگر مباحث شناخت‌شناسی مکتب کپنهاک در تحلیل امنیت بین‌المللی نگاه تفسیری و تاریخی آن می‌باشد. به عبارتی نقش باورهای تاریخی ایرانیان، عرب‌ها، ترک‌ها و یونانی‌ها از منظر بوزان خود یکی از مهم‌ترین بخش‌های خصومت و دشواری فعلی را معلول گذشته می‌کند (عبداء.. خانی، ۱۳۸۹: ۲۶).

به طور کلی در بحث روش‌شناسی مکتب کپنهاگ بایستی گفت که این مکتب ضمن رد مفروضات اثبات‌گرایان بر موقعیت‌مندی آگاهی و شناخت تأکید می‌ورزند و بر آن است که اولاً واقعیت یا حقیقت عینی مورد ادعای اثبات‌گرایان اصلاً وجود ندارد بلکه اینها را بر اساس استعداد، حافظه و اقتضای محیط خود با واقعیات، تعبیر و تفسیر می‌کنند. پس سخن گفتن از وجود واقعیت پنهان و قابل کشف باطل است. ثانیاً بین مشاهده‌گر و موضوع مورد مشاهده می‌توان تفکیکی قائل شد. علاوه بر این، واقعیات را نمی‌توان به شکل ثابت فرض کرد بلکه این واقعیات می‌توانند حقیقی یا تصویری باشند. سرانجام آنکه تجربه‌گرایی آن هم از نوع مشاهداتی، تنها روش شناخت نیست، بلکه بسیاری از امور که اساساً مشاهده‌پذیر نیستند یا فقط بخشی از آنها قابل مشاهده و کمیت‌پذیر می‌باشد و این ادعا که می‌توان حقیقت مجهول را با زبان عینی و کمی مطالعه بیان کرد، درست نیست. پس نگاه مکتب کپنهاگ بیشتر نگاهی تاریخی و تفسیری است که همراه با تأکیدی که بر ابعاد فرهنگی، هویتی و اجتماعی مطالعات امنیتی دارد، با هستی‌شناسی آنها سازگاری دارد.

مکتب کپنهاگ تلاش کرده است به گسترش و تعمیق تعریف امنیت از طریق بیان این موضوع پردازد که تهدیدات غیرنظامی می‌توانند امنیت، ثبات و بقای کشورها و همچنین زندگی افراد را تضعیف کنند. هرچند برخی دانشمندان به اصطلاح سنتی به مخالفت با دیدگاه غیرسنتی‌ها برخاسته‌اند. سنت‌گرایان طرفدار حفظ مفهوم جنگ سرد از امنیت، تعریفی نظامی و دولت‌محور از تهدید امنیتی ارائه می‌کند. استفان والت برای مثال، دیدگاه سنتی را تشریح می‌کند که کاربرد امنیت را محدود به تهدیدات در حوزه نظامی می‌داند؛ بنابراین، او امنیت را معادل با صلح در نظر می‌گیرد و یا به تعبیری بهتر موقعیتی بدون هیچ درگیری نظامی (نصری، ۱۳۸۲: ۴۳).

بر اساس پیشرفت‌های انجام شده در محیط پساجنگ سرد، دیدگاه سنتی امنیت، مورد انتقاد بسیاری از دانشمندان قرار گرفت. انتقاد اصلی بر تعریف سنتی از یک تهدید امنیتی است که طی آن درگیری بین دولتی، به‌عنوان منبعی از ناامنی تلقی نمی‌شود. طبق نظریات بوزان و هانسن، در بیشتر مدت جنگ سرد، مطالعات امنیتی بین‌المللی بواسطه یک برنامه عمدتاً نظامی تعریف می‌شد؛ اما از دهه ۱۹۷۰ به بعد، همزمان با پیشرفت رقابت تسلیحاتی

هسته‌ای، این واژه بواسطه استقرار امنیت اقتصادی، زیست‌محیطی، اجتماعی و انسانی توسعه یافت و نه یک برنامه نظامی - سیاسی صرف.

برخی دانشمندان نظیر ویور، محمد ایوب، مایکل کلر و دانیل توماس با گسترش‌دهندگان تعریف امنیت موافقت و برخی دیگر نظیر کن بوث و اسپایک پیترسون همسو با تعمیق‌کنندگان تعریف امنیت هستند. برخلاف والت، ایوب پیش‌بینی کرده است که شمار وسیعی از بحران‌های خارجی و داخلی به منظور تهدید کشور ایجاد می‌شوند. طبق نظریات وی، امنیت یا عدم امنیت در ارتباط با آسیب‌پذیری‌های داخلی و خارجی که ساختارهای کشور را تهدید می‌کنند، یا پتانسیل براندازی یا تضعیف چشمگیر ساختارهای حکومت را دارند، تعریف می‌شوند. از سوی دیگر، کلر و توماس مفهوم امنیت را به واسطه درک و دریافت بازیگران دولتی که در مقابل مسائل جهانی کمتر قادر به انجام واکنش هستند، گسترش دادند و اینکه به جای بقای حکومت، امنیت جهانی باید مورد توجه قرار گیرد. بنابر اظهارات آن‌ها، امنیت جهان شامل امنیت اکولوژیک، محیطی و اقتصادی است و نه صرفاً امنیت نظامی؛ بنابراین آن‌ها فرض را بر این گذاشتند که تمام بازیگران به طور مساوی تحت تأثیر تهدیدات جهانی هستند و اینکه برای همکاری و واکنش به این تهدیدات انگیزه دارند؛ امنیت تبدیل به همه‌چیز مردم می‌شود و نمی‌توان آن را به عنوان یک ارزش تحلیلی مستثنی کرد. بنابر نقل قول مشهور رابرت آرت در خصوص امنیت به عنوان یک مفهوم علوم اجتماعی، امنیت به لحاظ معنا مبهم است و بسیار منعطف (طباطبائی، ۱۳۹۳: ۲۱-۲۲).

اندیشه اصلی اندیشمندان مکتب کپنهاگ، نظریه امنیت منطقه‌ای است و بر این فرض استوار است که پایان جنگ سرد آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده که ریشه در محدودیت‌های مکاتب رئالیستی و ابعاد امنیت دارد؛ بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌المللی به عنوان یگانه عامل امنیت، از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از معضلات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. این رویکرد بوزان نوعی انتقاد به اثبات‌گرایی مانند مورگنتا و پسا اثبات‌گرایان (فمینیست‌ها،

پست مدرن‌ها و انتقادی‌ها) که صرفاً یا بر عناصر مادی امنیت تأکید کرده‌اند و یا در مباحث انتزاعی غیرقابل فهم غوطه‌ور شده‌اند، می‌باشد (نصری، ۱۳۸۲: ۵۵).

از دیدگاه هواداران کپنهاگ، آینده سیستم بین‌المللی تابعی از شیوه قدرت در سطوح منطقه‌ای است؛ بنابراین این مناطق هستند که منظومه قدرت را تشکیل می‌دهند. برداشت آنها از منظومه قدرت، نوعی توجه محوری به نقش مناطق و اهمیت ژئوپلیتیک آنها در منظومه قدرت جهانی است. در واقع پس از فروپاشی نظام دو قطبی؛ این، مکتب کپنهاگ بود که «تحلیل منطقه‌ای امنیت» را به عنوان روشی مناسب و بین تحلیل ملی‌گرایانه و تحلیل بین‌الملل‌گرایانه به شمار آورد. از نظر این مکتب، امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند. ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خاطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود، تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند. البته امنیت کپنهاگ با شباهتی کم و بیش یکسان به سازه‌انگاران معتقدند که بایستی منطقه را اینگونه تعریف کرد: «صرف وجود اندرکنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی یعنی تصور بازیگران منطقه از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند حائز اهمیت است» (فاست، ۱۳۸۷: ۳۲۶).

به نظر می‌رسد با توجه به خصوصیات مکتب کپنهاگ که آن را به راه میانه در مطالعات امنیتی بدل می‌سازد و همچنین زمینه‌ها و قابلیت‌هایی که برای جذب تحولات در مطالعات امنیتی در درون چارچوب نظری خود دارد، می‌تواند به شکلی پویا و با جذب عناصری از سایر نظریه‌ها خصوصاً در مبانی هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی و رهیافت روابط بین‌المللی، چارچوب تحلیلی مناسبی در اختیار دانش‌پژوهان حوزه امنیت قرار دهد. این مکتب که صرفاً بر مطالعات امنیتی دوران پس از جنگ سرد تأکید دارد به نظر می‌رسد که می‌تواند به عنوان یک الگوی مناسب و مفید برای درک هر چه بیشتر مسائل امنیتی در سه سطح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مورد استفاده قرار گیرد و این دلیل که به عنوان راهی میانه در نظرات امنیتی بین اثبات‌گرایی و پسا اثبات‌گرایی مطرح است و بر مسائلی چون، هویت، تاریخ، فرهنگ و هنجارها توجه دارد، می‌تواند در بسیاری از زمینه‌های مطالعات امنیتی راهگشا

تلقی شود. همچنین توجه کافی به مطالعات امنیتی منطقه‌ای از یک طرف و رویکرد موسع از امنیت از طرف دیگر مکتب کپنهاگ را به عنوان یک مکتب مهم امنیتی تبدیل ساخته است. به عبارت دیگر این مکتب چون هم بر مطالعات امنیتی پس از جنگ سرد می‌پردازد و هم بر مطالعات پیرامون مسائلی همچون مهاجرت، هویت و امنیت منطقه‌ای پس از یازدهم سپتامبر اهتمام داشته، می‌تواند به عنوان یک الگوی مطالعاتی در زمینه امنیت مورد توجه قرار گیرد. البته لازمه این پویایی، گفتگوی مستمر آن با سایر جریان‌های فکری در نظریاتی امنیتی روابط بین‌الملل است.

استراتژی امنیتی روسیه در منطقه خاورمیانه

سرآغاز دوره احیای نفوذ روسیه در خاورمیانه را باید از یک سو، در به قدرت رسیدن ولادیمیر پوتین در سال ۲۰۰۰ جستجو کرد و از سوی دیگر، به رخداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نسبت داد. این دو رویداد موجب شد که روسیه به شیوه‌های مختلف به ایفای نقش فعال در امور گوناگون خاورمیانه بپردازد. در این دوره، روسیه برخلاف اتحاد جماهیر شوروی که رقابتی دائم با آمریکا برای تسلط بر خاورمیانه داشت، سیاست نسبتاً منعطف‌تری پیش گرفت. پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، مسکو به واشنگتن کمک‌های زیادی در راستای مبارزه با تروریسم و سرنگونی حکومت طالبان در افغانستان کرد. با این حال، پس از آنکه ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کرد، روسیه به شدت به مخالفت پرداخت و از اشتباه نابخشودنی واشنگتن سخن به میان آورد. در این بین، روندی که با طرح «خاورمیانه بزرگ» آغاز شد، مسیر کاملاً متفاوتی با منافع و اهداف مسکو داشت، زیرا تمام کشورهای که طی سال‌های پس از جنگ سرد با عناوینی چون نظام‌های سرکش و محور شرارت آماج فشارها، تحریم‌ها و اقدامات نظامی آمریکا قرار گرفته بودند، از متحدان روسیه محسوب می‌شدند.

خاورمیانه به چند دلیل برای روس‌ها اهمیت دارد

الف- مجاورت فیزیکی: روسیه از طریق ایران و ترکیه عملاً با خاورمیانه همسایه است. مسافت میان گروزنی، پایتخت چچن و موصل عراق حدود ۶۰۰ مایل است. بنابراین مجاورت فیزیکی و همسایگی، یکی از مهم‌ترین دلایلی است که خاورمیانه را برای روس‌ها با اهمیت می‌کند.

ب- عامل مشترک مسلمانان: با فروپاشی شوروی، عملاً دیواری که میان مسلمانان روسیه و سایر مسلمانان کشیده شده بود فرو ریخت. در حال حاضر، حدود یک هفتم جمعیت روسیه را مسلمانان تشکیل می‌دهند که رو به رشد هستند.

پ- یهودیان روس‌تبار: حدود ۲۰ درصد از جمعیت رژیم صهیونیستی را یهودیانی تشکیل می‌دهند که قبلاً در اتحاد جماهیر شوروی زندگی می‌کردند. تقریباً اکثر این عده در حال حاضر می‌توانند به زبان روسی صحبت کنند.

ت- ناآرامی‌های مذهبی و سیاسی مداوم در جهان اسلام: ورود اندیشه‌های رادیکال و جنگ‌طلب از خاورمیانه به قفقاز شمالی و به خصوص جمهوری‌های تاتاریستان و باشقیرستان، همواره نگرانی روس‌ها را برانگیخته است.

ث- منابع غنی انرژی: روسیه خود را یک قدرت در حوزه انرژی به حساب می‌آورد و به دنبال فرصتی در مرزهای جنوبی خود می‌گردد.

ج- حضور نظامی آمریکا: روس‌ها همواره با دقت، تحرکات و سیاست‌های نظامی آمریکا را در منطقه دنبال کرده‌اند. در این بین، بویژه لشکرکشی آمریکا به عراق و افغانستان موجب توجه بیشتر روسیه به حضور نظامی آمریکا در خاورمیانه شده است.

روسیه منافع متعددی را در خاورمیانه پیگیری می‌کند، از جمله این منافع، منافع اقتصادی است. پوتین با آگاهی از ضعف اقتصادی روسیه، تلاش کرد که به اقتصادی کردن سیاست خارجی روسیه بپردازد و دیپلماسی اقتصادی را به طور جدی دنبال کند (کولایی و نوری، ۱۳۹۴: ۲۲۲). این موضوع به خوبی در سفر اول و دوم پوتین به خاورمیانه در سال‌های ۲۰۰۵ و ۲۰۰۷ قابل مشاهده است. همراهی مدیران دو شرکت تسلیحاتی /م.آ.جی و روسوبر ناسپورت با پوتین در جریان دیدارهای وی از کشورهای عربستان، مصر، قطر و اردن، نشان از آن دارد که روسیه توجه ویژه‌ای به گسترش روابط اقتصادی با دول خاورمیانه‌ای برای کسب درآمدهای خارجی بیشتری دارد. در حقیقت روسیه نه تنها مایل به توسعه بازار فروش تسلیحات در خاورمیانه می‌باشد بلکه می‌کوشد در بخش انرژی این کشورها نیز نقش داشته باشد؛ با توجه به آمار ارائه شده خاورمیانه تا سال ۲۰۰۳ سومین بازار بزرگ روسیه در فروش تسلیحات می‌باشد (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۰).

از نظر امنیتی نیز منطقه خاورمیانه دارای اهمیت ویژه‌ای در سیاست خارجی روسیه است. پس از فروپاشی شوروی شاهد شکل‌گیری کشورهای جدید در مرزهای جنوبی روسیه هستیم که قریب به بیست میلیون نفر از این جمعیت مسلمان هستند. با اتفاقاتی که پس از فروپاشی شوروی در برخی

از قسمت‌های مسلمان‌نشین روسیه رخ داد، از جمله جنگ‌های روسیه با چین، باعث گسترش بدینی در بین مسلمانان شد و روسیه به عنوان دشمن اسلام معرفی شد. وجود این بحران‌ها و حوادث، باعث نگرانی این کشور شد و کوشید تا از رهگذر نزدیکی با کشورهای مسلمان و عربی در منطقه خاورمیانه به نوعی جلوی گسترش تفکر بنیادگرایی مذهبی از این منطقه به سرزمین خود شود. در واقع روسیه از گسترش افراط‌گرایی مذهبی به مناطق تحت نفوذ خود بیم دارد، به همین دلیل در پی ایجاد ثبات در این منطقه می‌کوشد که روابط متوازی را با کشورهای منطقه داشته باشد. روسیه خواهان آرامش و صلح در منطقه خاورمیانه است و به این علت از طرح نقشه راه در خاورمیانه حمایت می‌کند، زیرا از این طریق می‌تواند جایگاه خود را در منطقه تقویت کند؛ در واقع روسیه مخالف سیاست‌های مداخله‌جویانه آمریکا در این منطقه است زیرا باعث گسترش بی‌ثباتی در این منطقه می‌شود (موسوی، ۱۳۹۳: ۱۶-۱۷).

از نظر سیاسی نیز منطقه خاورمیانه برای روسیه دارای اهمیت است. از این جنبه باید به روابط روسیه با آمریکا توجه شود. در حقیقت حضور روسیه در خاورمیانه به میزان حضور آمریکا در منطقه پیرامونی و حیات خلوت روسیه بستگی دارد. در واقع نزدیکی آمریکا با برخی کشورهای جنوبی روسیه از جمله گرجستان باعث تحکیم روابط روسیه با برخی از کشورها در منطقه خاورمیانه از جمله سوریه و ایران و حتی دولت جدید فلسطینی به رهبری حماس می‌شود تا از این طریق بتواند آمریکا را در وضعیت مذاکره‌پذیری قرار داده و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی، قفقاز و خاورمیانه با محدودیت مواجه سازد (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۱)؛ با توجه به مطالب ارائه شده، می‌توان دریافت که روسیه دارای منافع متعددی در منطقه خاورمیانه است، به خصوص پس از روی کار آمدن پوتین و بهبود وضعیت اقتصادی، پیگیری این منافع بیشتر مورد توجه روسیه قرار گرفته است.

استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی در خاورمیانه

بنیان فکری و سیاسی صهیونیسم از ابتدای تولد همواره مورد حمایت و همراهی دولتهای غربی به ویژه انگلستان و بعد هم ایالات متحده آمریکا بوده است. تشکیل و استمرار حیات رژیم صهیونیستی طی دهه‌های گذشته بدون حمایت گسترده جهان غرب میسر نبود، ضمن اینکه آنان نیز در این پشتیبانی منافع خود را پیگیری نموده و به دنبال استفاده از فرصت پیش آمده برای نیل به اهداف خود بودند. اشغال سرزمین فلسطین که به لحاظ تاریخی،

انسانی، هویتی و از منظر حقوق بین‌الملل مردود بود، با مسامحه و همراهی قدرت‌های آن زمان صورت گرفت و این امر آوارگی ساکنان سرزمین تاریخی فلسطین را در پی داشت. پس از گذشت شش دهه از موجودیت رژیم صهیونیستی همچنان مناقشه فلسطینی‌ها و رژیم صهیونیستی به عنوان اساسی‌ترین مناقشه بین‌المللی، محور و کانون مناقشه جهان غرب و جهان اسلام می‌باشد و پس از دهه‌ها نقض مکرر حقوق فلسطینی‌ها، نظریه‌پردازان و هیأت حاکمه رژیم صهیونیستی و حامیان آنان دریافته‌اند که سیاست سرکوب و حفظ سرزمین اشغال شده، نمی‌تواند متضمن امنیت رژیم صهیونیستی باشد، این در حالی است که فضای امنیتی و روانی منطقه خاورمیانه پس از شش دهه از موجودیت رژیم صهیونیستی همچنان متأثر از تشکیل این رژیم است (کیانی، ۱۳۹۲: ۵۸).

سلسله‌ای از تغییرات فکری، اجتماعی و جمعیتی در درون جامعه چندپاره رژیم صهیونیستی در طی دهه اخیر مشهود بوده و بازتاب این تحولات در عرصه سیاسی نمودار شده است. در فضای نوین، ایده‌های تجدیدنظرطلبانه و منتقد به عملکرد صهیونیسم نیز رو به تزايد بوده و اعتراض به عملکرد دولت و ارتش علیه فلسطینی‌ها، رو به افزایش گذاشته است. تشکیل کشور فلسطین، دیگر نه به عنوان تهدید بلکه به عنوان نیازی امنیتی از سوی غالب افکار عمومی و سیاستمداران رژیم صهیونیستی نگریسته میشود. راه‌حل تشکیل دو دولت از سوی برخی از افراطیون راست‌گرا در رژیم صهیونیستی و جنبش شهرکنشینان غیرقابل پذیرش است و آنها همچنان اتوپیای صهیونیسم را در تداوم تسلط رژیم صهیونیستی بر سرزمینهای اشغالی جستجو میکنند.

به طور کلی دو دیدگاه در خصوص وضعیت آتی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه وجود دارد: اول، تفوق نظامی خود را به هژمونی سیاسی و اقتصادی تبدیل کند. بر طبق این سناریو، رژیم صهیونیستی که تاکنون از تفوق نظامی برخوردار بوده (از نظر سلاح‌های هسته‌ای و متعارف) سعی می‌کند تا برای اعمال قدرت مؤثر در خاورمیانه جهت تأمین سیطره منطقه‌ای سود جوید؛ دوم، رژیم صهیونیستی ممکن است به عنوان دولت برتر در منطقه عمل کند که بر طبق این سناریو، به عنوان یک محور در سیستمی از شبکه‌های اقتصادی، دفاعی و ارتباطاتی بین خاورمیانه و غرب عمل می‌نماید. در هر دو صورت، ادغام

رژیم صهیونیستی در درون سیستم خاورمیانه موجب تغییرات اساسی در موقعیت منطقه‌ای و نقش سنتی این رژیم در سیستم می‌شود. نکته اساسی اینکه مشارکت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک رژیم صهیونیستی با منطقه الزاماً به معنای همگرایی فرهنگی آن نیست. هم شهروندان و هم همسایگان رژیم صهیونیستی به این رژیم همچنان به عنوان بخشی از تمدن غربی نگاه می‌کنند. بنابراین تمامی تلاش‌های منطقه‌ای قطعاً هماهنگ با منافع اقتصادی و سیاسی است تا تشابه‌های فرهنگی و ایدئولوژیکی (قاسمی، ۱۳۹۰: ۷۸).

اندیشه خاورمیانه جدید در مفهوم امروزی آن برای نخستین بار از سوی برنارد لوئیس در پاییز سال ۱۹۹۲ در مقاله‌ای با عنوان "اندیشه دوباره خاورمیانه" در مجله امور خارجی مطرح شد. نویسنده در این مقاله عنوان کرد که در دهه ۹۰ و پس از خاتمه جنگ خلیج فارس، فروپاشی اتحاد شوروی سابق، خاتمه جنگ سرد و تشکیل کشورهای تازه استقلال یافته، دگرگونی‌های اساسی در مفهوم خاورمیانه ایجاد شده است. پس از وی، شیمون پرز در سال ۱۹۹۳ کتاب خاورمیانه جدید را منتشر ساخت که در آن، دیدگاه جامعی از آرمان‌ها و اهداف رژیم صهیونیستی را برای آینده منطقه خاورمیانه مطرح نمود که به تفصیل عبارتند از:

از اهداف مهم اندیشه خاورمیانه جدید، دستیابی رژیم صهیونیستی به همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان عرب است. رژیم صهیونیستی بر این باور است که در مقطع کنونی، چنانچه بخواهد امنیت خود را تضمین نماید، باید در پی ایجاد همزیستی مسالمت‌آمیز با کشورهای عرب و سایر کشورهای جهان باشد. از طرف دیگر در تفکر خاورمیانه جدید، این کشور باید به روابط اقتصادی بیش از توسعه مناسبات سیاسی اهمیت دهد. این بدان معناست که رژیم صهیونیستی به عنوان هم‌پیمان استراتژیک آمریکا در شرایط نوینی که در جهان پس از فروپاشی کمونیسم پیش آمده، باید بکوشد تا در بازارهای اقتصادی کشورهای خاورمیانه به گونه‌ای مشارکت نماید، البته هدف رژیم صهیونیستی تنها همکاری اقتصادی با کشورهای عرب خاورمیانه نیست بلکه خواهان همکاری و ممزوج شدن در اقتصاد منطقه بزرگ خاورمیانه است و تاکنون نیز ترتیبات و نفوذ اقتصادی رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه به گونه‌ای بوده که بسیاری از کشورها خواسته یا ناخواسته به این سلطه تن در داده‌اند (کرمی، ۱۳۸۶: ۴۹-۵۰).

شیمون پرز در کتاب خود امضای توافقات صلح با اعراب، صلح میان اردن و رژیم صهیونیستی، مذاکرات صلح اسلو و گفتگوهای وادی عرب (که نهایتاً به توافق میان رژیم صهیونیستی با اردن و فلسطینی‌ها منجر شد) موافقتنامه‌های اقتصادی دوجانبه و تصمیمات سران کشورهای عرب و رژیم صهیونیستی در کنفرانس‌های اقتصادی خاورمیانه را همگی گام‌هایی برای پیروزی در اندیشه ایجاد خاورمیانه جدید بر می‌شمارد. پرز معتقد است که برای سامان دادن به چنین اندیشه‌ای باید تمامی آرمان‌ها و باورهای مذهبی را به کناری نهاد و با ایجاد مؤسسات جدید و اجرای طرح‌های دوجانبه یا چندجانبه، اتحادیه منطقه‌ای جدیدی را برای خاورمیانه ترسیم کرد و در این رابطه ایالات متحده در اجرای دکترین نظم بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای را برای رژیم صهیونیستی در نظر گرفته که آن عبور از گذرگاه رژیم صهیونیستی به سوی آمریکاست (کرمی، ۱۳۸۹: ۵۲).

رژیم صهیونیستی با برخورداری از ساختار و زیربنای اقتصادی پیشرفته و برتری نسبت به کشورهای عرب و غیرعرب در زمینه‌های صنعت و کشاورزی و ارتباط با اقتصاد جهانی به ویژه با آمریکا و سرمایه‌داران یهودی، سازمان‌های بازرگانی و وسایل تبلیغاتی، دست برتر را در تعاملات اقتصادی منطقه در بستر خاورمیانه جدید داراست. در واقع از اهداف رژیم صهیونیستی در نظام خاورمیانه جدید، گسترش و توسعه داد و ستدهای تجاری و بازرگانی با کشورهای منطقه با هدف سلطه اقتصادی است تا از نظر اقتصادی مفهوم رژیم صهیونیستی بزرگ و اندیشه نیل تا فرات تحقق یابد. به نظر می‌رسد در خاورمیانه جدید، رژیم صهیونیستی در پی آن است تا شریان‌های حیات اقتصادی اعراب، آب، نفت، فرهنگ و جهانگردی را به اقتصاد خود پیوند زند و در این راستا با توجه به ظرفیت‌های منطقه خاورمیانه، این رژیم در محورهای جهانگردی، منابع آب منطقه و هژمونی فرهنگی، اهداف و نیات خاصی را دنبال می‌کند.

رژیم صهیونیستی یک نظام سیاسی محسوب می‌شود که فرایند «امنیتی کردن» جامعه، دولت، منطقه و سیاست بین‌الملل را ادامه می‌دهد. این امر بخشی از ذات ادراکی، ساختاری و کارکردی نظام سیاسی رژیم صهیونیستی است. هرگاه موضوع و فرایند امنیتی شدن جامعه و حکومت در دستور کار قرار گیرد، دلالت بر این دارد که چه بسا ما از هر تهدید ساده‌ای،

یک تحلیل امنیتی بیرون آورده است. بدین ترتیب، تهدیدات را - ولو ساده و پیش پا افتاده - تا سطح ملی تهدید امنیتی بالا می‌بریم. چنین رویکردی به منزله آن است که رژیم صهیونیستی همواره تلاش دارد تا فضای محیط منطقه‌ای را بر اساس شاخص‌های تهدید، مورد ارزیابی قرار دهد. تبیین تهدیدات بی‌پایان، زیرساخت هستی‌شناسانه اندیشه سیاسی و امنیتی رژیم صهیونیستی در برخورد با موضوعات و مفاهیم پیرامونی محسوب می‌شود (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۶۵).

تحلیلگران موضوعات راهبردی و امنیتی رژیم صهیونیستی در مطالعات خود به این جمع‌بندی رسیدند که هرگونه تغییر دیدگاه‌های امنیتی رژیم صهیونیستی، تابعی از شرایط محیطی بوده و در عوامل هستی‌شناسانه امنیت در رژیم صهیونیستی تغییری ایجاد نمی‌شود. نشانه‌های کنش امنیتی در شکل سنتی تنها به بعدی واحد (یعنی ملاحظات نظامی) قائل بودند و ظهور دیدگاه‌های «فراستنی» ای که بر چندبعدی بودن مقوله امنیت تاکید می‌شود، در نگاه سنتی مورد توجه قرار نمی‌گرفت. رویکرد جدید بر ضرورت کاربرد چندین مؤلفه در شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی تاکید دارد (ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۶۶).

نشانه‌های استراتژی امنیتی رژیم صهیونیستی را می‌توان در فضای سنتی و مدرن مورد ملاحظه قرار داد. شاخص‌های امنیتی مدرن و فراستنی اگر چه از حیث تحلیل علمی- کاربردی، اقدامی ارزنده و مثبت ارزیابی می‌شوند، اما به گفته «باری بوزان» در بردارنده یک آسیب جدی خواهد بود که بوزان از آن به «امنیتی شدن» جامعه یاد کرده است. زمانی که شکل‌بندی جامعه و دولت، ماهیت امنیتی پیدا می‌کند؛ در آن شرایط هرگونه راهبرد دفاعی و امنیتی در فضای سکتاریستی و گتویی مورد توجه قرار می‌گیرد. به همین دلیل هم «بوزان» و هم «اولی ویور» به عنوان معماران این نظریه، بر «غیرامنیتی کردن» پدیده‌ها تاکید داشته و آن را تنها راه حل مناسب برای تأمین صلح در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی ارزیابی می‌کنند. این مفهوم که برای نخستین بار از سوی پیروان «مکتب کپنهاک» وضع و ارائه گردید، دلالت بر وضعیتی دارد که در آن، جامعه دچار آسیب‌پذیری فراگیر امنیتی شده، از ناحیه هر رفتار یا سیاست غیرمتعارفی احساس «ناامنی در سطح ملی» می‌کند. جوامعی از این قبیل در بستر تاریخ نشان داده‌اند که در درجه نخست، درک صحیح و کاملی از محیط پیرامونی خود

ندارند، دوم این که به برنامه‌های افراطی، اقبال بسیار زیادی دارند که در مجموع، به رادیکالیزه شدن فضای امنیتی در هر نقطه‌ای که کارگزاران امنیتی رژیم صهیونیستی حضور داشته باشند، منجر می‌شود (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۱۲۹).

نظریه پردازان موضوعات امنیت رژیم صهیونیستی نیز بر چگونگی و شرایط شکل‌گیری رژیم صهیونیستی تاکید دارند. دولتی که در بحران و جنگ تولد می‌یابد، دارای رویکرد امنیتی بوده و از تمام ابزارهای خود برای برطرف‌سازی دغدغه‌های امنیتی استفاده می‌کند. مطابق تحلیل «اریان»، رژیم صهیونیستی در فضای بین «جنگ» و «صلح» قرار دارد. کشورهایی که در چنین شرایطی ظهور می‌یابند، عموماً دارای نگرش قطبی خواهند بود. احساس ناامنی و گرایش به هر سو می‌تواند نتیجه‌ای منفی در ذهنیت امنیتی به دنبال داشته باشد. به عبارت دیگر، امنیت را در وجود سهمی از ناامنی درک و فهم می‌کند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۱).

گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی مبتنی بر سیاست‌های امنیتی، خشن، جنگ‌طلبانه و توسعه‌طلبانه می‌باشد. اما یکی از نقاط ضعف عمده رژیم صهیونیستی، کمی عمق استراتژیک طبیعی و داشتن مرزهای آسیب‌پذیر و طولانی با همسایگان نه چندان دوست است. بنابراین در همان آغاز صهیونیست‌ها تصمیم گرفتند که اگر جنگی به وقوع بپیوندد، این جنگ باید در قلمرو دشمن باشد. در نتیجه عملیات جنگی رژیم صهیونیستی بر مبنای تاکید بر اقدامات انتقام‌جویانه، پیشگیرانه و غافلگیرانه استوار است. توجه بیش از حد به امنیت، احساس اکثر صهیونیست‌ها است که همیشه خود را در محاصره دشمن می‌بینند. از اوایل دهه ۱۹۵۰ در گفتمان سیاست خارجی خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی، سه عنصر تعیین‌کننده همچنان پابرجا بوده است که عبارتند از:

۱- نابرابری در منابع ملی اعراب و رژیم صهیونیستی به ویژه از لحاظ قلمرو، نیروی انسانی و درآمد ملی، مانع از پایان دادن درگیری از راه نظامی توسط رژیم صهیونیستی است. بنابراین رژیم صهیونیستی باید کشور حافظ وضع موجود سیاسی و قلمرواش باشد و هدف اصلی رژیم صهیونیستی دفاع در برابر جهان عرب و اسلام باشد.

۲- جدی‌ترین تهدید علیه بقای رژیم صهیونیستی حمله غافلگیرانه و هماهنگ شده اعراب

است؛ رژیم صهیونیستی همواره باید نظامی که براساس آن دال‌های دیگری از جمله، برتری نظامی و تسلیحاتی، پیشدستی، نظامی‌گری، غافلگیری، تهاجم در چارچوب حملات برق‌آسا و کوتاه‌مدت، زور، منازعه و تهدید همسایه‌ها و دشمنی با دول عرب و بعضی دول غیریهود منطقه خاورمیانه یعنی ایران، دوستی با کشورهای غربی، طرفداری از تمدن غرب، اتحاد استراتژیک با آمریکا، و توسعه‌طلبی مفصل‌بندی شده‌اند (رنجبر، ۱۳۸۸: ۲۱۰).

باید اذعان کرد به علت همزاد بودن تهدیدات نظامی خارجی علیه رژیم صهیونیستی، موجودیت و امنیت این کشور پیوسته در معرض خطر قرار گرفته است. آنچنان که گذشت، رژیم صهیونیستی با اشغال سرزمینی، خشونت و نیروی نظامی تأسیس شد، بر این اساس، کشورهای عربی همسایه نه تنها آن را به رسمیت نشناختند بلکه درصدد نابودی و محو آن برآمدند. به همین دلایل گفتمان امنیتی رژیم صهیونیستی از ماهیتی نظامی و معطوف به تهدیدهای نظامی دشمنان و اغیار برخوردار بوده است. بنابراین، رژیم صهیونیستی تلاش کرده است با بکارگیری شیوه‌ها و ابزارهای نظامی و در رأس آن جنگ و یا تهدید به جنگ این تهدیدها را خنثی کند.

در گفتمان امنیتی یک مسأله بزرگ جلوه داده می‌شود و به منزله بالاترین اولویت عرضه می‌شود و با اطلاق واژه امنیت بر آن، دولت ادعا می‌کند برای برخورد با آن نیاز و حق به کارگیری ابزارهای فرامعمولی دارد، رژیم صهیونیستی نیز از همین تاکتیک تاکنون علیه دشمنانش بهره گرفته است. بطور سنتی تهدید نظامی در کانون نگرش کشورها قرار دارد. اهمیت تهدیدهای نظامی در آن است که این تهدیدها می‌تواند امنیت و بقای کشورها را به طور اساسی به مخاطره اندازد. تهدیدات نظامی رژیم صهیونیستی می‌تواند عامل مهمی در تهدید امنیت ملی ایران قلمداد شود. آنچه مسلم است انگیزه اصلی رژیم صهیونیستی از افزایش قدرت نظامی‌اش با حمایت آمریکا، ترس دائمی و احساس ناامنی است. علت عمده این تهدید نظامی علیه جمهوری اسلامی ایران ناشی از تقابل ایدئولوژیکی و فکری است که باید عنوان نمود این تقابل دائمی است. بر این اساس جنگ بین ایران و رژیم صهیونیستی و خصومت آنها با هم، در حقیقت جنگ بین دو آرمانگرایی متعارض است (حاج یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

نتیجه‌گیری

آنچه که در این پژوهش با توجه بر نظریه کپنهاگ مطرح شد، استراتژی امنیتی روسیه و رژیم صهیونیستی در منطقه خاورمیانه بوده است که دو کشور جمهوری اسلامی ایران و سوریه نقش اساسی در این موضع دارد. رژیم صهیونیستی از جمله کشورهایی است که تعامل نسبتاً خوبی با روسیه دارد؛ بطوری که به عقیده برخی از تحلیلگران ایرانی و خارجی همین موضوع به عنوان یکی از موانع کلیدی برای ارتقای روابط ایران و روسیه به سطح همکاری و شراکت استراتژیک و یا اتحاد راهبردی محسوب می‌شود. در واقع، فارغ از انگیزه‌ها و عواملی که رژیم صهیونیستی و روسیه را برای تعامل بیشتر به هم نزدیک می‌نماید، سطح مناسبات فعلی بخصوص در سطوح عالی دیپلماتیک بیانگر وجود سطحی از روابط قابل تأمل است؛ به بیانی واضح‌تر، دیدارهای مکرر نتانیاهو و پوتین، مدتی است که در برخی محافل سیاسی جهان، بهانه‌ای برای شکل‌گیری فرضیه جایگزینی روسیه به جای ایالات متحده آمریکا به عنوان شریک راهبردی رژیم صهیونیستی در رابطه با مسائل منطقه‌ای شده است. در حال حاضر پیش‌بینی درباره محتوای دقیق شراکت روسیه - رژیم صهیونیستی دشوار است، اما مسلم است که این امر دارای ظرفیت زیادی بوده و در هر دو طرف، انگیزه جدی برای آن وجود دارد. در هر صورت، آنگونه که تجربه اتحاد جماهیر شوروی نیز نشان می‌دهد، اگر مسکو بخواهد سیاست فعالی در خاورمیانه داشته باشد، چنین چیزی بدون تعامل با رژیم صهیونیستی شدنی نیست.

به طور اخص سیاست رژیم صهیونیستی در قبال روسیه از اوایل دهه نود عبارت است از کمرنگ کردن حمایت این کشور از ایران و سوریه؛ روسیه به عنوان وارث شوروی در صدد برآمده است تا سیاست‌های به اصطلاح مستقلی از غرب (با محوریت آمریکا) در خاورمیانه اتخاذ کند. پیامد چنین سیاستی در بحران فلسطین به منزله مخالفت روسیه با سیاست‌های توسعه طلبانه رژیم صهیونیستی علیه فلسطینیان، سوریه و ایران می‌باشد. وجود یهودیان در روسیه نیز نتوانسته است موجب گرمی روابط رژیم صهیونیستی و روسیه شود. بلکه حتی وجود یهودیان ثروتمند در اوکراین و روسیه با جهت‌گیری‌های خاص سیاسی، بعضاً موجب تیرگی روابط طرفین شده است. با توجه به سیاست‌های روسیه در قبال بحران‌ها و کشورهای خاورمیانه، رژیم صهیونیستی تمایل داشته با این کشور در مورد تأثیرگذاری بر روند صلح همچون اتحادیه اروپا رفتار کند، یعنی تلاش در راستای محدودسازی نفوذ روسیه در خاورمیانه؛ به بیان دیگر رژیم صهیونیستی در قبال روسیه در صدد اتخاذ سیاست‌های سلبی و نه ایجابی است.

بی‌گمان، تحولات خاورمیانه به دلیل حضور رژیم صهیونیستی و امنیت این کشور در کنار عامل نفت باعث می‌شود تا این منطقه برای ایالات متحده اهمیت بسزایی داشته باشد. از آنجا که امریکا، دفاع از رژیم صهیونیستی را رسالت خود می‌داند، حضور پررنگ و تأثیرگذار در منطقه نیز جزء سیاست‌های واشنگتن می‌باشد و از آنجا که دولت ترامپ برای انجام این رسالت (حمایت از رژیم صهیونیستی) تعهد بیشتری دارند، لزوم حضور و نفوذ امریکا در خاورمیانه برای حمایت این کشور بیشتر احساس می‌شود؛ موضوعی که حادثه ۱۱ سپتامبر، شکست بیداری اسلامی در مصر و بحران سوریه و داعش فرصت مناسبی را برای انجام آن فراهم آورد. بدین ترتیب، باید یادآور شد که احتمال می‌رود در کنار عوامل دیگر، عامل رژیم صهیونیستی و منافع این رژیم نیز در حمله به عراق و بحران سوریه بی‌تأثیر نبوده باشد.

از منظر مکتب کپنهاگ روسیه سعی می‌کند برای خود یک بلوک قدرت در خاورمیانه تشکیل دهد. با توجه به آنکه روس‌ها در پی نظم جهانی چندقطبی هستند، لذا همکاری نظامی - امنیتی با کشورهای ایران، ترکیه و عربستان سعودی در منطقه خاورمیانه را با اهمیت تلقی می‌کنند. بر این اساس رویارویی با یکجانبه‌گرایی آمریکا و دستیابی به نقش بین‌المللی به عنوان قدرت جهانی از جمله مهمترین اهداف سیاسی - امنیتی روسیه در منطقه خاورمیانه محسوب می‌شوند. در این راستا از یک سو سیاست افزایش روابط خارجی با کشورهای معارض امریکا در منطقه پیگیری خواهد شد و از سوی دیگر برقراری رابطه نزدیک با کشورهایی که همیشه جزء شرکای آمریکا بوده‌اند، در دستور کار قرار خواهد گرفت. در این رهیافت امنیتی، روسیه نگران گسترش اسلام رادیکال در منطقه خاورمیانه است. خطر گسترش تروریسم، افراط‌گرایی مذهبی و حضور گروه‌هایی نظیر القاعده، طالبان و داعش می‌تواند به جدایی‌طلبی برخی از جمهوریها و مناطقی نظیر چین دامن بزند. علاوه بر این، روسیه از لحاظ امنیتی، به شدت نگران گسترش تسلیحات اتمی در منطقه خاورمیانه است. در ابعاد اقتصادی نیز با توجه به اینکه روسیه یکی از صادرکنندگان نفت و گاز محسوب می‌شود، لذا ملاحظات دربارۀ کشورهای منطقه دارد و بعضاً آنها را به عنوان رقیب خود نیز می‌نگرد. علاوه بر این روسیه در بسیاری از موارد به خاطر کنترل بازار و قیمت‌ها ناچار به همکاری و هماهنگی با بزرگترین تولیدکنندگان انرژی در منطقه نیز می‌باشد. از سوی دیگر گسترش روابط اقتصادی با کشورهای خاورمیانه به خصوص در حوزه انرژی و صدور تسلیحات و جنگ‌افزار، نقش مهمی در رهیافت اقتصادی روسیه نسبت به خاورمیانه دارند. در این راستا روسیه قصد دارد از کاهش نفوذ آمریکا در میان کشورهای جهان و افزایش قدرت اقتصادی خود استفاده کند و نقشی کلیدی در بخش‌های حساس اقتصاد کشورهای خاورمیانه بر عهده گیرد. نباید از یاد برد که روسیه

با وجود همه مشکلاتی که دارد، قدرتی است که هرگز از آرزوی احیای نفوذ خود در خاورمیانه دست نخواهد کشید. روسیه در صدد برقراری صلح در منطقه است و از آنجا که از نظر جغرافیایی به کشورهای خاورمیانه و حوزه خلیج فارس نزدیکی زیادی دارد، می‌تواند با افزایش همکاری‌ها از یک سو؛ منافع و امنیت ملی خود را تأمین نماید و از سوی دیگر به بازیگری قدرتمند و مؤثر در منطقه خاورمیانه مبدل گردد.

خاورمیانه از قابلیت بالایی در برداشت‌های منفی نسبت به توسعه توان نظامی برخوردار است از این رو رژیم صهیونیستی با توجه به ادله آشکاری چون تعارضات ایدئولوژیک و منفعتی به قدرت‌یابی کشورهای چون ایران به دیده دشمنی نگریسته است. شکی نیست که یکی از اهداف اصلی ایران در اصرار بر برخورداری از انرژی هسته‌ای کسب قابلیت موازنه هسته‌ای با رژیم صهیونیستی است درست بر اساس برداشت‌های منفی‌ای که نسبت به توان هسته‌ای رژیم صهیونیستی دارد. از سویی دیگر با عنایت بر دگرترین مسلط نظامی رژیم صهیونیستی یعنی تئوری جنگ پیشگیرانه، این وضع پیچیده‌تر نیز خواهد گردید. در تئوری جنگ پیشگیرانه صرف وجود تصور از تهدید، به استفاده از نیروی نظامی مشروعیت می‌بخشد. افزایش تنش‌های اخیر میان نیروهای منطقه‌ای خاورمیانه با محوریت رژیم صهیونیستی، تأیید دیگری بر وضعیت خاکستری امنیت در خاورمیانه می‌باشد و نشانگر آن است که قدرت‌طلبی و امنیت‌شناسی کشورهای منطقه‌ای هنوز هم متأثر از ایده‌های نظریات کپنهاگ نسبت به مفاهیم قدرت و امنیت است. در خاورمیانه دومینوی سرایت بحران به حدی بالاست که از درگیری دو نیروی متعارض، متعاقباً یک بحران فراگیر منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای حاصل می‌شود. مهم‌ترین شاخصه این وضعیت وجود مفهوم امنیتی است که اصطلاحاً بدان معمای امنیت اطلاق می‌شود. در این وضعیت نخبگان سیاسی با معادلات و چستان‌های متعددی مبتنی بر کیفیت مناسبات و تحرکات خارجی و حتی تحولات داخلی نیروهای منطقه‌ای دارند و مستمراً در صدد ارزیابی میزان قدرتمندی همسایگان خویش و نیروهای درون منطقه‌ای می‌باشند و از آن تفسیری مستقیم در ارتباط با امنیت خود دارند.

روسیه آمریکا را مسئول وضعیت فعلی در خاورمیانه می‌داند و دخالت‌های غرب در لیبی و عراق را فاجعه‌ای برای منطقه ارزیابی می‌کند. انقلاب‌های مخملی در کشورهای شوروی سابق موجب شد تا روس‌ها برای احیای نقش خود در خاورمیانه تلاش کنند. برای تحقق این امر روس‌ها زیرکانه از آمریکا هزینه کردند. شکست سیاست آمریکا در افغانستان و عراق به بازگشت روس‌ها به منطقه کمک کرد. در واقع نفوذ رو به رشد مسکو در منطقه بازتاب ضعف آمریکا در مقایسه با حجم قدرتش می‌باشد. روسیه با فروکش کردن بحران سوریه به دنبال تثبیت سهم خود در این کشور که

پنجره اصلی ورود مسکو به منطقه محسوب می شود، است. شکست بیداری اسلامی در مصر، فروکش کردن تحرکات گروههای تکفیری و داعش به تقویت نفوذ مسکو در منطقه کمک کرده است. اما علی رغم این تحولات منطقه همچنان در حالت عدم تعادل بسر می برد و بازگشت ثبات و امنیت و تعادل ساختاری و امنیتی به آن مدت زمان زیادی طول خواهد کشید. فروپاشی حاکمیت در لیبی و یمن، رقابت کنشگران در سوریه، تداوم بحران سیاسی و امنیتی در عراق، شکننده بودن اوضاع لبنان و دست و پنجه نرم کردن ترکیه با بحران اقتصادی، مانع از تثبیت موقعیت و جایگاه سنتی روسیه در منطقه می شود.

منابع

۱. فارسی

- عبداء... خانی، علی، (۱۳۸۹)، *نظریه‌های امنیت*، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- قاسمی، حاکم، (۱۳۸۰)، بحران امنیتی دائمی اسرائیل و پیامدهای آن، رساله دکتری، دانشگاه تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- نصری، قدیر، (۱۳۸۴)، تأملی روش‌شناختی بر مکتب بافتار منطقه‌ای امنیت، تهران: مطالعات راهبردی.
- مقصود، رنجبر (۱۳۸۸)، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی
- حاج یوسفی، امیرمحمد، (۱۳۸۲)، «سیاست خارجی ایران در قبال اسرائیل»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال اول، بهار، شماره ۳۳.
- طباطبایی، محمدجواد، (۱۳۹۳)، «تحول مفهوم امنیت در ناتو پس از جنگ سرد بر اساس مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن*، سال پنجم، زمستان، شماره چهاردهم: ۱۹-۳۴.
- قاسمی، حاکم، (۱۳۹۲)، «ماهیت تصنعی و تحمیلی دولت اسرائیل عامل بحران امنیت دایمی این کشور»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، سال پنجم، زمستان، شماره ۱: ۷۲-۹۸.
- کرمی، جهانگیر، (۱۳۷۶)، «استراتژی نظامی و برنامه‌های تسلیحاتی اسرائیل»، *مجله سیاست دفاعی*، سال پنجم، تابستان، شماره ۲: ۳۳-۶۵.
- ابراهیمی، نبی ا...، (۱۳۸۶)، «تأملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۲۱، تابستان، شماره ۲: ۵۱-۷۸.

۲. عربی

- الاستراتیجیه الروسيه فی الشرق الاوسط: اندیشکده آمریکایی رند
- روسيا فی الشرق الاوسط ، هل هناك مرحله نهائيه ؟ اندیشکده واشنگتن

۳. انگلیسی

- Zvi Magen and vitary Naumkin (2013), *Russia and Israel in the changing Middle East*, Conference proceedings, Memorandum No, 129, inss, Occupied Palestine

آینده مقاومت و نقش آن در پرتو تنش میان ایران و آمریکا*

عدنان ابوعامر^۱

چکیده

در حالی که تنش امنیتی در منطقه، بویژه میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران روبه افزایش است، تمامی نگرش‌ها به سوی نقش مقاومت فلسطین در این رویارویی است که به صورت بیانات و اظهار نظره‌های سیاسی و رسانه‌ای، تحریم‌های اقتصادی و چه بسا احتمال جنگ نظامی بین تهران و واشنگتن و یا همپیمانان آن‌ها نمود پیدا می‌کند. ایران معتقد است که حمایت این کشور از مقاومت مسلحانه فلسطین، ناگهانی و یا مرتبط به تحقق برنامه‌های منطقه‌ای آنی و زودگذر نیست، بلکه ریشه در تاریخ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ داشته و با پیروزی انقلاب اسلامی شاهد افزایش حمایت‌های سیاسی و رسانه‌ای بوده و امام خمینی «ره» اولین رهبر انقلاب اسلامی، سفارت رژیم صهیونیستی در زمان شاه مخلوع را به سفارت فلسطین تغییر داد و در سال‌های اول انقلاب، روابط مستحکمی با یاسر عرفات رهبر فقید فلسطین داشته است. در این پژوهش ضمن اشاره به انواع حمایت‌های مادی و معنوی، نظامی و تسلیحاتی، سیاسی، رسانه‌ای و تبلیغاتی جمهوری اسلامی از ملت مقاوم فلسطین، به روابط میان ایران و جنبش‌های حماس، جهاد اسلامی و سایر گروه‌های مقاومت فلسطین پرداخته و آن را در امتداد کشورهای محور مقاومت شامل جمهوری اسلامی ایران، سوریه و لبنان به عنوان پشتیبان و حامی این گروه‌ها قلمداد نموده و سرنوشت همه این کشورها را به یکدیگر مرتبط دانسته است. گروه‌های مقاومت فلسطین بطور عموم و جنبش حماس بطور خاص همواره اعلام نموده که روابط ویژه‌ای با ایران دارند زیرا دشمن مشترک آنان رژیم صهیونیستی است و راهبرد ما مقابله و رویارویی با رژیم صهیونیستی است. رژیم صهیونیستی دشمن مشترک ماست و ایران حمایت‌های خود را از مساله فلسطین متوقف ننموده و آخرین آن راهپیمایی‌های بازگشت در غزه است. طرفین به مشارکت راهبردی در سرنوشت خود دست یافته‌اند.

واژگان کلیدی: مقاومت فلسطین، محور مقاومت، راهبرد «توحید و یکپارچگی جبهه‌ها»، معامله قرن

* ترجمه مقاله مستقبل ودور المقاومة الفلسطينية فی ضوء التوتر الإيراني الأمريكي
۱. رئیس بخش علوم سیاسی دانشگاه الامه غزه در فلسطین (adaban2018@gmail.com)

مقدمه

در حالی که تنش‌های امنیتی در منطقه بویژه میان ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران رو به فزونی است، تمامی نگرش‌ها به سوی نقش مقاومت فلسطین در این رویارویی است که می‌تواند به صورت بیانات و اظهارنظرهای سیاسی و رسانه‌ای، تحریم‌های اقتصادی و چه بسا احتمال جنگ نظامی بین تهران و واشنگتن و یا همپیمانان آن‌ها نمود پیدا می‌کند.

ایران معتقد است که حمایت از جنبش‌های مقاومت مسلحانه فلسطین، ناگهانی و یا مرتبط به تحقق برنامه‌های منطقه‌ای آنی و زودگذر نیست، بلکه ریشه در تاریخ و قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ داشته و با پیروزی انقلاب اسلامی شاهد افزایش حمایت‌های سیاسی و رسانه‌ای بوده و امام خمینی (ره) اولین رهبر انقلاب اسلامی، سفارت رژیم صهیونیستی در زمان شاه مخلوع را به سفارت فلسطین تغییر داد و در سالهای اول انقلاب، روابط مستحکمی با یاسر عرفات رهبر فقید فلسطین داشته است.

حمایت ایران از مقاومت فلسطین

با ظهور جنبش‌های مسلحانه فلسطینی، بویژه جنبش‌هایی با ماهیت اسلامی، عقیدتی و ایدئولوژیک، ایران انواع حمایت‌های خود را از این جنبش‌ها آغاز کرد و این امر تاکید می‌کند که ایران نمی‌خواهد از جایگاه پیشرو خود در خاورمیانه عقب‌نشینی کند، از این رو حمایت‌های خود از گروه‌های مسلح فلسطینی را به اشکال زیر ادامه داد:

۱. حمایت مالی

حقایق میدانی و نیز گزارشات امنیتی رژیم صهیونیستی و غربی و ارزیابی‌های عربی و فلسطینی حاکی از آن است که تهران با تعیین بودجه ثابت سالانه، حامی اصلی جنبش‌های حماس و جهاد اسلامی فلسطین بوده و علاوه بر آن در شرایط ویژه مبالغی را که به صدها میلیون دلار تخمین زده می‌شود، پرداخت می‌کند.

حمایت ایران از مقاومت فلسطین از دیر باز ادامه دارد و بطور دقیق‌تر از زمان آغاز انتفاضه دوم در اواخر سال ۲۰۰۰ میلادی و یا در سال ۲۰۰۳ که اتحادیه اروپا حماس را جزء سازمان‌های حامی تروریسم قلمداد کرد، بیشتر شد به خصوص پس از محاصره بین‌المللی علیه این جنبش و جلوگیری از هرگونه کمک‌رسانی به آن، که موجب محرومیت سیاسی و حمایت لجستیکی شد، بسته شدن

بسیاری از پایتخت‌های کشورها برای جنبش و تحرکات آنها و اعمال سیاست‌های «گرسنه نگهداشتن به هدف به زانو در آوردن آن» تمام این اقدامات سبب شد حماس برای حفظ بقا و تداوم پایداری و مقاومت خود، درب‌های دیگری مثل ایران را بکوبد. روابط ایران با جنبش حماس به دنبال پیروزی این جنبش در انتخابات قانونگذاری سال ۲۰۰۶ و تشکیل دهمین دولت فلسطینی به ریاست اسماعیل هنیه، رئیس کنونی جنبش، و تحریم‌های بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی علیه آن رو به فزونی گذاشت.

۲. حمایت نظامی و تسلیحاتی

علیرغم اینکه ایران همواره سعی داشته بر حمایت‌های نظامی و اجرایی خود به سازمان‌های مقاومت فلسطینی سرپوش گذارد و یا آن را انکار کند و کمک‌های خود را سیاسی، رسانه‌ای و انسانی نشان دهد ولی حقایق بصورت قاطعانه چنین انکاری را تکذیب می‌کند چرا که این حقایق مبتنی بر پایگاه گسترده‌ای از اطلاعات موجود مشتمل بر حمایت آموزشی مبارزه صدها تن از مسلحین فلسطینی در چارچوب «سپاه پاسداران ایران» و در اختیار گذاردن تعداد زیادی موشک که روی شهرک‌های یهودی‌نشین پرتاب می‌شود، بوده است.

«سپاه قدس» در راستای تأمین ساخت موشک‌های پیشرفته‌ای چون تفنگ‌های تک‌تیرانداز، سلاح‌های اتوماتیک و سکویهای پرتاب، توانمندی ایجاد ترکیب مواد منفجره ضدزره، ساخت و استفاده از فناوری بسته‌های انفجاری هوشمند را دارد بنابراین سعی می‌کند به منظور ایجاد عمق راهبردی به مقاومت فلسطین، این حمایت‌های نظامی را در اختیار آنان قرار دهد.

بسیاری از اظهار نظرهای گویای رضایت ایران از توانمندی گروه‌های فلسطینی در مقابله با رژیم صهیونیستی است. ایران پس از کمک به ساخت زرادخانه موشکی مشتمل بر هزاران موشک با برد کوتاه، متوسط و دوربرد و ارائه توانمندی بسیار با قدرت بالا به این گروه‌ها و امکان ایجاد بحران منطقه‌ای، توانسته این گروه‌ها را از «سازمان‌های دردسر ساز به گروه‌های خطر راهبردی» تغییر دهد و به جایگاهی رسانده که در جنگ اخیر رژیم صهیونیستی علیه غزه در تابستان سال ۲۰۱۴ تبلور یافت.

با نگاهی به شرایط میدانی و پوشش خبری و رسانه‌ای، می‌توان کمک‌های نظامی ایران به گروه‌های مقاومت فلسطین را در موارد ذیل بیان کرد:

الف: آموزش صدها تن از فعالان با انواع وسایل و روش‌های مبارزه و رزمی؛

ب: انتقال وسایل رزمی از جمله موشک‌هایی با برد ۴۰ تا ۵۰ کیلومتر که به سوی شهرک‌های

۱۲۲ فصلنامه گفت‌مان راهبردی فلسطین

یهودی‌نشین مثل بئر السبع و اُسدود و اخیراً موشکی با برد ۶۰ کیلومتر که به طرف تل‌آویو پرتاب شد؛

پ: تربیت و انتقال فناوری علوم، فنون و مهارت‌های تکنولوژیکی - کاربردی، جهت بهره‌برداری از آن در تولید و توسعه ادوات جنگی که در اختیار دارند، از جمله افزایش توان انهدامی بسته‌های انفجاری که در جاده‌ها و گذرگاه‌ها کاربرد دارد و توسعه تنوع موشک‌هایی که به سوی مناطق رژیم صهیونیستی پرتاب می‌شود؛

ت: بهبود توانمندی عملیات ضد رژیم صهیونیستی و تقویت بنیه زیرساخت‌های نظامی در غزه؛
ث: افزایش سطح خودباوری گروه‌های فلسطینی و افزایش توانمندی آنها جهت رویارویی با رژیم صهیونیستی در آینده با هدف تسلط فعالان از طریق آموزش‌های جنگی و با توجه به اینکه بخشی از آنها وظیفه جنگی دارند و برخی دیگر در «واحد رهگیری» فعالیت دارند؛
ج: انجام تمریناتی در زمینه‌های تاکتیکی که بتواند آنها را در رزم میدانی متمایز کند و نیز کیفیت بهره‌گیری از ادوات و وسایل جنگی، به گونه‌ای که در زمان بازگشت به غزه مهارت‌های لازم را در زمینه‌های فناوری پیشرفته و پرتاب موشک و نیز استفاده از بسته‌های انفجاری، تک‌تیراندازی و سایر تکنیک‌ها فراگرفته‌اند.

۳. حمایت سیاسی و معنوی

ادبیات سیاسی ایران همواره مبتنی بر توجیه ارسال پیام‌های حمایت و پشتیبانی از مسأله فلسطین و محکومیت و مخالفت با هر گونه سرکوب و محاصره تحمیلی علیه فلسطینیان در نوار غزه بوده است. سیاست ایران در قبال تجاوزات رژیم صهیونیستی علیه مقاومت فلسطین در موارد زیر مطرح شده است:

الف: محکومیت شدید این جنگ‌ها در عرصه‌های سیاسی، دیپلماتیک، رسانه‌ای و مردمی؛
ب: حمله گسترده و شدید علیه سیاست‌های «رژیم صهیونیستی» همراه با تاکید بر نزدیک بودن نابودی این رژیم؛

پ: مخالفت با مورد تحمیل قرار دادن مسئولیت آغاز جنگ به مقاومت فلسطین و دعوت زودهنگام به شنیدن اظهارات مقاومت فلسطین در محافل بین‌الملل و مخالفت با فقدان مشروعیت وجود مقاومت به عنوان جنبش‌های مقاومت و جلوگیری از اخراج آن از بازی سیاسی و شکستن محاصره سیاسی علیه آن؛

ت: کمک به درخواست‌های پایان محاصره، گشایش گذرگاه‌ها و پشتیبانی از آتش‌بس با ارتش

رژیم صهیونیستی؛

ث: تحرکات دیپلماتیک همزمان با خویشتنداری و توجه به اعلام کمک کامل به جنبش‌های مقاومت از طریق تمامی راه‌های ممکن.

مواضع ایران در حمایت از مقاومت فلسطین همراه با سیاست‌های خصمانه این کشور در قبال «رژیم صهیونیستی» بوده که در اظهارات مقامات عالیرتبه سیاسی و دینی و تحرکات حمایتی مردم متجلی شده است. بنابر این ایران همواره سعی نموده مواضع خود را با مقاومت فلسطین هماهنگ کند و سیاست خود را از طریق سفرهای مکرر دوره‌ای فعال نماید.

۴. حمایت رسانه‌ای و تبلیغاتی

حمایت رسانه‌ای ایران از مقاومت فلسطین ابعاد گسترده‌ای داشته و بخش زیادی از پخش تلویزیونی و صفحات روزنامه‌ها را به این موضوع اختصاص داده است. این امر سبب شد «رژیم صهیونیستی» با این مدعا که گروه‌های فلسطینی سعی دارند روابط خود با ایران را «نهادینه» کنند و جهت کنترل اوضاع در اراضی فلسطین در قبال این حمایت‌ها و انتقال محور ایران به منطقه، حجم تحریک علیه گروه‌های مقاومت را افزایش داد.

بخش‌های مختلف فلسطین به این نوع حمایت ایران به عنوان یکی از منابع کمک که می‌توان روی آن حساب باز کرد و بر اساس نگرش راهبردی در مقابله با تهدیدات و خطرات شدیدی که حول مساله فلسطین را فرا گرفته، می‌نگرند. ولی مقاومت فلسطین روابط با ایران را با هدف تاکید بر حضور خود در صحنه‌های عربی و منطقه‌ای و کسب اطلاع از دیدگاه‌های آنها و گشایش سیاسی و رسانه‌ای و تأمین ابعاد جغرافیایی جدید برای تحرکات سیاسی خود پس از بسته شدن بسیاری از پایتخت‌های کشورها پیگیری می‌کند.

رهبران مقاومت در اظهارات مکرر خود در این نداشتند که بگویند: «رژیم صهیونیستی در اشتباه است اگر گمان می‌کند که مردم فلسطین در این نبرد تنها هستند، زیرا فلسطین بخشی از امت اسلامی است و ایران عمق راهبردی آن است». گروه‌های مقاومت بارها از ایران بخاطر حمایتی که از فلسطینیان داشتند و به این اعتبار که موجب افتخار و عزت مسلمانان است و باعث تقویت «مقاومت فلسطین» شده است، تشکر و قدردانی نموده‌اند.

از سوی دیگر بر طبق اظهارات رهبران ایران مردم این کشور از ارائه هرگونه کمک به فلسطینیان در غزه دریغ نمی‌ورزند و خواستار تداوم حمایت از سازمان‌های مقاومت تا «آزادی فلسطین» شده‌اند، بنابراین نزدیک و یا دور شدن از اصل حق مقاومت، بیانگر «پارامتر» سیاسی است که

گروه‌های فلسطینی حجم روابط خود با ایران را بر آن استوار می‌دانند و می‌توان شکل آینده روابط را بر اساس همین منوال ارزیابی کرد.

اوجگیری آمریکا و رژیم صهیونیستی علیه ایران

زمان تهیه این پژوهش حجم تهدیدات ایرانی، آمریکایی و رژیم صهیونیستی به صورت قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و به مقاومت فلسطین رسیده تا جائیکه برخی از گروه‌ها اشاره داشته‌اند که در صورت بروز هرگونه تجاوزی از سوی هر طرفی علیه ایران کل محور مقاومت آماده پاسخگویی به آن است.

انستیتو پژوهش‌های امنیت ملی رژیم صهیونیستی وابسته به دانشگاه تل‌آویو با صدور ارزیابی راهبردی خود اظهار می‌دارد احتمال زیادی وجود دارد که درگیری‌های نظامی بین «رژیم صهیونیستی» و ایران، حزب الله و فلسطینیان به‌راه افتد زیرا اکثر جبهه‌های پیرامونی رژیم صهیونیستی در انتظار انفجار است و تنها در انتظار صاعقه و یا جرقه‌ای است که آن را شعله‌ور کند. رژیم صهیونیستی معتقد است در صورت بروز چنین سناریویی مبتنی بر فرضیه رویارویی نظامی فراگیر، این رژیم در مقابل یک جبهه واحد نخواهد بود بلکه خود را در مقابل «جنگ کل مجموعه»، یعنی ایران، سوریه و حزب الله در شمال، سازمان‌های فلسطینی در جنوب و نوار غزه خواهد دید، لذا مستلزم این است که خود را برای چنین حالتی آماده کند.

در واقع چنین ارزیابی‌هایی همزمان با افزایش سطح تنش‌های بی‌سابقه از زمان ورود دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، به کاخ سفید بوده است و مجموعه سوالاتی که همزمان با این فرضیه مطرح می‌شود این‌ها است: آیا ایالات متحده حمله‌ای را علیه ایران آغاز خواهد کرد؟ آیا این جبهه‌ها با هدف سرگرم کردن «رژیم صهیونیستی» در حمله به ایران، تهاجم پیشگیرانه‌ای را آغاز خواهند کرد؟ موضع فلسطینیان در پیوستن به ایران و حزب الله چه خواهد بود؟ و موضع ایران و حزب الله در صورتی که غزه مورد تهاجم رژیم صهیونیستی قرار گیرد، چه خواهد بود؟

طی مدت اخیر؛ مواضع رژیم صهیونیستی و فلسطینی مبنی بر امکان ورود به درگیری در چند جبهه بطور فزاینده‌ای افزایش داشته است، بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی، اعلام می‌کند که «ما در آن واحد در تمامی جبهه‌ها عمل خواهیم کرد» شاید منظور وی امکان بروز جبهه‌های نظامی دیگری در غزه و یا سوریه در کمک به حزب الله در صورت رویارویی با تجاوز رژیم صهیونیستی بوده باشد.

یوفال/شتاینس وزیر انرژی رژیم صهیونیستی در خصوص «پرتاب موشک از سوی ایران به سوی رژیم صهیونیستی از طریق مقاومت فلسطین در نوار غزه و یا حزب الله لبنان» در شرایط افزایش اوضاع امنیتی با ایالات متحده هشدار داده است.

افیدور لیبرمن وزیر جنگ مستعفی نیز اعلام کرده است که «رژیم صهیونیستی در یک زمان آمادگی مقابله با چند جبهه را دارد و می‌تواند در یک زمان علیه حزب الله لبنان و حماس در غزه وارد نبرد شود».

این هشدار رژیم صهیونیستی همزمان با ارزیابی‌هایی مبتنی بر وجود هماهنگی کامل بین طرف‌های محور ایرانی در منطقه که نمود آن تدابیر سیاسی و نظامی، وجود طرح مقابله با حمله رژیم صهیونیستی و آمریکایی به ایران، در جبهه‌ای عریض و طویل و کامل از طریق توحید و یکپارچگی سه جبهه مشمل بر: غزه، لبنان و جولان و پاسخ همزمان به «رژیم صهیونیستی» از طریق اتاق عملیات مشترکی مانند آنچه در غزه وجود دارد، می‌باشد.

مقاومت فلسطین از نزدیک تحرکات رژیم صهیونیستی را در تمامی جبهه‌ها تحت نظر دارد و معتقد است که «جبهه‌ها یک مجموعه کامل بوده و نمی‌توان غزه را از لبنان و ایران جدا کرد، زیرا دشمن ما یکی است هرچند که جبهه‌ها متعدد باشد، به رژیم صهیونیستی اجازه نخواهند داد با هر جبهه‌ای به تنهایی مقابله کند» و این بیانگر ارزیابی موضع محوری است که ایران رهبری آن را برعهده دارد و می‌تواند وارد نبردی در جبهه‌های متعدد شود و زمینه را برای بحث و بررسی این سناریو باز گذاشته که آیا گروه‌های فلسطینی آمادگی لازم را برای آن دارند.

ایران حامی اصلی گروه‌های فلسطینی بشمار می‌رود، این مساله می‌تواند این کشور را قادر سازد که تصمیم بگیرد نبردی را در چند جبهه به‌راه اندازد و فلسطینیان را در برابر چالشی نسبت به پاسخ و یا رد چنین درخواستی از سوی ایران قرار دهد با علم به اینکه ارزیابی ایران از چنین مشارکتی لازمه تحقق سیاست تقاطع آتش و یکپارچه سازی جبهه‌هاست.

امروز محور ایران بار دیگر در صدد جمع‌آوری و یکپارچه سازی صفوف خود بوده و طرف‌های آن معتقدند که مشارکت یکباره در هر رویارویی و موشک باران رژیم صهیونیستی در تمامی جبهه‌ها، توجیهات اخلاقی، ملی و منافع خود را دارد زیرا ایالات متحده آمریکا پس از پایان حمله به ایران یا تجاوز «رژیم صهیونیستی» به حزب الله یا برعکس، جنگ را به غزه خواهد کشاند و یک چنین رویارویی، شکل منطقه‌ای به خود خواهد گرفت.

رژیم صهیونیستی معتقد است که ایران اوجگیری در منطقه را به نفع خود می‌داند زیرا در حال حاضر با تحریم‌های جدید آمریکا مواجه است که در حال حاضر نیز وارد مرحله اجرایی شده است و

احتمالاً به سمت آغاز رویارویی جدیدی بین حزب الله یا فلسطینیان و رژیم صهیونیستی روی آورد و در پایان آن به یک معامله منطقه‌ای- بین‌المللی دست یابد، این در حالی است که ایران امیدوار است از طریق آن سبب کاهش تحریم‌های سخت آمریکا علیه خود گردد.

با توجه به رشد روابط فلسطینیان با ایران طی ماه‌های اخیر و احتمال مشارکت آنان علیه جنگ آمریکا ضد ایران و یا تجاوز رژیم صهیونیستی به حزب الله، علیرغم حساسیت موضعشان و دشواری ارزیابی آنان، احتمالات مبنی بر آغاز جنگی در چند جبهه رو به فزونی است.

تحولات میدانی مرتبط با مساله تعدد جبهه‌های جنگ در مقابله با آمریکا و «رژیم صهیونیستی»، با موضعگیری سریع گروه‌های فلسطینی که بمباران مکرر رژیم صهیونیستی علیه پایگاه‌های نظامی ایران و محموله‌های سلاح حزب الله در داخل اراضی سوریه را محکوم می‌کنند، گویای این امر است.

چنین مواضع پیشرفته‌ای می‌تواند مقدمه‌ای برای ایجاد جبهه نظامی جدید و یکپارچه توسط ایران علیه «رژیم صهیونیستی» گردد که از سوریه، لبنان و نوار غزه با توجه به روابط نظامی مستحکم ایران با سازمان‌های فلسطینی و از طریق قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، فعال خواهد شد و ایران پاسخ ایالات متحده آمریکا و «رژیم صهیونیستی» را از طریق اراضی فلسطین خواهد داد.

«رژیم صهیونیستی» مدعی است، از این رویکرد ایران غافلگیر نخواهد شد زیرا بازوان نظامی فلسطینیان بخش تفکیک‌ناپذیری از محور نظامی ایران علیه این رژیم است و تهران با ارسال اموال به آنها این پیام را به «رژیم صهیونیستی» می‌دهد که فلسطینیان یکی از اجزای چهارگانه محور موجود در منطقه در کنار ایران، سوریه و حزب الله هستند.

چنین وضعیتی رویای ایران در تکمیل حلقه‌های محاصره «رژیم صهیونیستی» را محقق می‌کند تا بتواند با ده‌ها هزار موشک در زمان لحظه صفر بمباران، شهرهای آن را ویران و ساکنین آن را به خارج از مرزها کوچ دهد و تمامی مراکز حیاتی رژیم صهیونیستی را در زمان وقوع جنگ منهدم نماید.

سخنان هریک از طرفین ایرانی و رژیم صهیونیستی پیرامون وحدت جبهه‌های نبرد در شرایط افزایش تشنج و تقابل رژیم صهیونیستی با ایران و سوریه و افزایش تنش میان ایران و آمریکا رو به افزایش است به نحوی که تهران را به سمت تلاش برای تحریک «رژیم صهیونیستی» از طریق سایر جبهه‌های نظامی می‌کشانند تا مراکز داخلی و خارجی آن را مورد هدف قرار دهد به هر اندازه که احساس کند در رویارویی دست برتر و بالا را دارد، ایران همچنان در پی یافتن پاشنه آشیل

رژیم صهیونیستی است تا از طریق آن ضربه خود را وارد کند. در ارتباط به آنچه گفته شد، سازمان اطلاعات رژیم صهیونیستی هر چند وقت اعلام می‌کند در کرانه باختری هسته‌هایی را که فعالیت‌های مسلحانه و امنیتی به نفع ایران دارند، منهدم نموده است و مدعی است که ایران آنها را برای جذب نیروهای مسلح با هدف حمله به رژیم صهیونیستی بسیج کرده است و این مساله چند سؤال را پیرامون اتهامات رژیم صهیونیستی علیه ایران مبنی بر فعالیت در عرصه فلسطین مطرح می‌کند و اینکه اطلاعات دقیقی از دخالت ایران در اختیار دارد که باعث شده درست در این زمان، چنین اتهاماتی را علیه ایران مطرح کند.

ایرانیان تمایل خود را به افزایش دامنه تنش و جنگ علیه رژیم صهیونیستی در خارج از اراضی خود، پنهان نمی‌دارند و ابزارهای مختلفی برای از بین بردن موانع و رساندن سلاح و پول به اراضی فلسطین در اختیار دارند، از جمله امکان تسلط بر آبراه‌های منطقه نزدیک به شاخ آفریقا را در اختیار دارند و می‌توانند با استفاده از حوادث سوریه به مرزهای جغرافیایی مرتبط با فلسطین وارد نزدیک شوند. این موضوع چالشی برای «رژیم صهیونیستی» و تشکیلات خودگردان فلسطین جهت خنثی نمودن ورود سلاح ایرانی به کرانه باختری از طریق افزایش هماهنگی‌های امنیتی فیما بین طرفین است.

تلاش ایران برای تثبیت فرضیه وحدت جبهه‌ها و در قلب آن صحنه فلسطین در تأمین مالی و سلاح هسته‌ای نظامی متمرکز شده است تا نگرش‌های ایران در عرصه فلسطین تحقق یابد و با حمایت از تشکیلات نظامی در اراضی فلسطین و تأمین مالی و تسلیحاتی آن، تلاش زیادی را صرف می‌کند تا نفوذ خود را در آن تثبیت کند.

تنش میان آمریکا و ایران در حالی بروز یافت که روابط ایران و فلسطین و بطور دقیق‌تر با نیروهای مقاومت، رشد فزاینده‌ای یافت؛ گویا می‌خواهد مراحل بیشتری را به آتش بکشد. این رشد فزاینده در طی هفته‌های اخیر در دو محور بروز نموده است: در گفتار و عمل و هر دو مرحله چون یک کانون واحد و با اهداف مشترک و نگرش‌های مورد توافق است. این امر به نفوذ ایران در منطقه پر تنش خاورمیانه شتاب بیشتری می‌بخشد و سایه‌های مختلف آن بر طرف‌های مختلف بطور مثبت و منفی، هریک بر اساس مواضع و اهداف خود، سایه می‌افکند.

ورود فلسطین در رویارویی منطقه‌ای

گروه‌های مقاومت فلسطین بطور اعم و جنبش حماس بطور اخص، اعلام می‌کنند که «با ایران

روابط ویژه‌ای دارند زیرا رژیم صهیونیستی دشمن مشترک ماست و روابط ما با ایران مراحل مختلفی را پشت سر گذاشته و راهبرد ما با این کشور بر اساس مقابله با «رژیم صهیونیستی» است، دشمن ما مشترک است و ایران لحظه‌ای از حمایت فلسطین دست برنداشته و آخرین آن راهپیمایی‌های بازگشت در غزه است و طرفین به شراکت راهبردی در سرنوشت دست یافته‌اند».

در پیام/سماعیل هنیه رئیس دفتر سیاسی حماس به حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی آمده است که: «ملت فلسطین مواضع ایران در ارائه انواع کمک و حمایت از مقاومت ارج می‌نهد»، موسی/ابومرزوق عضو دفتر سیاسی حماس نیز اعلام داشته که «روابط ما با ایران ممتاز است زیرا این کشور کمک‌های بسیاری به جنبش نموده در حالی که دیگران چنین کمک‌هایی را به ما نداده‌اند» و از سوی دیگر یحیی سنوار رهبر حماس در غزه اعلام کرد که «روابط ما با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و فرمانده (سپاه قدس) آن مستحکم بوده و ایران در ارائه انواع حمایت از جنبش کوتاهی ننموده است».

روابط دوجانبه میان حماس و ایران به شکل قابل ملاحظه‌ای به هم نزدیک شده و به شکل سفرهای مکرر رهبران جنبش به ایران و بیان تصریحات متقابل درباره قدرت جنبش درآمده که شاید مهمترین آن استفاده حماس در تقویت روابط خود با تهران از آنچه که می‌توان به عنوان «دیپلماسی پیام‌های تسلیت» نامید، باشد که آخرین آن پیام تسلیت جنبش به ایران به مناسبت جانباختگان حمله به رژه نظامی در اهواز باشد و علاوه بر آن پیام تسلیت حماس به قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و قبل از آن پیام تسلیت به مناسبت وفات رئیس جمهور اسبق ایران آقای هاشمی رفسنجانی است.

لازم به یادآوری است که حماس برای تحکیم روابط خود با تهران نیازی به دیپلماسی پیام‌های تسلیت ندارد، زیرا آنچه انجام داده در راستای وظیفه انسانی و پروتکلی با تمامی کشورهای عربی و اسلامی و تمامی طرف‌هایی است که با آنها رابطه سیاسی دارد، علیرغم وجود روابط ویژه بین حماس و ایران، هر دو طرف دشمن مشترکی چون رژیم صهیونیستی دارند.

پیام‌های تسلیت حماس به ایران یکی از راه‌های نزدیک شدن طرفین و تمایل به حفظ قطب‌نما به سمت «رژیم صهیونیستی» و مخالفت با سرگرم شدن ایران به مسائل داخلی است که می‌تواند در حمایت این کشور از فلسطینیان تأثیر گذار باشد. حماس به عنوان اولین گروه به ایران پیام تسلیت فرستاد و به دنبال آن سایر گروه‌های مقاومت چون جهاد اسلامی، مقاومت مردمی، کمیته‌های مقامات مردمی، جبهه خلق و جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین پیام‌های تسلیت خود را به ایران ارسال کردند.

در مقابل سرتیپ «حسین اشتری» فرمانده نیروی انتظامی کشور ایران آمادگی خود را برای آموزش مقاومت فلسطین و انتقال تجربیات و تنظیم دوره‌های آموزش نیروهای جبهه مقاومت اعلام کرد و علی اکبر ولایتی مشاور حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر انقلاب اسلامی تاکید نمود که حماس به حمایت ایران از مقاومت چشم امید دوخته است و سردار غیب‌پرور فرمانده سپاه پاسداران از مقاومت فلسطین و در رأس آن حماس که تاکید نموده حمایت ایران از مسأله فلسطین به هدف مقابله با معامله قرن است، تمجید نموده است.

به دشواری می‌توان اظهار داشت چنین بیانات گرمی که از تهران و غزه بیان شده نه تنها مصرف رسانه‌ای و تعارفات سیاسی دارد، بلکه بیانگر هم‌پیمانی و تبادل منافع و تصمیم راهبردی است و تهران طی مدت اخیر به عنوان یکی از عناوین ثابت سفرهای حماس و جهاد اسلامی بوده و در ایران رهبران رده اول کشور همواره رهبران این دو گروه را مورد استقبال قرار داده‌اند.

ایران از طریق رفتارهای عملی و میدانی خود، تلاش آشکاری در حمایت از مقاومت فلسطین نشان داده و نمود روشن آن اعلام مخالفت اسحاق آل حبیب معاون نماینده دائم ایران در سازمان ملل است که با طرح آمریکایی در محکومیت حماس در سازمان ملل مخالفت نموده است.

ایران در ماه نوامبر گذشته اعلام کرد کمک مالی خود به خانواده‌های شهدا و مجروحین راهپیمایی‌های بازگشت در غزه خواهد داشت و در ماه ژوئن ۵۰۰ دلار به هر یک از خانواده‌های شهدای راهپیمایی‌های بازگشت در غزه (به هریک از مجروحین مبلغ ۲۵۰ دلار) کمک کرد. تعداد شهدا نزدیک به ۲۰۰ نفر و تعداد مجروحین بالغ بر ۲۰ هزار نفر بودند، و در ماه می کمیته امداد در غزه به هزاران نفر از فلسطینیان افطاری داد و در طول ماه مبارک رمضان حدود ۳۰۰ هزار وعده افطاری داد.

در خصوص کمک‌های مادی و نظامی محض، با توجه به حساسیت مسأله و محرمانه بودن آن، اطلاعات دقیقی در دست نیست و تنها بر اساس ارقام و آمار محافل رژیم صهیونیستی، ارزیابی‌هایی ارائه شده است، از جمله ژنرال غادی آیزنکوت فرمانده ارتش رژیم صهیونیستی در ماه ژانویه ۲۰۱۸ اعلام کرد که ایران به حماس و سایر گروه‌های فلسطینی بطور سالانه مبلغ یکصد میلیون دلار کمک می‌کند، بر همین اساس بنیامین نتانیاهو نخست رئیس رژیم صهیونیستی ادعا کرد که نیمی از فلسطینیان تحت نفوذ ایران قرار دارند.

در پرتو تنش فزاینده بین ایران و آمریکا و همپیمانان آن‌ها در منطقه، طبیعی است که تهران به هدف مقابله با «رژیم صهیونیستی» در صدد تشکیل جبهه نظامی واحدی متشکل از تهران-دمشق-بیروت-غزه و ضمن آن راهبرد «توحید و یکپارچگی جبهه‌ها» باشد، امری که مقاومت فلسطین در

مناسبت‌های مختلف آن را مورد تأیید و حمایت قرار داده است.

هرچند که طرفین فلسطینی و ایرانی ماهیت چنین جبهه‌ای را فاش ننموده‌اند که چه کسی از چه کسی دفاع خواهد کرد و اگر مقاومت فلسطین ملزم به پاسخگویی به تجاوزات رژیم صهیونیستی علیه لبنان، ایران و سوریه است، آیا این کشورها نیز بطور جمعی و یا انفرادی ملزم به پاسخگویی به تجاوزات رژیم صهیونیستی علیه غزه خواهند بود؟

افزایش تنش‌های اخیر میان ایران و آمریکا، احتمالاً موجب افزایش مناقشات جاری بین طرف‌های این محور جهت اتخاذ تصمیم روشنی در خصوص چگونگی تعامل با این رخداد جدید شده است، و به محض اعلام تحریم‌های جدید آمریکا علیه ایران، فلسطینیان واکنش‌هایی را در مخالفت با این تحریم‌ها و حمایت و همبستگی با ایران از خود نشان داده‌اند.

حماس اعلام می‌کند که تحمیل چنین تحریم‌هایی علیه ایران به هدف متزلزل ساختن امنیت منطقه و در خدمت به ثبات «رژیم صهیونیستی» به حساب مسأله فلسطین است و با ایران جهت مقابله با گستاخی آمریکایی-صهیونیستی اعلام همبستگی نموده است.

جنبش جهاد اسلامی نیز تحریم‌های آمریکا علیه ایران را گردن کلفتی و چماق‌زنی توصیف کرد و این اعتقاد را نزد مردم فلسطین تقویت نمود که واشنگتن بدون هیچگونه مانعی جهان را به فساد کشانده و باید با آن مقابله کرد.

کمیته‌های مقاومت مردمی فلسطین نیز تأکید نمودند که تحریم‌ها، مجازاتی از سوی آمریکا علیه ایران، به دلیل حمایت این کشور از مقاومت فلسطین و بخشی از معامله قرن آمریکایی است، ائتلاف نیروهای مقاومت فلسطین نیز اعلام داشت که تحریم‌های آمریکا اراده ایران و رهبری فرزانه آن را سست نخواهد کرد.

گروه‌های مقاومت فلسطین به خوبی می‌دانند که تحریم‌های آمریکا علیه ایران در حمایت از آن‌ها تأثیر خواهد گذاشت زیرا یکی از دلایل این تحریم‌ها، کمک ایران به فلسطینیان بوده است و این گروه‌ها نگران تأثیر تحریم‌ها در قدرت و توان ایران در ادامه حمایت از آن‌ها است، بنابر این «رژیم صهیونیستی» از این واهمه دارد که گروه‌هایی را که ایران مورد حمایت قرار می‌دهد یک موضع عملی در قبال تحریم‌ها اتخاذ کنند، زیرا آن‌ها می‌توانند با بازوهای موشکی کوبنده خود این رژیم را مورد حمله قرار دهند.

لازم به یادآوری است که موضع سازمان‌های فلسطینی علیه تحریم‌ها فقط بخاطر ترس از متوقف شدن حمایت ایران نیست بلکه این کشور هم‌پیمان آن‌هاست و در هر شرایط سختی از آنها حمایت می‌کند و مواضع آن با راهبرد «توحید و یکپارچگی جبهه‌ها» بین تهران و فلسطینیان کاملاً منسجم

بوده و شاید ایران با تقویت حمایت خود از فلسطینیان و افزایش حمایت از آنها، به تحریم‌ها پاسخ دهد زیرا این کشور باید برگ‌های خارجی خود را جهت مقابله با اوجگیری آمریکایی-صهیونیستی تقویت نماید.

چنانچه بنظر می‌رسد نیروهای مقاومت فلسطین گزینه خود را در جانبداری از ایران انتخاب نموده است و در اینجا چندین سؤال مطرح می‌شود و آن اینکه آیا تنها به موضعگیری رسانه‌ای و سیاسی اکتفا خواهند کرد یا اینکه در حد رفتارهای میدانی و عملیات نظامی در عمل پیش خواهند رفت؟

نگرش فلسطینیان به ارزیابی رژیم صهیونیستی در قبال تحریم‌های ایران

آنچه بایستی مهم باشد موضع مقاومت فلسطین در قبال تنش‌های ایران و آمریکا در پرتو ارزیابی رژیم صهیونیستی از این تنش‌ها، و پیش از آن، تحریم‌های آمریکا علیه ایران در کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت، است. لذا جای تعجب و شگفتی ندارد که موضع رژیم صهیونیستی از زمان آغاز تحریم‌های آمریکا علیه ایران، مثبت بوده است. زیرا فشارهای بسیاری از طرف رژیم صهیونیستی و متحدانش در واشنگتن، علیه محافل تصمیم‌گیر در ایالات متحده آمریکا از کاخ سفید گرفته تا وزارت امور خارجه، پنتاگون و کنگره، اعمال شده و همه آنها در جهت ضرورت تحمیل این تحریم‌ها بوده است.

شناخت‌پذیری رژیم صهیونیستی در استقبال از تصمیم آمریکا دو دلیل مهم داشت: اول اینکه تل‌آویو از این تحریم‌ها ابراز خوشحالی می‌کرد، به طوری که هر آنچه را که خواسته بود تحقق یافته می‌دید، و دوم حضور رژیم صهیونیستی در متن ترتیبات آمریکایی و در مراحل نهایی از سرگیری تحریم‌های اخیر بود.

رژیم صهیونیستی معتقد است که با آغاز اعمال این تحریم‌ها علیه ایران، مجموعه اهدافی برای آنها محقق خواهد شد: از جمله اهداف کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت و رسیدن به نقطه‌ای که تهران از اسباب قدرت استثنایی خود در منطقه تهی خواهد شد و «رژیم صهیونیستی» به عنوان دولت برتر کمی و کیفی نسبت به تمامی کشورهای منطقه همچنان محفوظ خواهد ماند.

گروه‌های مقاومت فلسطین به خوبی می‌دانند که مهمترین اهداف آنی رژیم صهیونیستی در قبال از سرگیری تحریم‌ها علیه ایران، بازگرداندن تصویری از این کشور در عرصه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، مبنی بر اینکه ایران کشوری مطرود و تحت تحریم‌های قدرت‌های بزرگ جهان قرار دارد و این امر سبب خواهد شد که هر کشوری به دلیل پرهیز از مقابله با «ترامپ وحشتناک» از

این کشور فاصله بگیرد.

با وجود اینکه یکی از مهمترین دلایل مخالفت «رژیم صهیونیستی» در مقابل توافق هسته‌ای ایران با قدرت‌های بزرگ در زمان باراک اوباما، رئیس جمهور سابق آمریکا، این بود که از این طریق ایران به یک کشور طبیعی و عادی باز می‌گشت، اما امروز امور برای رژیم صهیونیستی به وضعیت قبلی بازگشته و طبق تبلیغات رژیم صهیونیستی، از این پس از ایران به عنوان محور شرارت و یا رهبری شرارت، به تصویر کشیده خواهد شد.

دومین هدف میان‌مدت رژیم صهیونیستی در قبال تحریم‌های ایران درگیری این کشور به امورات داخلی خود است، یعنی بطور تدریجی از دخالت در امور منطقه و حمایت از سازمان‌هایی که با «رژیم صهیونیستی» خصومت دارند، چه در فلسطین و لبنان و یا جاهای دیگر، دست بر خواهد داشت و نیز طرح‌های ایران در تداوم گسترش پایگاه‌هایش در سوریه با مانع مواجه خواهد شد.

سومین هدف منافع رژیم صهیونیستی از این تحریم‌ها در بلندمدت ایجاد شکاف‌های بنیادی و اجتماعی در داخل دولت ایران است، زیرا این تحریم‌ها بر اساس ارزیابی‌های آمریکایی سابقه بوده و احتمالاً می‌تواند خواسته‌های تل‌آویو و واشنگتن را در ایجاد خلل در ارکان نظام ایران و رسیدن به اعتراضات داخلی به دلیل بحران اوضاع اقتصادی و معیشتی مردم، محقق کند.

اهداف مطرح شده رژیم صهیونیستی، به دلیل تداخل جغرافیایی و همگرایی منافع، به دور از تفکر آن در اداره صحنه فلسطین نیست بدین مضمون که باید اکسیژن حیات بخش سازمان‌های فلسطینی را بر اساس این اصل و قاعده که باید سر و تامین کننده مالی را زد، قطع کرد.

لذا، پاسخ فلسطین به استقبال رژیم صهیونیستی از تحمیل تحریم‌های جدید علیه ایران و افزایش اوجگیری‌های آمریکا علیه این کشور، تحکیم روابط مقاومت فلسطین با ایران بود، زیرا شاهد آن است که گزینه‌های منطقه‌ای رو به افول است و تنها گزینه ایران برای او باقی می‌ماند که علیرغم بحران اقتصادی فزاینده، کشوری که با مرور زمان بخاطر بازگشت تحریم‌های بین‌المللی علیه آن، کمک‌های آن افزایش خواهد یافت و همچنان مال و سلاح در اختیارش قرار می‌دهد.

در کنار حمایت مالی ایران و نیاز مقاومت فلسطین به آن و با توجه به کاهش سطح روابط منطقه‌ای خود طی سالیان اخیر، خود را نیازمند به محوری می‌داند که به سمت آن بروند و این امر باعث گردیده که ایران به سمت از سرگیری روابط خود با مقاومت فلسطین و تقویت و گسترش آن و رسیدن به مرحله توحید و یکپارچگی جبهه‌های نبرد در مقابله با «رژیم صهیونیستی» روی آورد، جبهه‌هایی که از ایران تا سوریه و لبنان و غزه امتداد دارد.

در زمان نگارش این پژوهش، می‌توان گفت تنش میان ایران و آمریکا به جایی رسیده است که

می‌تواند از اوجگیری کلامی و تهدیدهای متقابل فراتر رود و دو طرف بر روی لبه تیغ در حرکت هستند و احتمالاً هر حادثه میدانی گذرایی می‌تواند امور را به سمت رویارویی نظامی مستقیم بین دو طرف سوق دهد، چه به صورت مستقیم بین تهران و واشنگتن و یا بطور غیرمستقیم بین هم‌پیمانانشان در منطقه.

تنش فزاینده میان ایران و آمریکا در برهه کنونی مجموعه سوالاتی را همگام با این فرضیه مطرح می‌کند، از جمله: آیا «رژیم صهیونیستی» همزمان با اوجگیری موجود در منطقه خلیج فارس، علیه این جبهه‌ها، حمله‌ای را چه به صورت انفرادی یا جمعی، آغاز خواهد کرد؟ یا اینکه جبهه‌های مذکور بطور یکپارچه حمله‌ای را علیه «رژیم صهیونیستی» آغاز خواهند کرد؟ موضع فلسطینیان در قبال پیوستن به ایران چه خواهد بود؟ و موضع ایران و حزب الله در صورت وقوع حمله رژیم صهیونیستی به غزه چه خواهد بود؟

ایرانیان و نیز سوری‌ها، حزب الله و فلسطینیان معتقدند که بازدارندگی رژیم صهیونیستی به بدترین مرحله خود رسیده است و نمود بارز آن در تجاوز اخیر رژیم صهیونیستی به غزه در ماه می ۲۰۱۹ م مشهود بود، این امر می‌تواند آنان را تشویق کند که همزمان با تعرض ایران به هرگونه حمله خارجی، دست به اجرای عملیات میدانی علیه «رژیم صهیونیستی» بزنند.

در مقابل، تمایل ارتش رژیم صهیونیستی به عقب‌نشینی در مرحله اوجگیری‌های اخیر علیه مقاومت فلسطین است که چه بسا به دلیل آمادگی برای وارد کردن ضربه سنگین به کارخانه‌های ساخت موشک در لبنان و یا هدف قرار دادن تعداد بیشتری از پایگاه‌های ایران در سوریه باشد، چنین عملیاتی همزمان با تحولات جاری مبتنی بر عقب‌نشینی از توافق هسته‌ای از یک سو و از سوی دیگر تحمیل تحریم‌های جدید آمریکا علیه ایران، می‌تواند سرآغاز جنگ گسترده‌ای باشد.

تا زمانی که ایران حمایت از مقاومت فلسطین را یک وظیفه دینی و اولویت مهم می‌داند، سعی خواهد کرد از موانع امنیتی رژیم صهیونیستی و تشکیلات خودگردان عبور کند، موفقیت حمایت نظامی و مالی ایران در نوار غزه در مقابله با جنگ‌های رژیم صهیونیستی ثابت شده است و تا زمانی که مقاومت فلسطین باور داشته باشد ایالات متحده آمریکا از طریق معامله قرن سعی دارد مسأله فلسطین را از بین ببرد؛ برای خنثی نمودن این توطئه، نقش ایران در مقابله با آن مورد توجه و اهتمام خواهد بود.

چنین بنظر می‌رسد که مقاومت فلسطین از اینکه روابطش با ایران پایدار و راهبردی است و مشمول منافع موقت و آنی نیست، اطمینان دارد و این امر تأکیدی بر این است که یک تصمیم‌گیری رسمی از سوی دوطرف برای توسعه روابط فیما بین وجود دارد و نیز چنین بنظر

می‌رسد که طرفین در مرحله راهبردی جدیدی قرار دارند. با توجه به حمایت ایران از این گروه‌ها به عنوان اینکه جنبش‌های مقاومت هستند و توجه و اهتمام جنبش‌های مقاومت به توسعه روابط خود با ایران، طرفین شریک راهبردی و استراتژیک هم هستند، توسعه روابط طرفین در راستای چیدمان مجدد برگ‌های منطقه طی ماه‌های اخیر است و مستلزم آن است که طرفین نیز جهت درک تحولات جاری، ترتیبات جدیدی را اتخاذ نمایند.

پایان

تحکیم روابط میان ایران و مقاومت فلسطین، با توجه به نیاز دو طرف به یکدیگر به‌ویژه در مقطع دشوار کنونی، برای طرفین مهم است، به‌ویژه آن که چند سال پیش ایران برای اولین بار در طول تاریخ دیپلماسی خود، با صراحت اعلام کرد نیروهای مسلح فلسطینی را که با رژیم صهیونیستی می‌جنگند، مورد حمایت قرار می‌دهد و بدون تردید ایران در دستیابی مقاومت به موشک‌هایی که بتواند شهرهای تل‌آویو و قدس را مورد حمله قرار دهد، ایفای نقش می‌کند.

هرچند که تهران در گذشته همواره از بیان نوع کمک‌های «نظامی و تسلیحاتی» خود به نیروهای هم‌پیمانش، بخاطر ترس از اینکه جهانیان آن را متهم به حمایت از تروریسم کند، خودداری می‌نمود، ولی طی سالیان اخیر این اقدام را برملا نمود و حتی در پی جنگ گذشته علیه غزه، آن را یک «پیروزی برای ایران» توصیف کرد.

لذا می‌توان چنین جهشی از سوی ایران و عهده‌داری چنین حمایتی را ضمن نتایج مترتب بر آن از جمله نشان دادن افزایش نفوذ ایران در صحنه فلسطین و یا طرح نظریه‌ای مبتنی بر اینکه در مقابل حمایت از مقاومت فلسطین، در صورت هرگونه حمله آمریکا به این کشور، منتظر اقدام متقابل آن‌ها خواهد بود تا مقامات فلسطین در خدمت به ایران، از طریق سرگرم کردن «دشمن» و گشودن چند جبهه در آن واحد، بتواند از فشارهای نظامی علیه «کشور مادر» بکاهد.

رژیم صهیونیستی مقابل حماس: تصمیمی که تصمیم نیست*

انحنان میلر^۱

چکیده

آنچه که در این مقاله به آن پرداخته شده است حفظ نوار غزه در سیطره نظام سیاسی رژیم صهیونیستی و حذف حماس به عنوان عامل تروریستی خطرناک در این منطقه است. بنابراین تعارض دیدگاه میان بدنه سیاسی و نظامی مقامات رژیم صهیونیستی وجود دارد که آیا باید غزه را تحت قیمومیت گرفت و عملیات جداسازی آن را به طور جدی انجام داد و یا آن را جزئی از فلسطین به رسمیت شناخت. همچنین در این نوشتار به شکست نظامی و استراتژیک مقابل حماس اشاره شده است که یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های مقامات ارشد دولت رژیم صهیونیستی است. به سند این نوشتار، حماس یک سازمان تروریستی است که حضورش برای منطقه بسیار خطرناک بوده و بسیاری از تحریکات جامعه فلسطین از جانب این سازمان است که بسیاری از کشورهای عربی و دول اروپایی و ایالات متحده آن را محکوم نموده‌اند. واژگان کلیدی: نوار غزه، حماس، عملیات لبه تیغ، رژیم صهیونیستی

* ترجمه مقاله "ישראל מול חמאס: ההחלטה שלא להחליט"

۱. پژوهشگر موسسه اندیشه منطقه‌ای اسرائیل، متخصص مطالعات عربی و اسلامی

مقدمه

نشانها و همراه با تهدیدات خصمانه در فروپاشی حماس، اقدامات عملی را برای حفظ آرامش و رسیدن به توافقات انجام می‌دهد که توسط نیروهای نظامی توصیه می‌شود. مساله این است که تا چه زمانی موفق به فریب دادن خود خواهند شد؟

باتوجه به نقش عوامل میان نیروهای نظامی و عرصه سیاسی در خصوص غزه این پنهان شدن، آشکار است. اما بعضاً بیانیه و یا مدرکی در مورد شکاف میان رویکرد عملگرا با رویکرد دست‌اندرکاران کابینه نشانها و از استقرار دفاعی آشکار می‌شود.

اکتبر ۲۰۱۷ در نشریه "معرخوت" ارتش، مقاله‌ای منتشر شد که طوفانی را نه تنها به سبب محتوا بلکه به واسطه نویسندگانش ایجاد کرد: ژنرال "یوآو" رابط فعالیت‌های رژیم و همچنین سرهنگ "مایکل ملیستین" مشاور امور فلسطینیان.

این مقاله با عنوان "شش بخش یا دو میلیون نفر؟ چگونه عملیات "لبه تیغ" درک رژیم صهیونیستی را راجع به نوار غزه تغییر می‌دهد؟" به بررسی رویارویی رژیم صهیونیستی و حماس در تابستان ۲۰۱۴ که بیش از ۲۱۰۰ فلسطینی و ۷۳ نفر از رژیم صهیونیستی جان خود را از دست دادند، پرداخته است. این جریان همانند آنچه در جنگ جهانی اول رخ داد، هر دو طرف جنگ به نبردی ادامه دادند که ناشی از محاسبات اشتباه و ابهام استراتژیک بود.

"ژنرال یوآو" و "سرهنگ ملیستین" اینگونه نوشتند: از منظر حماس، دلیل این عملیات پنجاه روزه، استخراج دستاوردهای سیاسی رژیم صهیونیستی در زمینه آزادی جنبش‌ها و زیرساخت‌ها در نوار غزه بود.

حماس برای حفظ تسلطش در نوار غزه همچنان مصمم است و با تمام قوا به مبارزه برای تثبیت این موقعیت پرداخته و سعی دارد ناآرامی‌های داخلی را به رژیم صهیونیستی منتقل کند که اگر چنین باشد، ایدئولوژی مذهبی نه تنها عامل حمله حماس به رژیم صهیونیستی می‌شود بلکه الزامات سیاسی را روز به روز بیشتر می‌کند.

در پایان نیز، دو رویکرد که در ارتباط با بحران کنونی غزه در رژیم صهیونیستی مورد بحث است، پرداخته شد. رویکرد اول؛ کسانی که با ایجاد یک توافق راهبردی با حماس همراه هستند، هدف اصلی آنها آتش‌بس است بدین شکل که رژیم صهیونیستی را در جنوب آرام نگه دارند و تنش را با تشکیلات خودگردان و مصر فراهم کنند و هم زمان به حماس کمک کنند تا حاکمیت سیاسی خود را در نوار غزه استحکام بخشد.

رویکرد دوم به این اشاره می‌کند: کسانی که از افزایش خشونت در نوار غزه حمایت می‌کنند در کنترل مرزها حضور داشته و نظارت مراکز غیرنظامی را در این منطقه برعهده دارند.

نویسندگان اینگونه می‌پندارند که این گزینه می‌تواند جایگزین دولتی برای حماس باشد. با این حال به نظر می‌رسد که آنان در پی جایگزین سومی هستند که در حال حاضر در گفتمان رژیم صهیونیستی پایه‌ریزی شده است و به طور خلاصه به سرنگونی حماس اشاره می‌کند. پیش از این که "اویگدور لیبرمن" در آوریل ۲۰۱۵ به سمت وزیر دفاع برسد قول داد در زمان وزارتش آخرین نبرد علیه حماس انجام خواهد گرفت.

لیبرمن هم چنین اذعان نمود: «حذف حاکمیت حماس نخستین وظیفه رژیم صهیونیستی است و ما نمی‌خواهیم با آنها (اعضای حماس) به درکی مشترک برسیم، تنها توافق با حماس مربوط به زمانی خواهد بود که آنها مدفون و ناپدید شوند».

وزیر آموزش و پرورش که عضو کابینه سیاسی امنیتی دولت نفتالی بنت بود، اظهارات مشابهی را اعلام نمود. در "آریل بنت" طی یک سخنرانی در دانشکده پزشکی در خصوص درخواست مبالغی به عنوان دستمزد برای کارمندان در ازای حفظ آرامش مرزها و اخراج مافیای ایتالیایی مقایسه‌ای انجام داد: کسی که در برابر ما مقاومت کند جنگ را برایمان به ارمغان می‌آورد.

رژیم صهیونیستی نباید تسلیم تهدیدات و مقاومت حماس شود. بنت در اوایل سال ۲۰۱۴ طی عملیات "لبه تیغ" اعلام کرد که نابودی حماس در چنگال آنها است اما با این وجود وی گزینه دولتی (گزینه سوم) را به غزه پیشنهاد نکرد.

سخنان دو وزیر مذکور - لیبرمن و بنت - از منظر سیاسی بسیار گران است. با این وجود آنها نشان دادند که تا امروز مساله غزه در افکار عمومی رژیم صهیونیستی رسوخ کرده است. در نوامبر ۲۰۱۸ طی سخنرانی استعفايي، لیبرمن توضیح داد که وی نتوانسته به وعده‌هایش درباره نابودی حماس عمل کند؛ در این رابطه وی انتقادات شدیدی از کمک‌های مالی دولت قطر به حماس اظهار داشت. وی اینگونه می‌گوید: «همه از رویکرد من باخبر بودند وقتی وارد کابینه شدم با این حال انجام هرگونه عملیات خشونت‌آمیزی در غزه امکان‌پذیر بود و روز بعد از آغاز کارم در وزارت از خودم پرسیدم چطور چهل و هشت ساعت گذشته ولی هنوز/سماعیل هنیه زنده است».

روز بعد از استعفای لیبرمن، بنت درخواست کرد تا مجدداً پرونده استعفای این وزیر اطلاعات را از حیث حضور و باقی ماندنش در کابینه بررسی شود. به این منظور که "رژیم صهیونیستی همیشه موفق است." چندین دهه است که اتاق فکر تشکیل می‌دهیم، برنامه‌ریزی و طراحی می‌کنیم اما از

یک برخورد نزدیک با دشمن اجتناب می‌کنیم. دشمن ما را به مبارزه می‌طلبد و عدم پاسخ از سوی ما را ترس ما تعبیر می‌کند و خطرناک‌ترین مساله برای رژیم صهیونیستی این است که ما فکر می‌کنیم هیچ راه‌حلی برای حرکت‌های تروریستی و موشکی تروریست‌ها وجود ندارد. در حالیکه ما یک ارتش قدرتمند با فرماندهان عالی‌رتبه و مقامات ارشد داریم". با این وجود نقش وزیر اطلاعات در به چالش کشیدن اندیشه به منظور ایجاد نوآوری و تشکیل گزینه‌های خلاقانه و شگفت‌انگیز است. به بیان دیگر وزیر اطلاعات مدیریت یک سیاست را به عهده دارد و نباید رهبری شود. دو روز بعد بنت درخواستش را درباره وزیر اطلاعات پس گرفت و در کابینه باقی ماند.

در مارس ۲۰۱۹ که کمیته انتخابات مشغول بود، بنت اعلام کرد که به نظرش چه کسانی سیاست را در مقابل حماس رهبری خواهند کرد؛ فرماندهی ارشد ارتش رژیم صهیونیستی (IDF)، رزمندگان و فرماندهان. بنت در توییت رسمی خود فرمانده عملیات "لبه تیغ" - بنی گانتز - که حریف سیاسی وی هم هست را "رویای خیس" اعضای حماس و "ژنرال مردد" لقب داد.

حتی در خارج از نظام سیاسی، افرادی بودند که به دلیل عدم توانایی خود در شکست مقابل حماس به ارتش رژیم صهیونیستی حمله کردند. در مقاله‌ای که در سایت محافظه کار مید/ منتشر شد؛ "دن شیون" (سرهنگ دوم و فرمانده سابق عملیات پرواز) انتقاد تندی به جلسه مخفیانه‌ای که در میان عملیات لبه تیغ برگزار شد، ارائه نمود. در این جلسه این مساله بررسی شد که پاکسازی غزه از سلاح‌های تهاجمی پنج سال طول خواهد کشید و هزاران فلسطینی قربانی به غزه باز خواهند گشت و اقتصاد رژیم صهیونیستی به میزان ده میلیارد رشد خواهد نمود.

"آیا ارتش رژیم صهیونیستی آنگونه که وانمود می‌کند حماس را در در نوار غزه نابود می‌کند یا اساساً خواستار این نابودی نیست؟" این سوالی بود که وی در مقاله‌اش مطرح نمود و گزینه دوم را به عنوان پاسخ انتخاب کرد.

"از دهه ۱۹۹۰ ارتش رژیم صهیونیستی خصوصیت‌های یک ارتش پست‌مدرن را به خود گرفت و برای رویارویی با سربازان دشمن، راه‌حل‌های فنی و جنگ‌افزار را ترجیح می‌دهد. این ارتش که تحت تأثیر سازمان‌های اجتماعی قرار می‌گیرد با گفتمان رسانه‌ای، نخبگان اجتماعی خود را سازگار می‌نماید و ارجحیتش مدیریت در درگیری‌ها در باب تصمیماتشان است و همچنین ارتش برای ارائه تصویر پیروزی از پیروزی در فعالیت‌هایش آماده است".

اما برخلاف صحبت‌های "شیون" رویکرد عملگرا به حماس نتیجه فشارهای پست‌مدرن از طریق سازمان‌های مدنی بر این ارتش نیست بلکه این رویکرد از قلب تجهیزات امنیتی برمی‌خیزد.

یورم کهن - رییس سابق شاباک (در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۶) - در مصاحبه رادیویی ارتش در ماه می ۲۰۱۸ گفت که این مذاکرات اسلامی، ملاحظات حماس را تحریک نمی‌کند بلکه خواسته حماس "کشوری مانند تمام کشورها و ملتی مانند تمام ملت‌ها" است. همچنین رئیس سابق شاباک توصیه نمود به جای نابودی حماس شرایط اقتصادی را در نوار غزه بهبود بخشند.

سخنانی مشابه آنچه گفته شد را چند ماه پس از عملیات "لبه تیغ" در نوامبر ۲۰۱۴ "یوول دیسکین" (رییس اسبق شاباک در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۱) در "کیبوتس باری" خطاب به سکنه غزه بیان نمود که: "از نظر اقتصادی نوار غزه باید وضعیت بهتری پیدا کند."

"باید دید که آنها از ابزار جنگ طلبانه استفاده نمی‌کنند، من این طور فکر می‌کنم که اگر ما و جامعه بین‌الملل پروژه‌های اقتصادی را در غزه ایجاد کنیم حماس این شرایط را به جنگ ترجیح خواهد داد."

مثبت‌ترین رویکرد به حماس توسط "ژنرال گیورا ایلند" ریس سابق اداره عملیات ارتش رژیم صهیونیستی و رییس شورای امنیت ملی ارائه شده است.

مطابق سخنان وی "یازده سال است که غزه دولتی مستقل است" و منافعش در کوتاه‌مدت با منافع رژیم صهیونیستی پیوند و شباهت دارد مانند حفظ صلح و رفاه اقتصادی در نوار غزه. وی معتقد است که انتقال کمک‌های مالی از طریق دولت خودگردان فلسطین غیرمنطقی به نظر می‌رسد.

"ایلند" مقاله‌ای در "یدیعوت اخرونوت" در دسامبر ۲۰۱۸ بدین مضمون نوشت: "رژیم صهیونیستی باید کشورهای غربی و عربی را برای سرمایه‌گذاری در بهبودی غزه و مشارکت با دولت حماس تشویق کند نه این که حمایتی نکند. با اجرای طرح‌های قدرتمندی نظیر راه‌اندازی پروژه‌های آب شیرین کن در غزه می‌توان حماس را محدودتر نمود.

این ادعایی را که بر اساس آن حماس اظهار اطلاع از کمک‌هایی برای ساخت تونل‌ها به کار می‌گیرد اما مخالفت نموده است: در واقع مذاکرات مدیریت نشده با حماس بوده است که در سال‌های اخیر اتفاق افتاده است و اینکه اجازه انتقال پول و یا تجهیزات را به صورت مستقیم نداده‌اند."

اگر حماس به عنوان یک کشور مستقل شناخته شود و معاهداتی مبنی بر کنترل دقیق ابزار و وسایلی که وارد نوار غزه می‌شود انجام گیرد، حماس بیشتر در زیرساخت‌های غیرنظامی سرمایه‌گذاری خواهد نمود.

از منظر ایلند شکاف سیاسی بین حماس و جنبش فتح یک مساله فلسطینی است که به نظر می‌رسد

در طول زمان راه‌حلی برای آن وجود ندارد که البته این منافع رژیم صهیونیستی را تأمین می‌کند. پویایی مشابه‌ای در حماس بین درجه‌داران نظامی با رتبه‌داران سیاسی یافت می‌شود. "ابو عویدا" سخنگوی نظامی حماس از مبارزات مسلحانه و فعالیت‌های منحصر به فرد در کرانه غربی حمایت می‌کند و این‌ها را تنها گزینه برای مبارزه با رژیم صهیونیستی می‌داند و نیز رهبران ارشد سیاسی مانند "حسن یوسف" و عضو دفتر سیاسی "حسام بدران" به ضرورت طرحی سیاسی که در سند حماس از ۲۰۰۷ بدان اشاره شده است، تأکید می‌نمایند.

عدم تمایل رژیم صهیونیستی به شناخت حماس این مساله را به یاد می‌آورد که شناخت سازمان آزادی‌بخش فلسطین به رهبری "یاسر عرفات" در دهه ۱۹۹۰ انجام پذیرفت. ترکیبی از عوامل در نهایت به تغییر موضع رسمی رژیم صهیونیستی منجر می‌شود و راه را برای موافقت‌نامه‌های اسلو در آینده هموار می‌کند. این عوامل را می‌توان اینگونه بر شمرد:

ارتباط میان عوامل چپ رژیم صهیونیستی با نمایندگان سازمان آزادی‌بخش فلسطین در دهه ۱۹۸۰. در این مورد می‌توان به سلسله نشست‌های "اوری اونری، ژنرال متی پلد، لووا الیو" و دیگران اشاره نمود.

قطعه‌نامه شورای ملی فلسطینی در دسامبر ۱۹۸۸ بدین قرار بود که "فلسطینی‌ها از انتفاضه در میدان جنگ به مرحله ابتکار سیاسی پیش روند درحالی که طرف مقابل فلسطین در حال بست و گسترش روش‌های خلاقانه و ابتکاری‌اش است."

رویکرد متفاوت دولت آمریکا در دسامبر ۱۹۸۸، سریعاً پس از قطعه‌نامه شورای ملی فلسطین، گفتمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین را باز کرد. طبق گفته‌های پژوهشگر "موشه شمش" پس از انتفاضه اول؛ آمریکایی‌ها انتظار تغییر در موقعیت رژیم صهیونیستی را که گفتمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین را می‌ساخت، داشتند.

همچنین وی ادامه داد که این تغییر یک تغییر استراتژیک در موقعیت ایالات متحده بوده است. می‌توان ملاقات گروهی از یهودیان آمریکایی با یاسر عرفات در استکهلم که از طریق *اندرسون*، وزیر امور خارجه وقت، صورت گرفت را از مصادیق همین تغییر رویکرد دانست.

به سبب تغییرات رژیم صهیونیستی در انتخابات ۱۹۹۲، اسحاق ربین، اسحاق شمیر را درباره اصول برنامه سیاسی که توافقی را با فلسطین در پی داشت، شکست داد.

یکی از عواملی که رژیم صهیونیستی سازمان آزادی‌بخش فلسطین را به رسمیت می‌شناسد تغییر تدریجی در ساختار سازمان است؛ ابتدا تصمیم در محدود نمودن عملیات نظامی در خاک رژیم

صهیونیستی بود و در نهایت اعلامیه مستقل فلسطینی در سال ۱۹۸۸ بر آن شد تا به سبب دیگر منافع سیاسی هرگونه مبارزه مسلحانه‌ای را متوقف کند.

موضع‌گیری سیاسی نظامی

در داخل کابینه نتانیاهو زمره‌های عمل‌گرایانه‌ای شنیده می‌شود که به شکل واضحی در مورد عدم امکان راه‌حل نظامی اشاره شده و این درحالی است که پشتیبانی از بازسازی‌های غیرنظامی حمایت می‌شود. از طرف دیگر در سیستم امنیتی، زمره‌هایی مبنی بر عدم نیاز خروج رژیم صهیونیستی از غزه شنیده می‌شود و همچنین مساله عدم بازنگری اشغال غزه توسط حماس نیز تقویت می‌شود. به طور مثال در جریان جنگ بین ارتش رژیم صهیونیستی با حماس در می ۲۰۱۸، عضو کابینه و وزیر اطلاعات رژیم صهیونیستی این چنین گفت: "ما چیزی را در غزه دنبال نمی‌کنیم و همچنین رژیم صهیونیستی قصد ورود به غزه را ندارد."

برای دولت رژیم صهیونیستی یک سری تابوی سیاست وجود دارد. برای این سیاست‌ها یک حرکت استراتژیکی در مقابل غزه پیشنهاد می‌شود که رژیم صهیونیستی را از مسئولیت‌های غیرنظامی و همچنین هزینه‌های غیرنظامی رها خواهد کرد و فقط به منظور جلوگیری از تهدید نظامی بر مساله غزه متمرکز خواهد شد. وی همچنین ادامه داد "ارتش رژیم صهیونیستی قادر به انجام هرکاری است اما هیچ پیشنهادی به عنوان سیاست رژیم صهیونیستی بر روی میز کار وجود ندارد." وی در ادامه گفت: "بیاید غزه را رها کنیم. به ما اجازه دهید جهانی را برای آنان همراه با امنیت ایجاد کنیم. من نمی‌خواهم به دو میلیون نفر در غزه که در چنگال حماس قرار دارند بگویم که رژیم صهیونیستی زندان و حصار آن‌ها است."

به دنبال درگیری‌ها بین ارتش و حماس و نیز وقوع یک عملیات شکست خورده در غزه "شتیینز" از اعضای کابینه اعلام نمود که: "دولت ابداً علاقه‌مند به ادامه جنگی بدون هیچ هدف استراتژیکی غیرضروری نیست."

وی همچنین درباره مساله سیاسی و امنیتی غزه اشاره نمود و بر ارزش غزه و سقوط حماس تاکید داشت. از طرف دیگر ژنرال "گرشان کهن" فرمانده سابق دانشگاه افسری که امروز با عنوان یکی از مسئولین ارشد در مرکز "بگین سادات" فعالیت می‌کند در مقاله‌ای که اخیراً در نشریه "ایسریل هیوم" منتشر شده، ادعا می‌کند: "حماس به دنبال عدالت نیست وقتی که می‌داند رژیم صهیونیستی نتوانست او را سرنگون کند و نیز ضرورت رژیم صهیونیستی برای حفظ جدایی که در غزه بدست آمده است یکی از عواملی است که ما را گرفتار کرده است."

سردرگمی کشورهای جهان نسبت به حماس

از سال ۲۰۰۶ رویکرد کمیته چهارجانبه بین‌المللی (روسیه، امریکا، سازمان ملل و اتحادیه اروپا) با پذیرش سه شرط، حماس را به رسمیت خواهند شناخت: به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی، پذیرش معاهدات سابق و حذف عملیات مسلحانه.

اتحادیه اروپا و اکثر کشورهای غربی، حماس را به عنوان یک سازمان تروریستی می‌شناسند و دیگران را از ارتباط گرفتن با آن منع می‌کنند؛ با این حال روسیه و چین این سازمان را تروریست نخوانده‌اند. سیاست‌های انعطاف‌ناپذیر کمیته بین‌الملل نسبت به حماس که در ژانویه ۲۰۰۶ در انتخابات غزه پیروز شد غیرقابل درک است.

جیمز وِلستون نماینده این کمیته در خاورمیانه بعد از گذشت کمتر از یک سال از سمتش استعفا داد و در این باره گفت که احساس می‌کرد محدودیت‌های اعمال شده از انجام ماموریتش ممانعت می‌کرد. به خصوص لغو توافق‌نامه گذرگاه‌ها و مصادره درآمدهای مالیاتی فلسطین.

جامعه تحقیقاتی امریکا و اروپا خواستار به رسمیت شناختن حماس هستند. "هنری سیگمن"، پژوهشگر حوزه فلسطین در موسسه تحقیقاتی شورای روابط خارجی آمریکا در سال ۲۰۰۶ درست چند ماه پس از پیروزی حماس در انتخابات، روند رو به سازش حماس را مطرح نمود (به خصوص به دلیل اینکه حماس عدم فعالیت‌های انتحاری را پذیرفت) و نیز رژیم صهیونیستی و امریکا را برای سازش با حماس فراخواند.

وی در ادامه گفت: زمانی که مبارزه می‌کردیم به دنبال ادغام این جنبش در نظام سیاسی فلسطین بودیم. "دانیل بی من"، پژوهشگر برتر در موسسه "بوروکینز" در سال ۲۰۱۰ در نشریه وزارت امور خارجه طی مقاله‌ای ادعا کرد که در سال ۲۰۰۶، دیکته و الغای "بوش" بود که شرایط به رسمیت شناختن حماس امروز وجود ندارد.

وی به رژیم صهیونیستی پیشنهاد داد که در مقابل حماس سیاست کامل‌تری بجای شیوه "چوب و هویچ" به کار گیرد بلکه او را تشویق به همکاری کند. او ادامه می‌دهد که میانه‌روهای فلسطین ضعیف‌تر و حماس قوی‌تر می‌شود. در حدود یک دهه از مقاله بی‌من گذشته است و این درحالی است که پیش‌بینی‌های او تحقق یافته است.

خلاصه

باوجود نظرات مختلف در هر دو طرف، عملاً شکاف عمیقی بین دیدگاه سازمان‌های امنیتی با کابینه

رژیم صهیونیستی مقابل حماس: تصمیمی... ۱۴۳

نتانیاهو در مورد حماس وجود دارد. فرماندهان ارشد و روسای سرویس‌های امنیتی به بازسازی اقتصادی و به رسمیت شناختن حماس روی آورده‌اند. بنا بر این در فضای سیاسی زمزمه‌هایی است که برخورد نظامی را تنها راه حل می‌دانند و ارتباط‌گیری با حماس را منع نموده‌اند. هرچند این محدودیت‌ها به منظور تسهیل در روند صلح بین رژیم صهیونیستی و فلسطین است. اما عمداً رژیم صهیونیستی را در موقعیت سیاسی دشواری قرار داده تا نسبت به حماس انعطاف بیشتری نشان دهد. رژیم صهیونیستی از یک سو حماس را به رسمیت نمی‌شناسد و از سوی دیگر به بقای آن کمک می‌کند. با این تفاسیر رژیم صهیونیستی از اینکه مجبور شود تصمیماتی را اتخاذ کند تا به بی‌ثباتی مزمن و برگشت چرخه درگیری‌ها در غزه دچار شود، هراس دارد.

تأثیرات ژئوپلتیک؛ معامله قرنی که مرده زاده شد*

کونین برت^۱

چکیده

طرح معامله قرن در واقع معادل با تصفیه فلسطینی‌ها و تکمیل نسل‌کشی ملت فلسطین به شمار می‌رود. طرح صلح مفروض کوشنر آشکارا از ابتدا محکوم به شکست بود. هدف واقعی از این طرح به راه‌اندازی دور جدیدی از جنگ علیه فلسطینیان است. این دقیقاً همان کاری است که صهیونیست‌ها سابقه آن را دارند، خصوصاً پس از نشست سران کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰ که در خلال آن به غمد طرح‌هایی ناممکن را با هدف رد شدن به فلسطینی‌ها ارائه دادند تا اینگونه با انحراف افکار عمومی نقشه‌های خود را به پیش برده، به سرکوب بی‌رحمانه جنبش مقاومت فلسطین پرداخته و ایالات متحده را وادار به تجاوز و بی‌ثبات کردن کشورهایی در منطقه کنند. برنامه صلح کوشنر - گرین بلات - فریدمن عملاً طرحی جنگی است، هرگونه تحلیل ژئوپلتیک پیامدهای آن باید مناقشاتی را هم در برگیرد که پس از رونمایی و رد رسمی طرح روند آنها تسریع خواهد شد. این مناقشات محتملاً تداوم مناقشات دیرپایی است که در منطقه همچنان در جریان‌اند. اجرای طرح معامله قرن تأثیرات کوتاه مدت و بلند مدتی دارد. این تأثیرات شامل وحدت تازه فلسطینی‌ها حول محور رد "معامله" کوشنر که منجر به آشتی حماس و عناصر فتح و در مرحله بعد احیای سازمان آزادی‌بخش فلسطین می‌شود. علاوه بر متحد کردن فلسطینی‌ها، می‌تواند تأثیر مثبتی بر اتحاد نیروهای نسبتاً منطقی منطقه داشته باشد که با این طرح مخالف‌اند. همچنین می‌تواند به سازمان آزادی‌بخش فلسطین که اتحاد خود را مجدداً به دست آورده است کمک کند بر انحلال دولت خودگردان نظارت مؤثر داشته و از صهیونیست‌ها مطالبه کند تعهدات بین‌المللی خود را ایفا نمایند. واژگان کلیدی: معامله قرن، اتحاد گروه‌های فلسطینی، اسلام‌هراسی، ژئوپلتیک

* ترجمه مقاله Geopolitical Impact of the Stillborn Deal of the Century

۱. استاد تمام گروه مطالعات اسلامی غربی دانشگاه ویسکانسن (kbarrett@merr.com)

مقدمه

معامله قرن عنوان یکی از فیلم‌های کمدی هالیوود است که اولین بار در سال ۱۹۸۳ به اکران درآمد. داستان فیلم در مورد چند قاچاقچی شاید اسلحه است که در تلاش‌اند با توطئه، سلاح‌های خود را در جهت تداوم جنگ‌های محلی و متعارف به طرفین درگیر قالب کرده و اینگونه حیات صنعت تسلیحات جهانی را در قرن بعد تضمین کنند. سی و پنج سال بعد، در دنیای واقعی یک تاجر شاید به نام جارد کوشنر این عنوان را برای نامگذاری نقشه به اصطلاح صلح خاورمیانه خود قرض گرفته است. چه عنوانی برای این کار می‌توان گذاشت؟ لطیفه‌ای بی‌مزه؟ یک بازسازی ضعیف از فیلمی هالیوودی؟ آیا کوشنر و همدستان وی مانند حیسون‌گرین بلات و دیوید فریدمن عمداً این عنوان را برای به اصطلاح طرح صلح خود انتخاب کرده‌اند تا به صورت موزیانه تصدیق کنند که هدف واقعی‌شان تداوم جنگ صهیونیست‌ها در خاورمیانه تا قرن بعد است؟

طرح صلح مفروض کوشنر آشکارا از ابتدا محکوم به شکست بود. این طرح فاقد حداقل‌های مورد درخواست فلسطینی‌هاست: یک فلسطین مستقل به پایتختی قدس شریف به معنای واقعی کلمه شامل تمامی آن اراضی که رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۴۷ از دست فلسطینیان ربود، تصدیق حق بازگشت فلسطینیان از سوی رژیم صهیونیستی، حقی که در سطح بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است و برنامه‌ای برای بازگشت آوارگان ولو بازگشتی تدریجی. هر چیزی جز موارد فوق کاری عبث است.

طرح کوشنر نه تنها به شروط فوق نزدیک نیست بلکه حتی نمی‌توان عنوان خیلی کمتر را هم بر روی آن گذاشت. این طرح یک لطیفه بی‌مزه است. به گفته مسئولان عربی که در جریان جزئیات این طرح قرار گرفته‌اند صهیونیست‌ها نه تنها شهرک‌هایشان را در اراضی اشغالی سال ۱۹۴۷ حفظ کرده بلکه گسترش هم خواهند داد. تمامی قدس شریف به جز چند محله فلسطینی آن هم در حاشیه شهر در اختیار رژیم صهیونیستی قرار خواهد گرفت. چیزی به نام حکومت مستقل فلسطین وجود نخواهد داشت. در مقابل، فلسطینی‌ها در یک اردوگاه کار اجباری روباز که کمی از نوار غزه بزرگتر است گرد هم آورده می‌شوند. این منطقه شامل بخش کوچکی از صحرای مجاور مصر هم می‌شود که البته کنترل آن نه به فلسطینی‌ها بلکه به مصری‌ها واگذار می‌شود. مجموع بانتوستان‌های حاصله "فلسطین جدید" نامیده می‌شود که شهروندانش هیچگونه استقلال حاکمیتی ندارند. در عوض، آن‌ها باید به زندانبان‌های رژیم صهیونیستی خود پولی هم به عنوان "محافظت" بدهند.

این "معامله" معادل با تصفیه فلسطینی‌ها و تکمیل نسل‌کشی ملت فلسطین است. مشاوران تندرو

تأثیرات ژئوپلتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۴۷

کوشنر یا همان حیسون گرین بلات و دیوید فریدمن که آشکارا صهیونیست هستند به خوبی می‌دانند طرحشان نه تنها قابلیت تحقق ندارد بلکه توهینی آشکار به تک‌تک مردم فلسطین است. تنها چیزی که در قالب این طرح به مردم فلسطین پیشنهاد می‌شود پول است. گویی مردم فلسطین که بیش از یک قرن است جان و مال خود را شجاعانه بر سر تحقق آرمان خود گذاشته و در این راه جنگیده (و بیش از ده‌ها هزار نفر در این مدت شهید داده‌اند) حاضرند خود را به چیزی حتی بدتر از این تسلیم تحقیرآمیز بفروشند.

مشخص است که این طرح سراسر توهین با هدف رد شدن تدوین شده است. هدف واقعی از این طرح به راه‌اندازی دور جدیدی از جنگ علیه فلسطینیان با این شعار فریبده است؛ "ما به فلسطینی‌ها معامله بسیار خوبی پیشنهاد دادیم و حتی آن را "معامله قرن" نامیدیم اما فلسطینی‌های قدرناشناس آن را نپذیرفتند". این دقیقاً همان کاری است که صهیونیست‌ها سابقه آن را دارند، خصوصاً پس از نشست سران کمپ دیوید در سال ۲۰۰۰ که در خلال آن به عمد طرح‌هایی ناممکن را با هدف رد شدن به فلسطینی‌ها ارائه دادند تا اینگونه با انحراف افکار عمومی نقشه‌های حاصل از حملات دروغین ۱۱ سپتامبر را به پیش برده، به سرکوب بی‌رحمانه جنبش مقاومت فلسطین پرداخته و ایالات متحده را با فریب وادار به تجاوز و بی‌ثبات کردن کشورهای در منطقه کنند که صهیونیست آنها را به چشم دشمن می‌بینند. تمامی این موارد در تطابق با مفاد سند جدایی کامل (Clean Break) هستند که در سال ۱۹۹۶ و به سفارش نتانیاهاو نگاشته شد. پدیدآورندگان این سند نومحافظه‌کارانی بودند که رهبری آنها را یکی از مظنونین یازده سپتامبر بر عهده داشت. این‌ها تقریباً همان گروهی بودند که طرح اولیه حملات ۱۱ سپتامبر با عنوان "بازسازی خطوط دفاعی آمریکا" را ریخته بودند و در آن آشکارا خواستار یک "پول هاربر" شده بودند.

از آنجا که "برنامه صلح" کوشنر- گرین بلات- فریدمن عملاً طرحی جنگی است، هرگونه تحلیل ژئوپلتیک پیامدهای آن باید مناقشاتی را هم در برگیرد که پس از رونمایی و رد رسمی طرح روند آنها تسریع خواهد شود. این مناقشات محتملاً تداوم مناقشات دیرپایی هستند که در منطقه همچنان در جریان‌اند.

تأثیرات کوتاه و میان مدت

در گام اول، دولت رژیم صهیونیستی که در تسلط تندروهای دست راستی بسیار افراطی است برنامه شهرک‌سازی و پاکسازی قومی را با شدت بیشتری به پیش خواهد برد. فلسطینی‌ها هم گزینه‌ای جز تداوم مقاومت خود از طریق راه‌پیمایی و تظاهرات صلح‌آمیز، جنبش جهانی انزوا، عدم

سرمایه‌گذاری و تحریم رژیم صهیونیستی (BDS) و مقاومت نظامی با شدت و ضعف بر حسب قابلیت‌ها و فرصت‌های راهبردی خود نخواهند داشت. خبر خوب برای فلسطینی‌ها این است که ماهیت بسیار توهین‌آمیز معامله کوشنر به آنها فرصت اتحاد صفوف و پرکردن یا لااقل کوچک کردن شکاف‌های بین دولت خودگردان و سازمان‌های راستین مقاومت مانند حماس و جهاد اسلامی را می‌دهد. رمزی بارود مدعی است که وحدت تازه فلسطینی‌ها حول محور رد "معامله" کوشنر می‌تواند منجر به آشتی حماس و عناصر سالم فتح و در مرحله بعد احیای سازمان آزادی‌بخش فلسطین شود. به گفته بارود گام‌هایی که واشنگتن برای منزوی کردن دولت خودگردان از طریق امتناع از پرداخت وجوه شدیداً مورد نیاز فلسطینی‌ها، لغو وضع دیپلماتیک سازمان آزادی‌بخش فلسطین در واشنگتن و نادیده گرفتن سازمان خودگردان به عنوان یک متحد سیاسی برمی‌دارد، می‌تواند فرصت لازم برای گفتگوی سیاسی و نهایتاً آشتی جدی فتح-حماس را فراهم آورد. رژیم صهیونیستی هم با امتناع از پرداخت مالیاتی که از طرف دولت خودگردان گردآوری می‌شود آخرین اهرم فشار خود بر محمود عباس و دولت وی در رام الله را از دست داده است. در این مرحله، آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها دیگر ابزاری برای اعمال فشار بر فلسطینی‌ها ندارند.

نبود اهرم فشار در دست اتحاد آمریکایی-صهیونیستی موجب می‌شود فرصت‌هایی حقیقی در اختیار فلسطینیان قرار گیرد. آلن بلات که خبرنگار خاورمیانه بی بی سی و از مذاکره کنندگان پشت پرده فرآیند صلح بود چند سال پیش از مرگ خود در ژانویه ۲۰۱۸ چنین استدلال می‌کرد که «بهترین راهبرد فلسطینی‌ها باید منحل کردن دولت خودگردان فاسد و ناتوان و انتقال کل مسئولیت اشغال و پاسخگویی در قبال آن به رژیم صهیونیستی باشد». به گفته هارت چنین حرکتی "نه تنها موجب وارد آمدن انواع فشارها از جمله فشارهای مالی و امنیتی بر رژیم صهیونیستی می‌شود بلکه گفتگو و مناظره جهانی در مورد این مناقشه و ضرورت پایان دادن به اشغال را در پی خواهد داشت». این پیشنهاد اساساً تأیید همان پیشنهاد بارود است که سازمان آزادی‌بخش فلسطین باید به شکل کاملاً متحد احیا گردد. اکنون که دیگر آمریکا به دولت خودگردان رشوه‌ای نمی‌دهد تا کارهای مفتضحانه رژیم صهیونیستی را انجام دهد چنین سناریویی کاملاً محتمل به نظر می‌رسد.

چنانچه دولت خودگردان منحل شود و فلسطینیان موفق به تشکیل جبهه مقاومت متحدی گردند، بن‌بست حاصله آشکارا نیاز به حکمیت خواهد داشت، البته نه به دست مظنونین همیشگی (آمریکایی). تمامی "فرآیندهای صلح" پیشین همه به یک دلیل به شکست‌های مفتضحانه ختم شدند: صهیونیست‌ها بر رسانه‌ها، بازار و سیاست آمریکا مسلط‌اند و لذا آمریکا نمی‌تواند حکم بی‌طرفی باشد. در واقع، آمریکا به دنباله صهیونیسم مبدل شده است. حکم‌ها و تسهیل کنندگان

مذاکرات باید نماینده موجودیت‌هایی باشند که اجماع گسترده بین‌المللی به شکل ۷۰ سال قطعنامه‌های سازمان ملل را پذیرفته‌اند. خود مجمع عمومی سازمان ملل یا مشابهاً ائتلاف‌های ملت‌های نسبتاً مستقل می‌توانند از آمریکایی‌ها بسیار در امر وساطت صلح، موفق‌تر عمل کنند.

علاوه بر متحد کردن فلسطینی‌ها، "افتضاح قرن" همچنین می‌تواند تأثیر مثبتی بر اتحاد نیروهای نسبتاً منطقی منطقه داشته باشد که با این طرح مخالف‌اند. همچنین این افتضاح می‌تواند به سازمان آزادیبخش فلسطین که اتحاد خود را مجدداً به دست آورده است کمک کند بر انحلال دولت خودگردان نظارت مؤثر کرده و از صهیونیست‌ها مطالبه کند تعهدات بین‌المللی خود را ایفا نمایند. ائتلاف گسترده‌ای از دولت‌های خاورمیانه به رهبری محور مقاومت شامل ایران، سوریه، لبنان، عراق و یمن و شامل اعضای غیرمحور مانند ترکیه، قطر و هر دولت دیگری در منطقه که می‌تواند رشوه سعودی‌ها را رد کند این قابلیت را خواهد داشت که در مقابل طرح مضحک کوشنر صف‌آرایی کند. در آخر، این سعودی‌ها و جفت شیطانی‌شان امارات متحده عربی می‌مانند و کیسه‌هایی پر از رشوه که خواستاری ندارند.

شکست طرح کوشنر می‌تواند موجب تسریع صف‌آرایی‌هایی جدیدی در منطقه شود که پس از فروکش کردن تنش‌ها در سوریه به جریان افتاده‌اند. ترکیه و قطر که در ابتدا مشتاقانه به نفع مخالفان اسد وارد کارزار شده بودند اکنون و پس از موفقیت نیروهای حامی دولت بشار اسد ناچار به تجدیدنظر در اولویت‌ها و راهبردهای خود شده‌اند. تردیدی نیست که این دو کشور با هدف محکومیت هر چه بیشتر معامله و حمایت از فلسطینی‌ها در رد آن به محور مقاومت خواهند پیوست. مصر را به تفسیری می‌توان غیرقابل پیش‌بینی خواند. گرچه ژنرال سیسی هیچگاه اشتیاق خاصی از خود برای حضور در جنگ سوریه نشان نداد اما وی تاکنون امتیازات بسیاری به سعودی‌ها و صهیونیست‌ها داده و از بسیاری جهات وی را می‌توان دست‌نشانده رژیم صهیونیستی دید. اما وی هم با توجه به تغییر شرایط و فروپاشی حتمی معامله قرن ممکن است ناچار شود از سعودی‌ها و صهیونیست‌ها فاصله بگیرد.

در زیر اتحادهای گذرا و بازاتحادهای ژئوپلتیک، نیروهای فکری و مادی مهمی جریان دارند که راهبردهای بلندمدت ظالمان و آزادکنندگان آینده فلسطین را به پیش می‌برند. اولین و آشکارترین این نیروها پدیده‌ای است که /سینگلر به درستی آن را "افول غرب" نامیده است. بروز تغییرات جمعیتی، اقتصادی و فنی که توازن جمعیت جهانی و قدرت را به نفع جنوب و شرق دگرگون کرده‌اند موجب شده که چهار قرن تسلط جهانی غرب بر دنیا در مراحل واپسین خود باشد. در سال ۲۰۱۰ ایالات متحده ۲۵٪ تولید داخلی جهان را به خود اختصاص داده بود. پیش‌بینی شده که این

۱۵۰ فصلنامه گفتمان راهبردی فلسطین

رقم تا سال ۲۰۵۰ به زیر ۱۰٪ برسد. اتحادیه اروپا هم به همین شدت افت را تجربه خواهد کرد و تولید ناخالص داخلی‌اش از ۲۳٪ در سال ۲۰۱۰ به ۱۲٪ خواهد رسید. باقی کشورهای دنیای غرب مانند کانادا، استرالیا و نیوزلند هم دچار افت مشابهی خواهند شد. نتیجه اصلی این است که سهم حدوداً پنجاه درصدی دنیای غرب از اقتصاد دنیا در سال ۲۰۱۰ به کمتر از ۱/۴ در سال ۲۰۵۰ خواهد رسید که نشان از افتی شدید دارد.

از آنجا که صهیونیسم تماماً پروژه‌ای غربی است تأثیرات افت دنیای غرب برای فلسطینی‌ها بسیار ملموس خواهد بود. صهیونیسم را می‌توان افراطی‌ترین، جسورانه‌ترین و سرسخت‌ترین نمایش استعمار و امپریالیسم غربی دانست. همچنانکه ثروت، قدرت و نفوذ غرب افت کرده و ملت‌هایی که پیشتر مستعمره بودند قدرتی همسان اربابان پیشین خود می‌یابند پروژه صهیونیسم هم لاجرم به تاریخ انقضای خود نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. صهیونیست‌ها به خوبی این موضوع را می‌دانند. آن‌ها ممکن است متکبر، شرور و کوتاه‌نگر باشند اما قطعاً احمق نیستند و بنابراین تصمیم گرفته‌اند با کشورهای شرقی در حال قدرت گرفتن (و غیر مسلمان) مانند روسیه، چین و هند وارد همکاری شده و در جهت پیشبرد برنامه ساختگی "نبرد تمدن‌ها" به ترویج اسلام‌هراسی در این سه کشور و دیگر کشورها بپردازند (گسترش اسلام‌هراسی در جهان برای خدمت به صهیونیسم یکی از اهداف راهبردی بلند مدت طراحان عملیات دروغین یازده سپتامبر بود). صهیونیست‌ها مدت‌هاست خود را برای آن روز آماده می‌کنند که نوکران آمریکایی‌شان دیگر نمی‌توانند پشتیبان آنان باشند. در آن روز، ائتلاف‌های سایر ملت‌ها در زمینه حل مناقشه در فلسطین اشغالی اهمیت بیشتری از آمریکای تک‌قطبی خواهد داشت. با شکست تاریخی معامله مرده زاده شده کوشنر، ممکن است آن روز زودتر از حد انتظار فرا برسد.

افول جاری دنیای غرب و بحران فکری جهانی که شامل فروپاشی انسان‌گرایی پسامسیحی و کلان‌روایت آزادسازی جهانی از طریق ترقی مادی است از هم جدا نیستند. کمونیسم به عنوان تندروترین شاخه انسان‌گرایی پسامسیحی با سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ از درون پاشید. جایگزین این مکتب یا همان نولیبرالیسم هم وفاداران چندانی ندارد. شکاف رو به گسترش بین فقیر و غنی و گرایش مجدد به ایدئولوژی‌های ارتجاعی مانند انواع محافظه‌کاری، فاشیسم و خرده‌روایت‌های قبیله‌ای آشکارا نشان از شکست نولیبرالیسم دارند. تنها ایدئولوژی جهانشمولی که به نظر آماده ارائه جایگزینی مقبول برای انسان‌گرایی پسامسیحی است دین اسلام است که سرنوشتش به سرنوشت فلسطین گره خورده است.

اکنون مرزهای ایدئولوژیک برای مرحله بعد نبرد فلسطین در حال ترسیم شدن است. در یک طرف

تأثیرات ژئوپلتیک؛ معامله قرن که مرده زاده شد ۱۵۱

یا همان طرف حقیقت و عدالت، جهانشمول‌هایی قرار دارند که اصول اخلاقی جهانشمول‌شان (مانند حقیقت و عدالت انتزاعی) به شکل برابر در مورد همگان و در همه جا صادق است. برخی از این جهانشمولان همچنان خود را انسان‌گرای سکولار می‌دانند. گیلاد فیلسوف و موسیقی‌دان بزرگ که پیشتر یهودی و صهیونیست بود مثال برجسته‌ای از انسان‌گرایی جهانشمول نامنعطف در عمل است. اما از آنجا که انسان‌گرایی سکولار سلطه‌جوی پسامسیحی به صورت کلی در حال افول است و اسلام همزمان هم از لحاظ تعداد پیروان روندی صعودی پیدا کرده و هم دچار بیداری معنوی و فکری شده است به گونه‌ای که اکثر جنبش‌های ضدصهیونیستی گرایش‌ات اسلامی خواهند داشت. جنبش اسلامی آزادی فلسطین که نماد آن اعلام روز قدس از سوی امام خمینی فقید است روز به روز اهمیت بیشتری می‌یابد.

صهیونیست‌ها به خوبی می‌دانند که کارشان عیناً نقض اصول اخلاقی همگانی است. تنها روش آنها برای توجیه کارشان توسل به مکاتبی مانند برتری نژادی، قوم‌گرایی و برگزیدگی بنا بر گفته گیلاد آتزمون است. آن‌ها کاملاً آگاهند که هر کسی که اصول اخلاقی همگانی را پذیرفته و موضوع فلسطین را از آن زاویه می‌نگرد در نهایت به دشمنی با صهیونیسم به پا خواهد خواست. بنابراین صهیونیست‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که در نهایت مسلمانان و انسان‌گرایان لیبرال (به عبارتی جهانشمول‌ها) در کل دشمن آنها خواهند بود. اما در مقابل می‌توانند برای همکاری بر روی آنهایی که مخالف اصول اخلاق همگانی هستند (به عبارتی قبیله‌گرایان و ملی‌گرایانی که صرفاً بر اساس منافع شخصی عمل می‌کنند) حساب کنند. بر اساس این برداشت، صهیونیست‌ها دست به اقدام غیرمنتظره و در ظاهر خلاف عقلانی حمایت از جنبش‌هایی زده‌اند که از سوی سیکر "صهیونیسم ملی" معرفی شده‌اند هر چند اکثر این جنبش‌ها نتوفاشیست و به صورت بالقوه یا بالفعل "ضد یهودی" اند.

مشخص است که صهیونیست‌ها از قبل برای دنیای چندقطبی آینده برنامه‌ریزی کرده‌اند. معرفه این دنیای جدید تکثر ملی‌گرایی، ائتلاف‌های موقت بین ملت‌ها بر اساس منافع فردی و نه وابستگی‌های ایدئولوژیک و نبرد بین اسلام جهانشمول و ملی‌گرایان انحصارگرا برای قلب و فکر شهروندان جهان است، از جمله آنهایی که در کشورهای زندگی می‌کنند که اکثر مردم پیرو دین اسلام‌اند. صهیونیست‌ها امیدوارند از طریق ارائه تصویری سیاه از چهره اسلام و قالب کردن این مفهوم به ملی‌گرایان هندو، چینی، روس، برمه‌ای و البته غربی‌ها به عنوان ابزاری برای متحد ساختن مردم، خنجر خود را همچنان در قلب خاور اسلام نگه دارند.

راهبرد مقابله‌ای جهان اسلام در این شرایط باید حفظ توازن ظریف بین ایجاد و حفظ وحدت

اسلامی از یک سو و ارزش جهانی جهانشمول از سوی دیگر باشد. راه حل و فصل این تناقض آشکار عبارت است از تصدیق اسلام به عنوان آخرین دین وحیانی راستین و معرفی آن به عنوان گنجینه غایی ارزش‌های جهانی. همزمان با رنگ باختن ارزش‌های شبه جهان‌شمول انسان‌گرا، ترقی‌خواه و مادی‌گرایی سکولار غرب، اسلام آماده پر کردن خلأ حاصله خواهد بود. اما تنها قرائت صحیح و پیشرفته از اسلام و نه تفاسیر خشک و جاهلانه از اسلام که متأسفانه برخی جنبش‌های اسلامی در پیش گرفته‌اند، کلید ایجاد اتحاد بین قاطبه انسان‌ها است.

بزرگ‌ترین ضعف جنبش‌های اسلامی و همچنین دیگر جنبش‌های آزادسازی مدرن در خاور اسلام این است که این جنبش‌ها در ایجاد اتحادهای کارآمد بین مرزهای ایدئولوژیک و گروه‌های مردمی ناتوان بوده‌اند. این مشکل خصوصاً در بین سلفی‌ها و دیگر جنبش‌های خودخوانده اهل سنت مانند اخوان المسلمین کاملاً عیان است. با این حال مناقشه بین تفاسیر و رویه‌های انحصاری و آرمان‌های جهانشمول اسلام صرفاً محدود به گروه‌های خاصی نیست و به جرات می‌توان گفت در کل دنیای اسلام جاری است.

چنانچه مکه را به عنوان دومین قبله مسلمانان، نماد یک دین خاص و شکوفا در میان کل ادیان بدانیم بیت المقدس به عنوان اولین قبله مسلمانان را باید نماینده اسلام جهانشمول و تسلیم همگان به خدایی دانست که اسلام مروج آن است. معراج پیامبر (ص) در بیت المقدس صورت گرفت و پیامبر در طی مراحل معراج توانست پس از دیدار با پیامبران پیشین از جمله عیسی و موسی محضر خداوند را درک کند. اسلام جهانشمول به عنوان یک دین کامل باید همواره محافظ پیروان ادیان دیگر به خصوص مسیحیان و یهودیان بوده و با آنان همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشد. نماد این اسلام همچنان بیت المقدس به عنوان قبله اول است. عجیب است که این شهر مقدس اکنون در اشغال غاصبان متکبری است که خود را برتر از دیگران دانسته و هیچ تمایلی به همزیستی با دیگران ندارند.

بیت المقدس و مبارزه با ربا

اشغال فلسطین از سوی صهیونیست‌ها را باید نتیجه رباخواری مسلحانه کارتل‌های بانکی بین‌المللی غرب دانست که بر جهان سلطه یافته‌اند. در واقع، صهیونیسم دستاورد خانواده روتشیلد و همدستان اوست (فراموش نکنید که بیانیه بالفور خطاب به لرد روتشیلد نوشته شده بود. لرد روتشیلد همانی بود که در جهت تضمین پیروزی بریتانیا در جنگ جهانی دوم، آمریکا را وارد جنگ کرد تا در عوض سرزمین فلسطین را به رباخوران تقدیم کند).

قرآن هم به سهم خود علیه رباخواران اعلام جنگ می‌کند (سوره بقره آیه ۲۷۹). به واقع رباخواران تنها گناهکارانی هستند که خدا و رسول وی لفظاً علیه آنها اعلام جنگ کرده‌اند. بنابراین مبارزه برای آزادسازی فلسطین صرفاً مبارزه برای کسانی نیست که به خاطر گفتن "خدای ما الله است" به شکل ظالمانه از خانه‌های خود رانده شده‌اند (سوره حج، آیه ۴۰). فلسطین کانون مبارزه جهانی علیه رباخواری است و لذا مسلمانان و تمامی کسانی که پی به فساد و بی‌عدالتی سیستم خصوصی ربامحور تولید ارز برده‌اند باید به این چشم به فلسطین و آرمانش بنگرند.

ملت‌هایی که خود را از کارتل‌های بانکداری بین‌المللی غرب رها کرده‌اند برای حمایت مؤثر و مستقیم از مقاومت فلسطین در موقعیت بهتری قرار دارند. از آنجا که قدرت صهیونیست‌ها در نهایت به ثروت عظیم بانکداران، رسانه‌ها و سیاستمدارانی وابسته است که بانکداران قادر به خرید آنها هستند، در نهایت شکست کارتل بانکی موجب شکست صهیونیست‌ها خواهد شد.

از آنجا که ملت‌های مسلمان بر حسب دستور دین ملزم به نفی رباخواری و حمایت از خدا و رسولش در جنگ با رباخواران هستند، معقول است اگر فرض را بر آن بگذاریم کشورهایی که اکثریت مسلمان دارند باید تمام تلاش خود را کنند تا از حوزه نفوذ کارتل‌های بانکداری غربی خارج شده و سامانه‌های ارزی غیرربایی ایجاد کنند. همچنین معقول است اگر فرض را بر آن بگذاریم که این مبارزه می‌تواند و باید شالوده جنبش وحدت اسلامی قرار گیرد. تاریخ اتحادیه اروپا به خوبی نشان می‌دهد که حتی دسته‌ای از ملت‌هایی که دین و زبان متفاوتی داشته و دائماً با یکدیگر در جنگ بوده‌اند می‌توانند در قالب یک بازار مشترک، متحد شده و ارز واحدی انتخاب کنند. دنیای اسلام با دین واحد و استفاده رایج اندیشمندان و روشنفکرانش از زبان عربی با آرمان آموزش مذهبی و همچنین ارزش‌های فرهنگی مشترک باید به طور قطع بتواند در یک بازار مشترک متحد شده و سیستم ارزی واحدی با پشتوانه طلا راه‌اندازی کند.

دورنمای وحدت اقتصادی اسلام حول ارزی مشترک غیرربایی بدترین کابوس غول‌های بانکداری صهیونیست است که "نظم نوین جهانی" را در چنگ خود گرفته‌اند. چنین ارز مشترکی به امت اسلامی که از نظر اقتصادی دارای اتحاد است این امکان را می‌دهد تا در مذاکرات تجاری بر سر شرایط دادوستد منابع انرژی و دیگر منابع، قدرت چانه‌زنی بسیار بالاتری داشته باشد. این امر در نهایت قدرت اقتصادی، فنی و نظامی لازم را در اختیار امت اسلام می‌گذارد تا صهیونیسم را شکست داده و از اقلیت‌های مسلمان مظلوم در دیگر مناطق نیز حمایت کند.

نتیجه گیری

طرح معامله قرن براساس الگویی است که ترامپ آن را با همراهی برخی کشورهای عربی ارائه داده است بعد از همراهی دولت‌های عربی با انتقال سفارت آمریکا به قدس، ترامپ داماد یهودی الاصل خود جراد کوشنر را مامور رسیدن به توافق میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها کرده بود. براساس این طرح حق بازگشت فلسطینی‌ها حذف و شهر اشغالی قدس به صهیونیست‌ها واگذار می‌شود و به جای آن منطقه ابودیس در کرانه باختری را برای فلسطینی‌ها در نظر گرفته‌اند. چیزی که از این معامله مشخص شده، گرایش کامل به سمت عادی‌سازی علنی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی با رژیم صهیونیستی است که رهبری آن برعهده عربستان سعودی قرار دارد. این طرح بر جداسازی کرانه باختری از غزه و اعطای امتیازاتی اقتصادی به فلسطینی‌ها در مقابل امتیازگیری از آنها تاکید دارد. در واقع هدف از جداسازی کرانه باختری و غزه، جلوگیری از وحدت گروه‌های فلسطینی و اعلام خودمختاری دو منطقه جداگانه در جهت از هم پاشیدگی فلسطین است. خروجی این طرح نیز بر دو پایه خلاصه شده است: اول؛ به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی در منطقه و دوم؛ حل مساله فلسطین-اسرائیل و دادن حاکمیت سرزمینی به صهیونیست‌ها.

به عبارت دیگر، این طرح یک فشار کاملاً اقتصادی برای توسعه فلسطین است که عوامل سیاسی را نادیده می‌گیرد. "طرح" قرن "قبل از رسیدن به تمام مقاصد و اهداف خود مرده است. دولت ترامپ هنگامی که سفارت آمریکا را به اورشلیم انتقال داد همه اعتبار خود را برای اجرای این طرح از دست داد. این امر باعث شد تا تشکیلات خودگردان فلسطین تا زمانی که این تصمیم لغو نشود مذاکرات صلح را تحریم کنند. بیهودگی این فرآیند زمانی آشکار شد که رهبران فلسطینی در اجلاس منامه شرکت نکردند. این طرح صرفاً "یک طرح اقتصادی" و راه دیگری برای پاداش دادن به اسرائیل و تسلط اسرائیل بر سرزمین و منابع فلسطین" است. این مسلم است که این تلاش برای راه‌اندازی فرآیند صلح بدون مشارکت فلسطینی‌ها احمقانه است. این طرح همیشه یک طرفه بوده و برای فلسطینی‌ها غیرقابل قبول است. تشکیلات خودگردان فلسطین به طور مکرر این معامله را "مرده" نامیده‌اند و بر عدم تمایل خود برای شرکت در کنفرانس صلح اقتصادی آمریکا تاکید کرده‌اند. به طور خاص، موفقیت معامله قرن به حمایت اردن بستگی دارد که اعلام کرد تشکیل یک کشور فلسطینی در مرزهای ۱۹۶۷ و انتخاب بیت‌المقدس به عنوان پایتخت آن یک وضعیت غیرقابل مذاکره برای هر گونه توافق خواهد بود. بعید است رهبران عرب خطر این طرح را بپذیرند اگر آن‌ها این طرح را بپذیرند، به عنوان خائنین به نهضت فلسطین برچسب می‌خورند. در حقیقت،

این طرح به دنبال یک سنت طولانی از معامله در خاورمیانه است که با اولویت‌بندی توسعه اقتصادی و اجتناب از راه‌حل‌های سیاسی برای منطقه و به ویژه برای فلسطین فاجعه‌بار خواهد بود. این طرح فقط بر توسعه زیرساخت‌ها، قوانین، آموزش برای مردم فلسطین تمرکز می‌کند. اما از گفتن اینکه چه کسی زیرساخت‌ها را توسعه خواهد داد، قوانین را تنظیم کند و همچنین در مورد شرایطی که فلسطینیان باید برای دریافت این موج سرمایه‌گذاری موافقت کنند، امتناع می‌کند. در واقع هیچ دلیلی وجود ندارد که فرض کنیم سرمایه‌گذاران اولیه در این طرح، از جمله کشورهای حوزه خلیج فارس، مصر، اردن، عراق، اسرائیل و همه به غیر از فلسطینی‌ها، ذی‌نفع اصلی هستند. با توجه به تاریخ، این تردید وجود دارد که این طرح حتی توسعه اقتصادی فلسطینیان را نیز به ارمغان آورد. معامله قرن به نوعی برای فلسطینی‌ها بدتر از آنچه که یک قرن پیش توسط بریتانیا پیشنهاد شد، است. این طرح تنها در صورتی قابل توجیه است که به عنوان گامی به سوی خودمختاری و حاکمیت فلسطینیان باشد. از سوی دیگر، معامله طرح تلاش خواهد کرد تا فلسطینی‌ها را از حق حاکمیت سیاسی به سوی وعده‌های صرفاً رفاه اقتصادی سوق دهد. این طرح یک صلح اقتصادی بدون هیچ راه‌حل سیاسی برای پایان دادن به اشغال اسرائیل به شمار می‌رود. این طرح صرفاً ترکیبی از طرح‌های قدیمی و بی‌اعتبار است و برنامه‌ای اقتصادی است که بدون حل مسائل سیاسی به جلو نمی‌رود. بسیاری از پروژه‌های این طرح به توافق صلح اسرائیل و فلسطین بستگی دارد. بدون چارچوب سیاسی، این طرح "رویایی" مضحک است که کاخ سفید بدون هیچ ایده‌ای درباره نحوه پیشرفت آن به سمت جلو مطرح کرده است.

إسرائيل وحماس.. سياسة اللا قرار

ترجمة ملخص الدراسة

د. عدنان أبو عامر

قال الكاتب الإسرائيلي ألحنان ميلر في دراسة نشرها منتدى التفكير الإقليمي، إنه "في الوقت الذي تصدر فيه تهديدات إسرائيلية بالقضاء علي حماس في غزة، تتخذ الحكومة الإسرائيلية سلسلة خطوات براغماتية للحفاظ علي الهدوء، وتحقيق التفاهات مع الحركة، كما أوصي بذلك الجيش والأمن، مما يشير لحالة من صراع القوي بين المستويين السياسي والعسكري داخل إسرائيل حول السلوك المطلوب تجاه حماس في غزة، والمستور فيه أكثر من المكشوف".

وأضاف أنه "بين حين وآخر تنسرب وثيقة، أو يصدر تصريح، يكشف عن السلوك البراغماقي للمنظومة الأمنية والعسكرية الإسرائيلية تجاه حماس في غزة أمام النظرية الصقرية للحكومة بنيامين نتنياهو، وجاء هذا الخلاف نتيجة ما خاضته إسرائيل في ۲۰۱۴ من حرب الجرف الصامد بغزة، التي حصدت أرواح ۲۱۰۰ فلسطينيا و۷۳ إسرائيليًا".

وأكد ميلر، الباحث بالدراسات الإسلامية، والمتخصص في السياسة الفلسطينية، أن "تدهور المعركة آنذاك باتجاه مواجهة شاملة سببه سوء التفكير بالطرف الآخر من جهة، ومن جهة أخرى عدم الوضوح الاستراتيجي لديهما، وأسفرت المعركة عن نشوء فرضيتين داخل إسرائيل تجاه معالجة الأزمة الإنسانية المتفاقمة بغزة: أولاها إعداد ترتيبات استراتيجية مع حماس، هدفها النهائي التوصل لهدنة أو تهدئة تشتري إسرائيل بموجبها هدوءا في جبهتها الجنوبية".

وأوضح ميلر، الصحفي المتخصص في العالم العربي بالجامعة العبرية أن "الهدنة مع حماس ستسفر عن توتر مع السلطة الفلسطينية، لأنها ستساعد حماس علي تثبيت دعائم حكمها في القطاع، وتعني تراجع إسرائيل عن فرضية إسقاطها، رغم حديث وزير الحرب السابق أفيغدور ليبرمان عن "آخر معركة مع حماس"، وانتقاد "اليد الرخوة" للجيش تجاهها، وأن الاتفاق الوحيد الذي سنبرمه معها هو "كيفية دفن قادتها تحت الأرض".

وأضاف أن "وزير التعليم نفتالي بينيت رفض ما اعتبره خضوعاً لحماس في إيصال الأموال القطرية للقطاع، مع أنه اقترح خلال حرب ٢٠١٤ اجتياحاً برياً للقطاع دون تقديم بديل سلطوى لحماس هناك، مع أن وثيقة تم تسريبها من الجيش، وطرحت خلال مداوولات حرب ٢٠١٤ كشفت أن تطهير غزة من سلاحها سيستغرق خمس سنوات، ويحجب من الفلسطينيين قتلي بالآلاف، ويكلف الاقتصاد الإسرائيلي عشرة مليارات شيكل".

واستدرك قائلاً إن "الجنرال دان شيتون قائد وحدة طيران سابق، وجه انتقاداً للقيادة العسكرية الإسرائيلية، واتهمها بعدم القدرة على إخضاع حماس في غزة بثمن معقول، ولعلها لا تريد ذلك، بسبب أن الجيش بدأ العمل منذ التسعينيات وفق نموذج الجيش المعاصر "المودرن"، المردوع من سقوط القتلي في صفوفه، ويفضل الحلول التكنولوجية على الاحتكاك المباشر مع العدو".

وأضاف منتقداً أن "الجيش الإسرائيلي بات يتأثر بتوصيات منظمات المجتمع المدني، وينشغل بإدارة المواجهات مع الفلسطينيين بديلاً عن حسمها، ويكتفى بتحصيل صورة انتصار معهم، بدل الانتصار الفعلي على الأرض".

لكن يورام كوهين رئيس جهاز الأمن العام الشاباك السابق، دعا في أيار/مايو ٢٠١٨ إلى "التوصل لتسوية مع حماس، لأنها لا تنطلق في سلوكها السياسي من فرضيات إسلامية أيديولوجية فقط، وإنما رغبتها بأن تكون دولة كباقي الدول، وشعباً مثل الشعوب الأخرى، وبدلاً من القضاء عليها، يمكن الذهاب لخيار تحسين ظروف الحياة الاقتصادية في القطاع".

وزاد على ذلك باستحضار رأي "يوفال ديسكين الرئيس الأسبق لجهاز الشاباك بعد أشهر فقط من انتهاء حرب غزة الأخيرة، بقوله إن غزة يجب أن تكون أكثر رخاءاً اقتصادياً، وفي حال قررت إسرائيل والمجتمع الدولي الاستثمار الاقتصادي فيها، فإن حماس ستفضل هذا الوضع على قتال إسرائيل".

أما الجنرال غيورآيلاند الرئيس السابق لمجلس الأمن القومي ورئيس شعبة العمليات في الجيش الإسرائيلي، فقد "امتلك النظرة الإيجابية ذاتها في التعامل مع غزة، باعتبارها باتت دولة، وأمر واقعاً منذ ١٢ عاماً، والمصالح تبدو متشابهة بين غزة وإسرائيل في المدى القصير، وتتمثل بتحقيق هدوء ورخاء اقتصادي، من خلال بناء محطات طاقة، وتحلية مياه، ومشاريع صرف

صحى، مما سيجعل حماس مكبوحة الجماع أكثر".
وختم بالقول بأنه "في ظل الفروقات بين المستويين السياسى والعسكرى فى إسرائيل تجاه السلوك المفضل تجاه حماس فى غزة، فقد اختارت الحكومة الإسرائيلية السير بين النهجين اللذين يبدوان متعارضين؛ من خلال عدم الاعتراف الرسمى بحماس فى غزة، وفى الوقت ذاته إمدادها بالمساعدات كى تقوى على البقاء، رغم استمرار فرضيات خوض جولات عسكرية بين حين وآخر".

مستقبل ودور المقاومة الفلسطينية في ضوء التوتر الآيراني اميريكى*

عدنان ابوعامر^١

المخلص

في الوقت الذي يزداد فيه تصاعد التوتر الأمنى في المنطقة، لاسيما بين جمهورية إيران الإسلامية والولايات المتحدة الأمريكية، تتطلع الأنظار إلى الدور الذي يمكن أن تضطلع به المقاومة الفلسطينية في هذه المواجهة الدائرة، التي تأخذ شكل التصريحات السياسية والإعلامية، مروراً بالعقوبات الاقتصادية، وربما تصل إلى المعركة العسكرية بين طهران وواشنطن، أو حلفاءهما. تري إيران أن دعمها لحركات المقاومة المسلحة الفلسطينية ليس مفاجئاً، أو مرتبطاً بتحقيق أجندة إقليمية آنية، بل له جذور تاريخية، تعود لما قبل اندلاع الثورة الإسلامية عام ١٩٧٩، التي شهدت تزايد الدعم السياسى والإعلامى، بحيث أن مرشدها الأول الإمام "الخمينى" بادر لتحويل السفارة الإسرائيلية زمن المخلوع "الشاه"، إلى سفارة للثورة الفلسطينية، وامتلك علاقات وثيقة مع الزعيم الفلسطينى الراحل ياسر عرفات أوائل سنوات الثورة. وطالما أن إيران تعتبر دعم المقاومة الفلسطينية واجباً دينياً، وأولوية مهمة، فإنها ستحاول تجاوز العقبات الأمنية من إسرائيل والسلطة الفلسطينية، فالدعم الإيرانى العسكرى والمالى أثبت نجاعته في قطاع غزة بالتصدى للحروب الإسرائيلية، في ظل قناعة المقاومة الفلسطينية بأن الولايات المتحدة تريد القضاء علي القضية الفلسطينية من خلال صفقة القرن، وإن اجهاض هذه المؤامرة تأخذ بعين الاعتبار الدور الإيرانى لمواجهتها. تبدو المقاومة الفلسطينية مطمئنة إلى أن علاقتها بإيران ثابتة واستراتيجية لا تخضع لمصالح مؤقتة آنية، مما يؤكد وجود قرار رسمى في الجانبين

* ترجمه مقاله در صفحات ۱۳۴-۱۱۹

١. رئيس قسم العلوم السياسية جامعة الأمة-غزة فلسطين (adnanaa74@hotmail.com)

لتطوير علاقتهما، ويبدو أنهما أمام مرحلة استراتيجية جديدة، في ظل أن إيران تدعم تلك الفصائل لأنها حركات مقاومة، فيما تبدو الأخيرة حريصة علي تطوير العلاقة مع إيران، فهما شريكان استراتيجيان، ويأتي تنمية علاقتهما ضمن إعادة ترتيب الأوراق التي تمر به المنطقة في شهورها الأخيرة، مما استدعي منهما ترتيبات جديدة لاستيعاب التغيرات. إن توثيق العلاقة بين إيران والمقاومة الفلسطينية أمر مهم للجانبين، نظرا لحاجة بعضهما البعض، لاسيما في هذه المرحلة الحرجة، خاصة وأنه للمرة الأولى في تاريخ دبلوماسيتها الخارجية، أعلنت إيران قبل سنوات أنها تدعم قوي فلسطينية مسلحة تقاتل ضد إسرائيل، وتتبنى بصورة لا تقبل الشك أنها صاحبة الفضل في امتلاك المقاومة للصواريخ التي مكنتها من قصف مدينتي تل أبيب والقدس.

كلمات مفتاحية: المقاومة الفلسطينية، محور المقاومة، فرضية توحيد الجبهات، صفقة القرن

مقدمة

في الوقت الذي يزداد فيه تصاعد التوتر الأمني في المنطقة، لاسيما بين جمهورية إيران الإسلامية والولايات المتحدة الأمريكية، تتطلع الأنظار إلى الدور الذي يمكن أن تضطلع به المقاومة الفلسطينية في هذه المواجهة الدائرة، التي تأخذ شكل التصريحات السياسية والإعلامية، مروراً بالعقوبات الاقتصادية، وربما تصل إلى المعركة العسكرية بين طهران و واشنطن، أو حلفاءهما. تري إيران أن دعمها لحركات المقاومة المسلحة الفلسطينية ليس مفاجئاً، أو مرتبطاً بتحقيق أجندة إقليمية آنية، بل له جذور تاريخية، تعود لما قبل اندلاع الثورة الإسلامية عام ١٩٧٩، التي شهدت تزايد الدعم السياسي والإعلامي، بحيث أن مرشدها الأول الإمام "الخميني" بادر لتحويل السفارة الإسرائيلية زمن المخلوع "الشاه"، إلى سفارة للثورة الفلسطينية، وامتلك علاقات وثيقة مع الزعيم الفلسطيني الراحل ياسر عرفات أوائل سنوات الثورة.

• الدعم الإيراني للمقاومة الفلسطينية

بعد ظهور الحركات الفلسطينية المسلحة، لاسيما ذات الطابع الإسلامي العقائدي، برزت أوجه الدعم الإيراني لها، مما يؤكد أن إيران لا تنوى التخلي عما تعتبره "موقعها المتقدم في الشرق الأوسط"، ولذلك أخذ دعمها للفصائل الفلسطينية المسلحة الأشكال التالية:

١- الدعم المالي

تشير الوقائع الميدانية، بجانب تقارير أمنية إسرائيلية وغربية، وتقديرات عربية، وفلسطينية، أن طهران تقوم بشكل أساسي بحركتي حماس والجهاد الإسلامي، بميزانيات سنوية ثابتة، إضافة لدفعات لمرة واحدة في حالات خاصة، وتقدر بـ "مئات ملايين الدولارات". امتد الدعم الإيراني للمقاومة الفلسطينية منذ فترة طويلة، وتحديداً مع اندلاع الانتفاضة الثانية أواخر عام ٢٠٠٠، وبعد إدراج حماس ضمن المنظمات التي ترعي "الإرهاب" من قبل الاتحاد الأوروبي عام ٢٠٠٣، وفرض الحصار الدولي عليها، ومحاصرة وجودها، ومصادر إمدادها، وحرمانها من الانفتاح السياسي والدعم اللوجستي، وإغلاق كثير من العواصم في وجه تحركها، واتباع عواصم أخرى سياسة "التجويع من أجل التركيع"، كل ذلك دفعها لطرق أبواب أخرى كإيران، إبقاءً لجذوتها، ودعماً لصمودها.

جاء تعاظم العلاقة الإيرانية بحركة حماس بعد الحصار الدولي والإقليمي و"الداخلي" لها عقب فوزها بالانتخابات التشريعية عام ٢٠٠٦، وتشكيل الحكومة الفلسطينية العاشرة برئاسة زعيمها الحالي إسماعيل هنية.

٢- الدعم العسكري والتسليحي

رغم أن إيران اعتادت علي التعقيم، أو إنكار الطابع العسكري-التنفيذي للمعونات العسكرية التي تقدمها لمنظمات المقاومة الفلسطينية، وعرض المساعدات علي أنها سياسية وإعلامية وإنسانية، غير أن الوقائع تفند بصورة قاطعة هذا الإنكار، لأنها مبنية علي قاعدة واسعة من المعلومات المتوفرة بحوزتها، حيث يشمل دعمها تدريب المئات من المسلحين الفلسطينيين علي القتال في إطار "الحرس الثوري الإيراني"، وتزويدهم بأعداد كبيرة من القذائف الصاروخية، التي تطلقها علي المستوطنات الإسرائيلية.

ويعمل "فيلق القدس" علي توفير الصواريخ المتطورة المصنعة، كبنادق القنص والأسلحة الأوتوماتيكية والراجمات، وتزويدها بقدرات تركيب المواد الناسفة ضد الآليات المدرعة، وبناء واستعمال تقنيات العبوات الناسفة الذكية، وهكذا حرصت إيران علي تزويد المقاومة الفلسطينية بالدعم العسكري، لإعطائها العمق الاستراتيجي.

هناك العديد من التصريحات تظهر فيها إيران رضاها من قدرات الفصائل الفلسطينية في مواجهتها مع "إسرائيل"، وأنها حولتها من "منظمات مزعجة إلى خطر استراتيجي"، بعد مساعدتها ببناء ترسانة صاروخية تضم آلاف الصواريخ، القريبة والمتوسطة المدى، ومنحتها قدرات هائلة، تمكنها من القدرة علي التسبب في تدهور إقليمي، وهي مكانة تجسدت في الحرب الإسرائيلية الأخيرة علي غزة صيف ٢٠١٤.

ومن خلال الإطلاع علي الوضع الميداني والتغطية الإعلامية، يمكن تحديد المساعدة العسكرية الإيرانية المقدمة لفصائل المقاومة الفلسطينية في المجالات التالية:

أ- تدريب مئات النشطاء علي مختلف الوسائل والأساليب القتالية.

ب- تهريب الوسائل القتالية، بما فيها الصواريخ التي يتم إطلاقها باتجاه المدن الإسرائيلية القريبة، ويصل مداها ٤٠-٥٠ كم إلى مدينتي بئر السبع أو أسدود، وأخيرا وصلت ٦٠ كم

باتجاه مدينة تل أبيب.

ت- تأهيل ونقل العلم والمهارات التكنولوجية-التنفيذية لاستخدامهما في إنتاج وتطوير الأدوات الحربية التي تمتلكها، بما فيها توسيع الطاقة الفتاكة التي تحتوى عليها العبوات الناسفة الموضوعة علي جوانب الطرقات، وتوسيع نوعية الصواريخ المنطلقة تجاه المناطق الإسرائيلية. ث- تحسين قدراتها علي تنفيذ عمليات ضد "إسرائيل"، وتعزيز البنية التحتية العسكرية لها في غزة.

ج-تحسين نسبة المناعة المتواجدة لدي الفصائل، وقدرتها علي الصمود أمام أى مواجهة مستقبلية مع "إسرائيل"، بإتقان نشاطاتها عبر هذه التدريبات لمهاراتهم القتالية، حيث ينخرط قسم منهم في الوظائف القتالية، وينخرط القسم الآخر في "وحدة الرصد" التابعة لها. ح-ممارسة التدريبات في مجال التكتيكات التي يتميز بها القتال الميداني، وكيفية تفعيل الوسائل القتالية، حيث يعودون إلى غزة، مكتسبين المهارات في المجالات التكنولوجية المتطورة، وإطلاق الصواريخ، وتفعيل العبوات الناسفة والقناصة، وتكتيكات أخرى.

٣-الدعم السياسى والمعنوى

درج الخطاب السياسى الإيرانى علي توجيه رسائل الدعم والإسناد للقضية الفلسطينية، وإدانة ورفض كل أشكال القمع والحصار الإسرائيلى المفروض علي الفلسطينيين في قطاع غزة، حيث تمثلت السياسة الإيرانية خلال العدوانات الإسرائيلية علي المقاومة الفلسطينية، بالنقاط التالية:

أ- إدانة قوية لهذه الحروب، سياسياً ودبلوماسياً وإعلامياً وشعبياً.

ب- شن هجوم شديد علي سياسات "إسرائيل"، مع التأكيد علي قرب زوالها.

ت- رفض تحميل المقاومة الفلسطينية مسؤولية اندلاع العدوان، ودعوة مبكرة منذ الأيام الأولى للاستماع لصوتها في المحافل الدولية، ورفض حرمانها من شرعية وجودها كحركات مقاومة، وعدم إخراجها من اللعبة السياسية، وكسر الحصار السياسى عنها.

ث- مساندة مطالب رفع الحصار، وفتح المعابر، لقبول وقف إطلاق النار مع الجيش الإسرائيلى.

ج-التحرك الدبلوماسى، مع الحرص علي ضبط النفس، والاقتصار علي إعلان المساندة

الكاملة لحركات المقاومة بكل السبل الممكنة.

جاءت مواقف إيران من دعم المقاومة الفلسطينية انسجماً مع سياستها المعادية لـ"إسرائيل"، وتجلي في تصريحات أعلي المراجع السياسية والدينية، والتحركات الشعبية الداعمة، ولذلك، دأبت إيران علي تنسيق مواقفها مع قوي المقاومة الفلسطينية، ونشطت دبلوماسيتها عبر زيارات مكوكية ومتواصلة.

٤- الدعم الإعلامي والدعائي

أخذ الدعم الإعلامي الإيراني نحو المقاومة الفلسطينية آفاقاً رحبة، ومنحت مساحات واسعة في ساعات البث التلفزيوني وصفحات الصحف، مما دفع بـ"إسرائيل" لزيادة وتيرة التحريض علي الفصائل الفلسطينية، بزعم أنها معنية بـ"مأسسة" علاقتها مع إيران، للسيطرة علي مقاليد الأمور في الأراضي الفلسطينية بهذا الدعم، ونقل المحور الإيراني إلى المنطقة.

تنظر قطاعات فلسطينية إلى الدعم الإيراني كأحد مصادر المساندة التي يمكن تعبئتها، وفق رؤية استراتيجية تصدي للتهديدات والمخاطر الشديدة التي تحيق بالقضية الفلسطينية برمتها الآن، فيما تهدف المقاومة من علاقتها بإيران لتأكيد حضورها علي الساحتين العربية والإقليمية، واطلاعها علي وجهات نظرها، والانفتاح السياسي والإعلامي لها، وتوفير أبعاد جغرافية جديدة للتحرك السياسي لها بعد إغلاق جزء كبير من العواصم.

لم يتردد قادة المقاومة الفلسطينية في التصريح عدة مرات أن "إسرائيل مخطئة إذا ظنت أن الشعب الفلسطيني يقف وحيداً في المعركة، لأنه جزء من الأمة الإسلامية، وله عمق استراتيجي في إيران"، وتكرر إعلان فصائل المقاومة علي شكر إيران علي الدعم الذي تقدمه للفلسطينيين، باعتباره مثار فخر للمسلمين، ويقوى "المقاومة الفلسطينية".

فيما قال زعماء إيران أن الشعب الإيراني لن يتوانى عن تقديم جميع أنواع المساعدات للفلسطينيين في غزة، داعين للاستمرار في دعم منظمات المقاومة حتى "تحرير فلسطين"، وبالتالي، فإن الاقتراب والابتعاد من مبدأ حق المقاومة يشكل "الباروميتر" السياسي الذي تقوم به الفصائل الفلسطينية درجة علاقاتها مع إيران، ويمكن قياس شكل العلاقة المستقبلية بينهما وفقاً لهذه المسطرة.

• التصعيد الأمريكي الإسرائيلي ضد إيران

خلال إنجاز هذه الدراسة تزايدت حدة التهديدات الإيرانية الأمريكية الإسرائيلية بصورة ملحوظة، حتى وصلت المقاومة الفلسطينية التي ألححت بعض فصائلها أن كل محور المقاومة جاهز للرد عليها في حال حصول أي عدوان علي أي طرف فيها.

كما أصدر معهد أبحاث الأمن القومي الإسرائيلي التابع لجامعة تل أبيب، تقديره الاستراتيجي، وجاء فيه أن هناك احتمالات متزايدة لاندلاع مواجهات عسكرية بين "إسرائيل" أمام إيران وحزب الله والفلسطينيين، لأن معظم الجبهات المحيطة بالكيان الصهيوني باتت شبه متفجرة، بانتظار الصاعق الذي قد يشعلها.

تعتقد الاحتلال الإسرائيلي أنه في حال تحقق هذا السيناريو القائم علي فرضية مواجهة عسكرية شاملة، فلن تكون أمام جبهة واحدة انفرادية، وإنما قد تجد نفسها أمام "حرب الكل"، بحيث تواجه: إيران، سوريا وحزب الله في الشمال، والمنظمات الفلسطينية في قطاع غزة جنوباً، مما يتطلب منها أن تكون مستعدة لها.

الحقيقة أن هذه التقديرات المترامنة مع ارتفاع مستوي التوتر إلى صورة غير مسبقة منذ وصول الرئيس الأمريكي دونالد ترامب إلى البيت الأبيض، تطرح جملة من التساؤلات التي قد تترافق مع هذه الفرضية، ومنها: هل تشن الولايات المتحدة هجوماً علي إيران، أم تبدأ تلك الجبهات هجومها علي "إسرائيل" بصورة استباقية لمشاغلها عن مهاجمة إيران، وما مواقف الفلسطينيين من الانضمام لإيران وحزب الله، وماذا سيكون موقف إيران والحزب في حال تعرض غزة لعدوان إسرائيلي.

تزايدت في الآونة الأخيرة صدور مواقف إسرائيلية وفلسطينية تشير لإمكانية خوض مواجهة متعددة الجبهات، وأعلن رئيس الوزراء الإسرائيلي بنيامين نتنياهو "أننا نعمل علي كل الجبهات في وقت واحد"، وكأنه يقصد إمكانية اندلاع جبهات عسكرية أخرى في غزة أو سوريا لمساندة حزب الله، إذا واجه عدواناً إسرائيلياً.

وحذر وزير الطاقة الإسرائيلي يوفال شتاينتس من "قيام إيران بإطلاق صواريخ تجاه "إسرائيل" عبر المقاومة الفلسطينية في قطاع غزة، أو حزب الله اللبناني"، علي ضوء التصعيد الأمني مع الولايات المتحدة.

كما أعلن وزير الحرب المستقيل أفغدور لبرمان أن "إسرائيل قادرة علي التصديّ للجبهات عسكريّة عدّة في وقت واحد، بحيث تخوض معركتين ضد حزب الله في لبنان وحماس في غزة في آن واحد معاً".

ويتزامن هذا التحذير الإسرائيلي مع تقديرات تحدثت عن وجود تنسيق كامل بين أطراف المحور الإيراني في المنطقة، ويتجلى في التدابير السياسية والعسكرية، ووجود خطة لمواجهة الهجوم الإسرائيلي-الأمريكي علي إيران، بجهة عريضة متكاملة عبر توحيد الجبهات الثلاث من: غزة ولبنان والجولان، والردّ بشكل متزامن علي "إسرائيل"، عبر غرفة عمليات مشتركة كتلك الموجودة في غزة.

المقاومة الفلسطينية تراقب التحركات الإسرائيلية علي كلّ الجبهات، وتعتقد أن "الجبهات مجتمعة سلسلة متكاملة، ولا يمكن فصل غزة عن لبنان عن إيران، فعدوّنا واحد، وإن كانت الجبهات متعدّدة، ولن يسمح لإسرائيل بالاستفراد بأيّ جهة"، مما يشير لوجود تقدير موقف لدي هذا المحور الذي تقوده إيران بإمكانية خوض معركة في جبهات عدّة، ويفسح المجال لمناقشة هذا السيناريو، وهل تبدو الفصائل الفلسطينية مستعدّة له.

تعتبر إيران الداعم الأساسيّ للفصائل الفلسطينية، مما يجعلها تقرّر إطلاق معركة متعدّدة الجبهات، وسيضع أمام الفلسطينيين تحديّاً في مدي الاستجابة لهذا الطلب الإيراني، أو رفضه، مع العلم أن التقييم الإيراني لمثل هذه المشاركة باتت مسألة لازمة لتحقيق سياسة تقاطع النيران وتوحيد الجبهات.

اليوم يعيد المحور الإيراني تجميع صفوفه من جديد، وتعتقد أطرافه أن الاشتراك دفعة واحدة بأيّ مواجهة، وإمطار "إسرائيل" بالصواريخ علي كلّ الجبهات، لها مبررات أخلاقيّة ووطنية ومصليّة، لأنّه بعد انتهاء الولايات المتحدة من مهاجمة إيران، أو عدوان "إسرائيل" علي حزب الله، فقد تواصل معركتها في غزة، أو العكس، مما قد يمنح هذه المواجهة طابعاً إقليمياً.

الإسرائيليون يعتقدون أن إيران لديها مصلحة بالتصعيد في المنطقة، لأنها تواجه حالياً عقوبات أمريكية جديدة دخلت حيز التنفيذ، وقد تذهب نحو إطلاق مواجهة عسكرية بين حزب الله أو الفلسطينيين من جهة ضد "إسرائيل" من جهة أخرى، والتوصل في نهايتها لصفقة إقليمية ودولية، تأمل إيران من خلالها تخفيف العقوبات الأمريكية القاسية عليها.

تتزايد الترويجات باندلاع حرب متعددة الجبهات، بعد أن شهدت الأشهر الأخيرة تنامياً لعلاقات الفلسطينيين بإيران، مما قد يجعل مشاركتهم ضدّ حرب أمريكية عليها، أو عدوان إسرائيلي على حزب الله أمراً متوقعاً، رغم حساسية موقفهم وصعوبة تقديراتهم. تطور ميداني وثيق الصلة بمسألة تعدد الجبهات القتالية في مواجهة الولايات المتحدة و"إسرائيل" تمثل بصور مواقف سريعة من الفصائل الفلسطينية تدين القصف الإسرائيلي المتكرر لقواعد عسكرية إيرانية، وشحنات أسلحة لحزب الله داخل الأراضي السورية. هذه المواقف المتقدمة قد تهيئ لإيجاد جبهة عسكرية جديدة موحدة تقيمها إيران ضد "إسرائيل"، ستعمل انطلاقاً من: سوريا ولبنان وقطاع غزة، في ظل توثيق إيران لعلاقاتها العسكرية مع المنظمات الفلسطينية، من خلال الجنرال قاسم سليمان، قائد فيلق القدس في الحرس الثوري الإيراني، بحيث ترد إيران على الولايات المتحدة و"إسرائيل" عبر الأراضي الفلسطينية.

تزعم "إسرائيل" أن هذا التوجه الإيراني ليس مفاجئاً لها، فالأذرع العسكرية الفلسطينية جزء لا يتجزأ من المحور العسكري الإيراني العامل ضدها، وتواصل طهران إرسال الأموال لها، كي ترسل رسالة لـ"إسرائيل" أنها أحد الأجزاء الأربعة المكونة للمحور القائم في المنطقة، بجانب إيران وسوريا وحزب الله.

هذا يحقق حلماً إيرانياً باستكمال حلقات الإحاطة بـ"إسرائيل"، ليتم إيطارها بعشرات الآلاف من القذائف الصاروخية عند لحظة الصفر، مما يتسبب بتخريب مدنها، وتهجير سكانها خارج حدودها، وتدمير كل المواقع الحيوية الإسرائيلية لحظة اندلاع الحرب.

كما يزداد الحديث الإيراني والإسرائيلي معاً حول توحيد الجبهات القتالية في ظل تصاعد الصدام الإسرائيلي الإيراني السوري، وارتفاع مستوي التوتر الإيراني الأمريكي، مما قد يدفع طهران لمحاولة التحرش بـ"إسرائيل" عبر جبهات عسكرية أخرى، بحيث يتم استهداف مواقع داخلها أو خارجها، وكلما بدا أنها ذات اليد العليا في المواجهة الدائرة، فإن إيران ستبقي تواصل البحث عن الخاصرة الرخوة؛ لاستهدافها من خلالها.

ارتباطاً بما سبق، دأبت المخابرات الإسرائيلية على الإعلان بين حين وآخر عن تفكيك خلايا تمارس أنشطة مسلحة وأمنية لصالح إيران بالضفة الغربية، والزعم بأن إيران كلّفها بتجنيد

مسلّحين لشنّ هجمات ضدّ الإسرائيليين، مما يطرح أسئلة عدّة حول الاتهامات الإسرائيليّة ضدّ إيران بالعمل في الساحة الفلسطينيّة، ومدى امتلاكها معلومات دقيقة حول التدخّل الإيرانيّ، وسبب صدور هذه الاتهامات لإيران في هذا التوقيت بالذات.

لا يخفى الإيرانيّون رغبتهم في رفع وتيرة القتال ضدّ "إسرائيل" من خارج أراضيهم، وهم يملكون أدوات مختلفة تمكّنهم من تذليل العقبات لإيصال ما يريدونه من أسلحة وأموال للأراضي الفلسطينيّة، ف لديهم سيطرة معيّنة علي الممرّات المائيّة في المنطقة القريبة من القرن الإفريقيّ، ويمكنهم استغلال الأحداث في سوريا للاقترب من الحدود المتّصلة جغرافياً بفلسطين والأردن، مما قد يشكل تحدياً أمام "إسرائيل" والسلطة الفلسطينيّة لإحباط وصول أسلحة إيرانيّة للضفة الغربيّة، عبر زيادة التنسيق الأمنيّ بينهما.

إن السعي الإيرانيّ لتثبيت فرضية توحيد الجبهات، وفي القلب منها الساحة الفلسطينيّة يتركّز علي توفير الأموال والأسلحة للخلايا العسكريّة، تجسيدا لتحقيق التطلّعات الإيرانية في الساحة الفلسطينيّة، وبهذا محاولات كثيفة لتثبيت نفوذها فيها، بدعم تشكيلات عسكريّة في الأراضي الفلسطينيّة وتزويدها وتسلّحها.

كما يأتى التوتر الأمريكي الإيراني بصورة متزايدة في وقت تشهد العلاقات الإيرانية الفلسطينيّة، وتحديدا مع فصائل المقاومة تنامياً تدريجياً لافتاً، وكأنه يريد حرق المزيد من المراحل، وتجلي هذا التنامي خلال الأسابيع الماضية في المحورين: القولى والفعلى، حتى أنهما يبدوان كأنهما يتحدثان من بوتقة واحدة، وبأهداف مشتركة، وتطلّعات متفق عليها، مما يمنح النفوذ الإيراني جرعة إضافية في منطقة هي الأكثر توترا في الشرق الأوسط بأسره، ويلقى بظلاله المتباينة علي مختلف الأطراف، سلباً وإيجاباً، كل حسب مواقفه وأهدافه.

• انخراط فلسطيني في مواجهة إقليمية

تعلن فصائل المقاومة الفلسطينيّة عموماً، وحماس خصوصاً، أن "لديها علاقة خاصّة بإيران، فعدوّنا مشترك هو الكيان الصهيونيّ، وعلاقتنا بإيران عرفت مراحل عديدة، حيث تقوم إستراتيجيّتنا معها علي مواجهة "إسرائيل"، عدوّنا المشترك، وإيران لم تتوقّف عن دعم القضية الفلسطينيّة، وآخرها مسيرات العودة في غزّة، ووصل الجانبان للشراكة الاستراتيجية في المصير".

وورد في رسالة رئيس المكتب السياسي لحماس إسماعيل هنية لمرشد الثورة الإسلامية السيد علي خامنئي، إن "الشعب الفلسطيني" يثنى علي مواقف إيران لدعم المقاومة بمختلف أنواع المساعدات، وقال عضو المكتب السياسي لحماس موسى أبو مرزوق إن "علاقتنا بإيران ممتازة، لأنها تقدّم للحركة الكثير، مما نفتقده عند الآخرين"، فيما أشار يحيى السنوار زعيم حماس في غزة علي "قوة العلاقة مع الحرس الثوري الإيراني، وقائده قاسم سليمانى، لأن إيران لم تقصر في دعم الحركة بكل الأشكال".

وشهدت العلاقات الثنائية بين حماس وإيران تقارباً ملحوظاً، وأخذت أشكالاً من الزيارات المتكررة من قادة الحركة لإيران، وصدور تصريحات متبادلة عن قوة العلاقة، لعل أهمها توظيف حماس لما يمكن تسميتها "دبلوماسية التعازى"، في تتين علاقتها بطهران، وآخرها تعزية الحركة لإيران في قتلي الهجوم الذي استهدف عرضاً عسكرياً في الأهواز، كما قدّمت حماس التعزية لقائد فيلق القدس في الحرس الثوري الإيراني الجنرال قاسم سليمانى بوفاة والده، وقامت بالتعزية بوفاة الرئيس الإيراني السابق هاشمى رفسنجانى.

مع العلم أن حماس لا تحتاج إلى دبلوماسية التعازى لتوثيق علاقتها بطهران، فما قامت به هو واجب إنسانى وبروتوكولى مع الجهات التى تربطها بها علاقات سياسية، ومع كل الدول العربية والإسلامية، ورغم وجود علاقة خاصة لحماس بإيران، فلديهما عدو مشترك هو الكيان الصهيونى.

كما أن تعزية حماس لإيران هى أحد أشكال تقاربهما، ورغبة بإبقاء البوصلة ضد "إسرائيل"، ورفضها لانشغال إيران بالقضايا الداخلية التى قد تؤثر علي دعمها للفلسطينيين، وفيما سارعت حماس كفضيلة أولى لتعزية إيران، تبعثها فصائل أخرى، كالجهاد الإسلامى والمقاومة الشعبية ولجان المقاومة الشعبية والجهتين الشعبىة والديمقراطية لتحرير فلسطين.

في المقابل، أعلن قائد قوي الأمن الداخلى الإيراني العميد "حسين أشتري" جاهزيته لتدريب المقاومة الفلسطينية، والاستعداد لنقل الخبرات وتنظيم دورات تدريبية لقوات جبهة المقاومة، وأكد علي أكبر ولايتى، مستشار السيد خامنئي، أن حماس ينصبّ أملها علي إيران لدعم المقاومة، كما أشاد القائد في الحرس الثوري الإيراني "غيب برور" بالمقاومة الفلسطينية، وعلي رأسها حماس، التى أكّدت دعم إيران للقضية الفلسطينية لمواجهة صفقة القرن.

يصعب القول أن هذه التصريحات الدافئة الصادرة من غزة وطهران، تأتي في سياق الاستهلاك الإعلامي والمجاملات السياسية فحسب، بل تعبر فيما يبدو علي تحالف وتبادل مصالح وقرار استراتيجي، حيث شكلت طهران عنواناً ثابتاً لزيارات حماس والجهاد الإسلامي في الآونة الأخيرة، وتم استقبال قادتهما من قبل قيادات الصف الأول في الدولة الإيرانية.

أبدت إيران جهداً واضحاً في دعم المقاومة الفلسطينية عبر سلوكها الميداني، تجلي ذلك في إعلان نائب المندوب الإيراني بالأمم المتحدة إسحاق آل حبيب في ديسمبر معارضة مشروع القرار الأمريكي لإدانة حماس في الأمم المتحدة.

وفي نوفمبر قرّرت إيران تبنيها المالىّ لعوائل شهداء وجرحى مسيرات العودة في غزة، وفي يونيو تمّ توزيع مكرمة إيرانيّة بقيمة ٥٠٠ دولار علي كلّ عائلة شهيد من مسيرات العودة في غزة، ومنح كلّ مصاب ٢٥٠ دولاراً، وبلغ عدد الشهداء قرابة ٢٠٠، والإصابات أكثر من ٢٠ ألفاً، وفي مايو، أقامت لجنة الإمداد الخيريّة الإيرانيّة في غزة إفطاراً لآلاف الفلسطينيين، وقُدّمت ٣٠٠ ألف وجبة طوال شهر رمضان.

أما عن الدعم المالى والعسكري البحث، فلا تتوفر معلومات دقيقة، نظراً لحساسية المسألة وسريتها، ويقتصر الأمر في تقدير هذه الأرقام علي الأوساط الإسرائيلية، حيث زعم قائد الجيش الإسرائيليّ السابق الجنرال غادى آيزنكوت في يناير ٢٠١٨ أن إيران تدعم حماس وباقي الفصائل الفلسطينية سنوياً بمائة مليون دولار، مما دفع بنيامين نتنياهو رئيس الحكومة الإسرائيلية للادعاء أن نصف الفلسطينيين يقعون تحت تأثير إيران.

وفي ظل التوتر المتصاعد بين إيران والولايات المتحدة، وحلفائهما في المنطقة، من الطبيعي أن تسعى طهران لتكوين جبهة عسكرية في مواجهة "إسرائيل"، تتشكل من: طهران، دمشق، بيروت، غزة، ضمن إستراتيجية "توحيد الجبهات"، وهو ما قابلته المقاومة الفلسطينية في عدة مناسبات بالترحيب والمباركة.

مع العلم أن الجانبين، الفلسطيني والإيراني، لم يوضحا ماهية هذه الجبهة، من سيدافع عن من، وإذا كانت المقاومة الفلسطينية ملزمة بالرد علي عدوان إسرائيلي ضد لبنان أو إيران أو سوريا، فهل هذه الدول مجتمعة أو منفردة، ملزمة بالرد علي أى عدوان إسرائيلي ضد غزة.

لكن زيادة التوتر الإيراني الأمريكي في هذه الآونة، قد يزيد من النقاشات الجارية بين أطراف

هذا المحور لاتخاذ قرار واضح بشأن كيفية التعامل مع هذا المستجد، مع العلم أنه فور إعلان العقوبات الأمريكية الجديدة علي إيران، صدرت ردود فعل فلسطينية رافضها لها، ومتضامنة مع إيران.

فاعتبرت حماس أن فرض هذه العقوبات علي إيران تهدف لزعزعة أمن المنطقة، وتخدم استقرار "إسرائيل" علي حساب القضية الفلسطينية، وأكدت تضامنها مع إيران لمواجهة الغطرسة الصهيونية-أميركية.

فيما وصفت حركة الجهاد الإسلامي العقوبات الأميركية بـ"البلطجية" تجاه إيران، وتعزز قناعة الشعب الفلسطيني بأن واشنطن تعيث فساداً في العالم دون رادع، ويجب مواجهتها. وأكدت لجان المقاومة الشعبية في فلسطين أن العقوبات عقاب أميركي لإيران علي دعمها المقاومة الفلسطينية، وجزء من صفقة القرن الأميركية، وأعلن تحالف قوي المقاومة الفلسطينية أن العقوبات الأميركية لن تنال من إرادة إيران وقيادتها الحكيمة.

تعلم فصائل المقاومة الفلسطينية أن العقوبات الأمريكية علي إيران ستؤثر علي دعمها، لأن من أسباب هذه العقوبات مساعدة إيران للفلسطينيين، وإن تلك الفصائل قلقة من تأثير العقوبات علي قدرة إيران علي مواصلة دعمها، ولذلك فإن "إسرائيل" تخشى أن يكون للفصائل الفلسطينية التي رعتها إيران، موقف عملي من العقوبات، لأنها تستطيع مهاجمتها بأذرعها الصاروخية الضاربة.

مع العلم أن مواقف المنظمات الفلسطينية ضد العقوبات ليست فقط بسبب خوفها من وقف دعم إيران، بل لأنها حليفتها وتدعمها في هذه المحنة، ومواقفها منسجمة مع استراتيجية "توحيد الجبهات" بين طهران والفلسطينيين، وقد ترد إيران علي العقوبات بتعزيز علاقاتها بهم، وزيادة دعمهم، لأنها معنية بتعزيز أوراقها الخارجية لمواجهة التصعيد الأميركي والإسرائيلي. وهكذا يبدو أن قوي المقاومة الفلسطينية حسمت خياراتها بالوقوف مع إيران، مما يطرح أسئلة عدة حول اكتفائها بالمواقف الإعلامية والسياسية فقط، أم قد تتطور إلى سلوكيات ميدانية عسكرية علي الأرض.

• قراءة فلسطينية للتقييم الإسرائيلي من عقوبات إيران

من الأهمية بمكان قراءة موقف المقاومة الفلسطينية من التوتر الإيراني الأمريكي في ضوء

التقييم الإسرائيلي لهذا التوتر، وقبله للعقوبات الأمريكية علي إيران في المديات: الآنية، المتوسطة، والبعيدة، حيث لم يكن لافتاً ولا مفاجئاً، خروج الموقف الإسرائيلي المرحب ببدء فرض العقوبات الأمريكية علي إيران، لأن ضغوطاً كبيرة مورست من تل أبيب وحلفائها في واشنطن، علي دوائر صنع القرار الأمريكي في: البيت الأبيض، الخارجية، البنتاغون، والكونغرس، وتلخصت جميعها بضرورة فرض هذه العقوبات.

عكست المسارعة الإسرائيلية للترحيب بالقرار الأمريكي، دالتين هامتين: أولاً أن تل أبيب تشعر بسعادة غامرة من هذه العقوبات، وكأنها تحقق لها ما أرادت، وثانياً الوجود الإسرائيلي في صلب الترتيبات الأمريكية التي وضعت اللمسات الأخيرة لاستئناف العقوبات الأخيرة.

يعتقد الإسرائيليون بأن بدء سريان هذه العقوبات علي إيران يحقق لهم جملة أهداف: قريبة ومتوسطة وبعيدة المدى، وصولاً لتجريد طهران من أسباب قوتها الاستثنائية بالمنطقة، وتحافظ علي "إسرائيل" كدولة متفوقة، كما ونوعاً، علي جميع دول الإقليم.

وتدرك فصائل المقاومة الفلسطينية أن أهم الأهداف الإسرائيلية الآنية من استئناف العقوبات علي إيران، إعادة صورة الأخيرة في المشهد الإقليمي والدولي علي أنها دولة منبوذة واقعة تحت سيف العقوبات من الدولة الأعظم علي مستوي العالم، مما سيجعل أي دولة تتباعد عنها، رغبة منها بعدم الدخول في مواجهة مع "ترمب الرهيب".

مع أن أحد أهم أسباب معارضة "إسرائيل" للاتفاق النووي الإيراني مع القوي الكبرى زمن الرئيس السابق باراك أوباما، أنه عمل علي تسويقها كدولة طبيعية، واليوم كأن الأمور عادت إلى نصابها بالنسبة لـ "إسرائيل"، وسيتم تصوير إيران علي أنها دولة ضمن محور الشر، أو تقوده، وفق الدعاية الإسرائيلية.

ثاني الأهداف الإسرائيلية متوسطة المدى من العقوبات علي طهران، أنها ستجعلها معتكفة علي نفسها، منكفئة علي حالها، وما يعنيه من وقف تدريجي لتدخلاتها في المنطقة، ودعمها للمنظمات التي تناصب "إسرائيل" العداء، في فلسطين ولبنان وسواهما، فضلاً عن تعثر الخطط الإيرانية بمواصلة نشر قواعدها في سوريا.

ثالث المصالح الإسرائيلية من العقوبات علي إيران في مداها البعيد، أنها ستعمل علي إحداث تصدعات بنيوية واجتماعية في الدولة الإيرانية ذاتها، لأن هذه العقوبات ستكون غير مسبقة،

وفق التقدير الأمريكي، وقد تحقق لتل أبيب وواشنطن ما تسعيان إليه من خلخلة أركان النظام الإيراني، وصولاً لإيجاد احتجاجات داخلية بسبب تدهور الاقتصاد والظروف المعيشية. هذه الأهداف الإسرائيلية مجتمعة، وسواها، ليست بعيدة عن تفكيرها بإدارة الساحة الفلسطينية ذاتها، بسبب التداخل الجغرافي الحاصل، وتلاقى المصالح القائم، من حيث قطع أنابيب الأوكسجين عن المنظمات الفلسطينية التي تمدّها بالحياة، انطلاقاً من قاعدة ضرب الرأس الممول مباشرة.

ولذلك فإن الرد الفلسطيني علي هذا الترحيب الإسرائيلي بفرض العقوبات علي إيران، وزيادة التصعيد الأمريكي ضدها، تمثل بتوثيق علاقة المقاومة الفلسطينية بإيران، لأنها تري أنّ خياراتها الإقليمية تتراجع، ولم يبق سوى إيران التي تمدّها بالمال والسلاح، رغم ما تواجهه إيران حالياً من أزمة اقتصادية قد تتنامي مع مرور الأيام بسبب عودة العقوبات الدولية عليها. بجانب الدعم المالي الإيراني، وحاجة المقاومة الفلسطينية إليه، فهي تري أنها بحاجة لمحور تنتمي إليه، بعد حالة التراجعات التي تعرضت لها علاقاتها الإقليمية في السنوات الأخيرة، مما يجعل إيران تذهب نحو استعادة علاقاتها مع المقاومة الفلسطينية، وتنميتها، وصولاً لتعزيز ما بات يعرف بتوحيد الجبهات القتالية في مواجهة "إسرائيل"، وهي الجبهات الممتدة من: إيران، سوريا، لبنان، غزة.

يمكن القول بأنه خلال إنجاز هذه السطور قد يتطور التوتر الإيراني الأمريكي بما يتجاوز التصعيد الكلامي والتهديدات المتبادلة، فالطرفان يسيران علي شفا الهاوية، وقد يكون أي حادث ميداني عابر كفيل بنقل الأمور لساحة المواجهة العسكرية بين الجانبين مباشرة، بصورة مباشرة طهران وواشنطن، أو غير مباشرة من خلال حلفائهما في المنطقة.

يطرح التوتر الإيراني الأمريكي المتصاعد في هذه الآونة جملة من التساؤلات التي قد تترافق مع هذه الفرضية، ومنها: هل تشن "إسرائيل" هجوما علي هذه الجبهات، مجتمعة أو منفردة، بالتزامن مع التصعيد القائم في منطقة الخليج، أم تبدأ تلك الجبهات هجومها علي "إسرائيل" بصورة موحدة، وما مواقف الفلسطينيين من الانضمام لإيران، وماذا سيكون موقف إيران والحزب في حال تعرض غزة لعدوان إسرائيلي.

يري الإيرانيون، ومعهم السوريون وحزب الله والفلسطينيون أن الردع الإسرائيلي وصل أسوأ

مراحلہ، وقد تجلّی ذلك في العدوان الأخير علي غزة أوائل مايو ٢٠١٩، مما قد يشجعهم علي تنفيذ أعمال ميدانية ضد "إسرائيل"، بالتزامن مع مخاوف تعرض إيران لأى عدوان خارجى. يقابل ذلك رغبة الجيش الإسرائيلى بضبط نفسه في جولات التصعيد الأخيرة ضد المقاومة الفلسطينية، ربما تحضيرا لتوجيه ضربة قوية ضد مصانع الصواريخ في لبنان، أو استهداف المزيد من القواعد الإيرانية في سوريا، وهى عمليات كفيلة باندلاع حرب شاملة، تزامنا مع التطورات الجارية الخاصة بالانسحاب من الاتفاق النووى من جهة، وفرض عقوبات أمريكية جديدة علي إيران من جهة أخرى.

وطالما أن إيران تعتبر دعم المقاومة الفلسطينية واجبا دينيا، وألوية مهمة، فإنها ستحاول تجاوز العقبات الأمنية من إسرائيل والسلطة الفلسطينية، فالدعم الإيراني العسكرى والمالى أثبت نجاعته في قطاع غزة بالتصدى للحروب الإسرائيلية، في ظل قناعة المقاومة الفلسطينية بأن الولايات المتحدة تريد القضاء علي القضية الفلسطينية من خلال صفقة القرن، وإن أجهاض هذه المؤامرة تأخذ بعين الاعتبار الدور الإيراني لمواجهتها.

تبدو المقاومة الفلسطينية مطمئنة إلى أن علاقتها بإيران ثابتة واستراتيجية لا تخضع لمصالح مؤقتة آتية، مما يؤكد وجود قرار رسمى في الجانبين لتطوير علاقتهم، ويبدو أنهما أمام مرحلة استراتيجية جديدة، في ظل أن إيران تدعم تلك الفصائل لأنها حركات مقاومة، فيما تبدو الأخيرة حريصة علي تطوير العلاقة مع إيران، فهما شريكان استراتيجيان، ويأتى تنمية علاقتهما ضمن إعادة ترتيب الأوراق التي تمر به المنطقة في شهورها الأخيرة، مما استدعي منهما ترتيبات جديدة لاستيعاب التغيرات.

• خاتمة

إن توثيق العلاقة بين إيران والمقاومة الفلسطينية أمر مهم للجانبين، نظرا لحاجة بعضهما البعض، لاسيما في هذه المرحلة الحرجة، خاصة وأنه للمرة الأولى في تاريخ دبلوماسيتها الخارجية، أعلنت إيران قبل سنوات أنها تدعم قوي فلسطينية مسلحة تقاتل ضد إسرائيل، وتبنى بصورة لا تقبل الشك أنها صاحبة الفضل في امتلاك المقاومة للصواريخ التي مكنتها من قصف مدينتى تل أبيب والقدس.

مع العلم أن طهران دأبت علي نفى توصيف المساعدات التي تقدمها للقوي الحليفة معها بأنها

"عسكرية تسليحية"، خوفاً من اتهامها دولياً بدعم "الإرهاب"، لكنها سارعت في السنوات الأخيرة لترسيخ هذه الصفة، بل إنها اعتبرت ما حصل عقب الحرب السابقة علي غزة بأنها "انتصار إيراني" بامتياز!

يمكن تفسير هذه القفزة الإيرانية البعيدة بتبنيها لذلك الدعم، بترقب النتائج المترتبة عليه، سواء برفع مستوى النفوذ الإيراني في الساحة الفلسطينية، وطرح فرضية أنها تنتظر عبر دعمها للمقاومة الفلسطينية الحصول علي مقابل، في حالة هجوم أمريكي عليها، لتقوم المقاومة الفلسطينية بخدمتها عبر مشاغلة "العدو"، وفتح أكثر من جبهة عليه في آن واحد، مما يخفف الضغط العسكري علي "الدولة الأم"!

ישראל מול חמאס : ההחלטה שלא להחליט*

אלחנן מילר¹

לצד איומים לוחמניים במיטוט החמאס נוקטת ממשלת נתניהו צעדים פרגמטיים לשמירת השקט ולהשגת הסכמות, כפי שממליץ הדרג הצבאי. עד מתי נצליח לרמות את עצמנו?

בכל הנוגע למשחק הכוחות בין הדרג הצבאי לדרג המדיני בסוגיית עזה, רב הנסתר על הנגלה. אולם מדי פעם מבליחים הצהרה או מסמך השופכים אור על המתח בין הגישה הפרגמטית בעיקרה של מערכת הביטחון, לבין הגישה הנצית של ממשלת נתניהו.

באוקטובר 2017 התפרסם בכתב העת "מערכות" של צה"ל מאמר יוצא דופן. המאמר עורר סערה במערכת הציבורית, לא רק בגלל תוכנו – שנוסח בשפה זהירה – אלא בעיקר בגלל מחבריו: מתאם פעולות הממשלה בשטחים, אלוף יואב (פולי) מרדכי, ויועצו לענייני פלסטינים, אל"מ מיכאל מילשטיין.

תחת הכותרת "שש חטיבות או שני מיליון בני אדם? כיצד שינה מבצע 'צוק איתן' את דרך ההתבוננות של ישראל על רצועת עזה", תיארו מרדכי ומילשטיין את העימות בין ישראל לחמאס בקיץ 2014, עימות שגבה את חייהם של למעלה מ-2,100 פלסטינים ושל 73 ישראלים, לא כ"תוצר של תכנון, של היערכות ושל כוונות סדורות משני הצדדים, אלא של הידרדרות לעימות רחב היקף, שבו אף צד לא רצה ולקראתו אף צד לא נערך". כמו במלחמת העולם הראשונה, הוסיפו, "התגלגלו שני הצדדים למערכה [...] שנבעה ביסודה מחישוב מוטעה ומאי בהירות אסטרטגית הדדית".

מבחינת חמאס, הסיבה להתארכות המבצע ל-50 ימים הייתה הרצון לחלץ מישראל הישג מדיני בתחום חופש התנועה האזרחית והתשתיות ברצועה, כתבו מרדכי ומילשטיין.

חמאס נותרה נחושה לשמר את שלטונה הפוליטי ברצועת עזה, ונאבקה בכל הכוח לשמור על מעמדה ולהסיט את התסיסה פנימית לעבר ישראל. אם כן, לא האידאולוגיה הדתית הניעה את חמאס לתקוף את ישראל, אלא צרכים פוליטיים ויוסיומיים הרבה יותר.

בסיכום המאמר הצביעו השניים על שתי גישות המתהוות בישראל בנוגע למשבר המתמשך בעזה: מן העבר האחד, מי שמצדדים ב"כינון הסדרה אסטרטגית" עם חמאס, שעיקרה הפסקת אש ("הודנה", "תהדא'ה") שתקנה לישראל רגיעה בדרום, אך תיצור מתיחות מול הרשות הפלסטינית ומצרים ותסייע לחמאס לבסס את אחיזתה הפוליטית ברצועה.

מן העבר השני, מי שמצדדים בהגברת המעורבות של הרשות הפלסטינית

* ترجمه مقاله در صفحات ۱۳۳-۱۴۱

1. מומחה למכון המחשבה האזורית וחוקר לימודי ערבית ואסלאמית

ברצועה – החזרת השליטה במעברי הגבול, נוכחות במרחב הגבול ושליטה במוקדים אזרחיים ברצועה (תשתיות ומשרדים אזרחיים). חלופה זו – שהכותבים פקפקו בהיתכנותה – יכולה לייצר בתהליך הדרגתי חלופה שלטונית לחמאס. עם זאת, נראה כי הכותבים התעלמו במפגיע מחלופה שלישית, שכבר קנתה לה אחיזה בשיח הפוליטי הישראלי, ואפשר לכוונתה בקצרה "מיטוט שלטון החמאס". עוד לפני שנכנס אביגדור ליברמן לתפקידו במשרד הביטחון באפריל 2015, הוא הבטיח שכשימונה "תהיה המערכה האחרונה נגד חמאס". בביקור בנתיב העשרה יום לפני בחירות 2015 מתח ליברמן ביקורת על היד הרכה שנקט ראש הממשלה נתניהו נגד חמאס. "חיסול שלטון חמאס זו המשימה הראשונה של ממשלת ישראל וכשר ביטחון אעשה זאת. לא נגיע איתם להסכמים והבנות. ההסכם היחידי שאפשר להגיע אליו עם חמאס הוא כשהם יהיו קבורים מתחת לאדמה". דברים דומים אמר שר החינוך וחבר הקבינט המדיני-ביטחוני בממשלה הקודמת נפתלי בנט. בנאום שנשא בחנוכת בית הספר לרפואה באריאל השווה בנט את דרישת חמאס לקבל כסף עבור משכורות לפקידיה בתמורה לרגיעה לאורך גדר הגבול, לנסיונות סחיטה של המאפיה האיטלקית: "מי שנכנע לפרוטקשן, יביא עלינו מלחמה". אסור לישראל להיכנע לאיומי הפרוטקשן של חמאס". הוא הוסיף, עם זאת, כי הפגיעה שהוא ממליץ עליה אינה כוללת בהכרח פלישה קרקעית לעזה. כבר ב־2014, במהלך מבצע צוק איתן, אמר בנט כי מיטוט שלטון חמאס עומד מבחינתו על הפרק, אך לא הציע אלטרנטיבה שלטונית לעזה. דברי הרהב של השרים ליברמן ובנט עלו להם ביוקר מבחינה פוליטית, אך הוכיחו עד כמה חריפה "בעיית עזה" בתודעת הציבור הישראלי. בנאום ההתפטרות שלו בנובמבר 2018 הסביר ליברמן כי לא הצליח לממש את הבטחות הבחירות שלו, ובראשן מיטוט החמאס, ומתח ביקורת חריפה על העברת כספי הסיוע מקטר לחמאס. "כולם ידעו מה עמדתי כשנכנסתי לממשלה, אבל אי אפשר למנוע כל פעילות התקפית בעזה ולמחרת היום לשאול מה פתאום עברו 48 שעות והנני עוד חי", אמר. למחרת התפטרותו של ליברמן דרש בנט לקבל לידי את תיק הביטחון כתנאי להישארותו בממשלה, כדי ש"ישראל תחזור לנצח". "כבר עשרות שנים שהמערכות שלנו נכנסו לקיבעון מחשבתי ולהימנעות ממגע מול אויב. תפיסה של ניתוק מגע. האויב קורא אותנו והוא מפרש את זה כחשש מלחימה. הדבר הכי מסוכן לישראל הוא שהתחלנו לחשוב שאין פיתרון לטרור, למחבלים, לטילים", אמר בנט. "יש לנו צבא מעולה, מפקדים מסורים ורמטכ"ל מהשורה הראשונה. יחד עם זאת, תפקיד שר הביטחון הוא לאתגר את החשיבה, להביא חדשנות, לייצר חלופות יצירתיות ומפתיעות [...] תפקיד שר הביטחון הוא להוביל מדיניות ולא להיות מובל". שתי יממות אחר כך ויתר בנט על דרישתו ונשאר בממשלה. במרץ 2019, עם התחממות מערכת הבחירות, הבהיר בנט מי לדעתו מוביל את המדיניות הרופסת מול חמאס: הפיקוד הבכיר של צה"ל, הכובל את ידי הלוחמים והמפקדים בשטח. בסדרה של ציורים, תקף בנט את בני גנץ, רמטכ"ל מבצע צוק איתן ויריבו

הפוליטי, וכינה אותו "חלומם הרטוב של אנשי החמאס" ו"גנרל ההססנות".

גם מחוץ למערכת הפוליטית היו שתקפו את צה"ל על חוסר נכונותו להכריע את חמאס. במאמר שפורסם באתר השמרני "מידה" תקף דן שיאון, סגן אלוף במילואים ומפקד טייסת בעברו, את ההדלפה – בעיצומו של מבצע צוק איתן – של מצגת סודית של צה"ל, ובה הערכה שטיהור עזה מנשק התקפי תארך חמש שנים, תיגבה אלפי קורבנות פלסטינים, ותעלה למשק הישראלי עשרה מיליארד ש"ח.

"האם צה"ל אינו מסוגל להכריע את החמאס ברצועת עזה (במחיר סביר) כפי שהוצג, או שמא הוא אינו רוצה בכך?" שאל שיאון במאמר, ובחר באפשרות השנייה.

"מאז שנות התשעים סיגל לעצמו צה"ל מאפיינים של 'צבא פוסט מודרני' הנרתע מחללים ומעדיף פתרונות טכנולוגיים ונשק מנגד על פני יצירת מגע עם חיילי אויב. צה"ל המושפע מארגוני חברה אזרחית, מתאים עצמו לשיח התקשורתי של האליטות החברתיות ומעדיף לעסוק ב'ניהול העימותים' על פני הכרעתם, ומוכן להסתפק ב'תמונת ניצחון' על פני ניצחון בפועל".

אולם בניגוד לדברי שיאון, הגישה הפרגמטית כלפי חמאס אינה תוצאה של לחצים פוסט-מודרניים המופעלים על הצבא מארגוני החברה האזרחית, אלא נובעת מלב ליבו של הממסד הביטחוני.

בריאיון לגלי צה"ל במאי 2018, אמר ראש השב"כ לשעבר יורם כהן כי לא משיחיות אסלאמיסטית מניעה את שיקולי חמאס, אלא רצונו להיות "מדינה ככל המדינות, להיות עם ככל העמים". במקום למוטט את שלטון החמאס, המליץ ראש השב"כ לשעבר לשפר את המצב הכלכלי ברצועה. דברים דומים אמר לתושבי עוטף עזה קודמו בתפקיד של כהן, יובל דיסקין, חודשים ספורים לאחר מבצע צוק איתן. "צריך שברצועת עזה יהיה יותר טוב מבחינה כלכלית", אמר דיסקין לתושבי קיבוץ בארי בנובמבר 2014.

"צריך לראות שהם לא משתמשים בחומרים שנכנסים לטובת אמצעי לחימה. אני חושב שאם אנחנו והקהילה הבינלאומית נדאג ליצירת פרויקטים כלכליים ברצועה, אז יש סיכוי שבחמאס יעדיפו את המצב הזה על פני לחימה".

את הגישה ה"חיובית" ביותר כלפי חמאס מציג אלוף (מיל') גיורא איילנד, לשעבר ראש אגף המבצעים בצה"ל וראש המועצה לביטחון לאומי.

לדברי איילנד, עזה היא "דה־פקטו מדינה עצמאית 11 שנה", והאינטרסים שלה זהים לאינטרסים של מדינת ישראל בטווח הזמן הקצר: שמירה על השקט ורווחה כלכלית ברצועה. איילנד סבור כי אין הגיון בהעברת כספי הסיוע לעזה דרך הרשות הפלסטינית.

"ישראל צריכה לעודד את מדינות המערב ואת מדינות ערב להשקיע בשיקום עזה, בשיתוף ממשלת חמאס ולא מאחורי גבה", כתב איילנד במאמר ב"ידיעות אחרונות" במרץ 2018, והוסיף –

ככל שכך ייעשה, ככל שייבנו בעזה יותר תחנות כוח, מתקני התפלה או פרויקטים להצלת הביוב – כך תהיה ממשלת חמאס מרוסנת יותר.

אני מכיר את הטענה שלפיה חמאס ינצל את הסיוע רק כדי לבנות עוד מנהרות, אך טענתי הפוכה: זה מה שקורה בפועל בשנים האחרונות, משום שלא מנהלים משא ומתן עם חמאס ולא נותנים לו ישירות את

הכסף או את האמצעים. חמאס ישקיע יותר בתשתית אזרחית אם הוא יוכר כמדינה דה־פקטו, ואם יעשו איתו הסכמים שיידרשו פיקוח קפדני על הבטון ועל יתר האמצעים שייכנסו לרצועה. לדעתו, הפיצול הפוליטי בין חמאס לפת"ח הוא בעיה פלסטינית שאין לה פתרון בטווח הזמן הנראה לעין, והוא אף משרת את האינטרסים הישראליים. דינמיקה דומה בין הדרג הצבאי לדרג המדיני אפשר למצוא גם בחמאס. בעוד דובר הזרוע הצבאית של חמאס אבו עבדה תומך בעקביות במאבק המזוין ובפעולות יחידים בגדה המערבית ורואה בהם האפשרות היחידה למאבק בישראל, מנהיגים מהדרג המדיני, כמו חסן יוסף ואיש הלשכה המדינית (וחבר צוות המו"מ להסדרה מול ישראל) חוסאם בדראן, מדגישים גם את הצורך במתווה מדיני, ברוח ההכרה בישראל בגבולות הקו הירוק המופיעה במסמך חמאס מ־2007. חוסר הנכונות של ישראל להכיר בחמאס מזכיר את הסירוב להכיר באש"ף בהנהגת יאסר ערפאת עד תחילת שנות ה־90. שילוב של גורמים הביא בסופו של דבר לתפנית בעמדה הרשמית של ישראל, ולסלילת הדרך להסכמי אוסלו. אפשר למנות את הגורמים האלה, לא לפי סדר חשיבות: מגעים בין גורמים בשמאל הישראלי לנציגי אש"ף במהלך שנות ה־80. בהקשר זה אפשר לציין את פגישותיהם של אורי אבנרי, אלוף (מיל') מתי פלד, לובה אליאב ואחרים. החלטת המועצה הלאומית הפלסטינית בנובמבר 1988 "לעבור באינתיפאדה משלב האבנים, בשדה המערכה, לשלב היוזמה המדינית, כשהצד הפלסטיני ינקוט טכניקה של יצירה ויוזמה". שינוי גישה של הממשל האמריקאי בדצמבר 1988, מייד לאחר החלטת המועצה הלאומית הפלסטינית, לפתוח בדיאלוג עם אש"ף. על פי החוקר משה שמש, בעקבות פרוץ האינתיפאדה הראשונה צפו האמריקאים שינוי בעמדת ישראל שתאפשר דיאלוג עם אש"ף. לדבריו, שינוי זה היה "תפנית אסטרטגית בעמדת ארצות הברית". כמה שבועות קודם לכן נפגשה קבוצה של יהודים אמריקאים עם יאסר ערפאת בשטוקהולם, בתיווכו של שר החוץ אנדרסון. חילופי השלטון בישראל בעקבות בחירות 1992, שבהן הביס יצחק רבין את יצחק שמיר על בסיס מצע פוליטי הקורא להסכם עם הפלסטינים. אחד הגורמים שאפשרו לישראלים להכיר באש"ף הוא זיהוי השינוי ההדרגתי בעמדת הארגון: תחילה ההחלטה להגביל את הפעולות הצבאיות לשטחי ארץ ישראל (ולא לפעול בחו"ל), ולבסוף, הצהרת העצמאות הפלסטינית של 1988, ההחלטה לזנוח את המאבק המזוין לחלוטין לטובת תהליך מדיני. שינוי הדרגתי דומה עבר על חמאס – מהאמנה הלוחמנית של 1988 למסמך המפוייס יותר של 2007. האם תזוהה ישראל את ההזדמנות הגלומה בכך?

יונים בממשלה, ניצים בצבא

למרות האמור לעיל, ההבחנה הדיכוטומית למערכת פוליטית ניצית ומערכת ביטחונית יונית איננה נכונה. גם בתוך הקבינט של ממשלת

נתניהו נשמעים קולות פרגמטיים המדברים בבירור על חוסר התוחלת של פתרון צבאי בעזה ותומכים בשיקום אזרחי של הרצועה. מנגד יש במערכת הביטחונית קולות המערערים על הצורך בניתוק של ישראל מרצועת עזה וטוענים שחוסר הנכונות לשקול מחדש כיבוש של עזה מחזק את חמאס. למשל, במהלך סבב לחימה בין צה"ל לחמאס במאי 2018, אמר שר התחבורה והמודיעין וחבר הקבינט ישראל כץ ש"אין לנו מה לחפש בעזה. ישראל לא רוצה להכנס לעזה".

"יש מדיניות ישראלית עם קווים אדומים. אני מציע מעבר למדיניות הזו עוד מהלך אסטרטגי שיאפשר מציאות יותר טובה מול עזה, ישחרר אותנו מהאחריות האזרחית, ייתן להם הוצאה אזרחית לא על חשבוננו, לא דרכנו, ולהתרכז במניעת האיום הצבאי בלבד. צה"ל מסוגל לכל דבר, אבל אין שום הצעה שמונחת על השולחן כמדיניות ישראלית", אמר כץ.

"אני אומר דבר פשוט ביותר: בואו נפרד מעזה. בוא נאפשר להם מוצא לעולם תחת שמירת הביטחון. זה לא פרס לחמאס, זה פרס לישראל. אני לא רוצה לתת את המפתחות על שני מיליון איש בידי החמאס בזה שישראל כולאת אותם וסוגרת אותם".

חצי שנה אחר כך, בעקבות עימותים בין צה"ל לחמאס לאחר פעולה כושלת של יחידה מובחרת בעומק רצועת עזה, אמר חבר הקבינט יובל שטייניץ כי הממשלה "אינה מעוניינת להיגרר למלחמה מיותרת שאין לה מטרות אסטרטגיות, אמיתיות מבחינתנו".

שטייניץ ציין את תמימות הדעים בין הדרג המדיני לדרג הביטחוני בשאלת עזה, והדגיש את המחיר הכבד בנפש וברכוש הכרוך בכיבוש עזה ומיטוט חמאס.

לעומת זאת, אלוף (מיל') גרשון הכהן, לשעבר מפקד המכללות הצבאיות וכיום עמית מחקר בכיר במרכז בגין-סאדאט, טען במאמר שהתפרסם ב"ישראל היום" כי אין לחמאס כל אינטרס להתמתן כאשר ידוע לו שישראל לעולם לא תפעל להפלתו. "הכורח הישראלי בשימור ההיפרדות שהושגה בעזה, הוא מרכיב במסכת הגורמים שקלעו אותנו למלכוד.

זה מה שיצר את הנחת חוסר התכלית במתקפה על עזה: הרי בשביל מה לכבוש מחדש אם ממילא מעוניינים לעזוב ולהיפרד שוב במגמת 'הם שם ואנחנו כאן'?" תהה הכהן.

"לראש הממשלה נתניהו, המבקש מפלט ממגמת שתי המדינות במתכונת כוללת, יש אינטרס בהיווצרות מדינת חמאס עצמאית בעזה ודווקא רצוי לו לשמר בה את השלטון הנוכחי. את פוטנציאל המבוך הזה השכילה הנהגת חמאס למצות בתבונה אסטרטגית הראויה להילמד".

עד שהמערכת המדינית תכריע בין שתי הגישות נראה כי ממשלת נתניהו פועלת בשיטה "ללכת עם ולהרגיש בלי". לצד איומים לוחמניים במיטוט החמאס ובסבבי לחימה בעוצמות משתנות, אישרה הממשלה בינואר העברה של מיליוני דולרים לידי החמאס לשם תשלום משכורות לפקידים ולמשפחות נזקקות.

ישראל ממשיכה לתקשר עם הנהגת חמאס בתיווכם של נציגי קטר ומצרים, ולעיתים בתיווך ממשלות אירופיות, כגון גרמניה ונורווגיה.

כשהמגעים בין האירופים לחמאס מתקיימים שלא על דעת ישראל, מגיבה האחרונה בחריפות. למשל, בנובמבר 2017 אסר שר הביטחון ליברמן על כניסת נציגי שוויץ לעזה, לאחר שדיפלומטים שווייצרים רשמיים נפגשו עם הנהגת חמאס ברצועה.

עם זאת, המגעים להסדרה ארוכת טווח בתיווך מצרים מתנהלים ללא קשר לסבבי ההסלמה. כך, ימים לאחר ירי שני טילים על תל אביב, בפעולה שהוגדרה על ידי חמאס "טעות" (הגדרה שאישרו גורמי הביטחון הישראליים), שבה ישראל לדון בהקלות על רצועת עזה במסגרת שיחות ההסדרה.

היחס המורכב של מדינות העולם כלפי חמאס את גישת המערכת העולמית כלפי חמאס ממשיכה להנחות החלטת הרביעיה הבינלאומית לתהליך השלום (רוסיה, ארצות הברית, האו"ם והאיחוד האירופי) משנת 2006 להכיר בתנועה רק אם תעמוד בשלושה תנאים בסיסיים: הכרה בישראל, הכרה בהסכמים שנחתמו עימה ונטישת המאבק המזוין.

משום כך האיחוד האירופי ומרבית מדינות המערב מגדירים את חמאס ארגון טרור ונמנעים ממגעים רשמיים עימה. עם זאת, רוסיה וסין אינן רואות בחמאס ארגון טרור, ואילו אוסטרליה, ניו זילנד ובריטניה מבחינות בחוקיהן בין הזרוע הצבאית של הארגון לזרועו המדינית. המדיניות הנוקשה של הרביעיה כלפי חמאס לאחר ניצחונה בבחירות הכלליות ברצועה בינואר 2006 לא הייתה מובנת מאליה. ג'יימס וולפנזון, שליח הרביעיה למזרח התיכון, התפטר מתפקידו לאחר פחות משנה בתפקיד, מכיוון שחש שהמגבלות שהוטלו על חמאס – במיוחד ביטול הסכם המעברים והחרמת כספי המיסים הפלסטיניים – מונעות ממנו למלא את תפקידו כנדרש.

גם בקהילת המחקר האמריקאית והאירופית נשמעים קולות לא מעטים הקוראים להכרה בחמאס. כבר בשנת 2006, חודשים ספורים לאחר ניצחונה בבחירות, זיהה הנרי זיגמן, חוקר פוליטיקה פלסטינית במכון המחקר היוקרתי Council on Foreign Relations, מגמות התמתנות בחמאס (במיוחד בשל החלטתה להפסיק את מימון פיגועי התאבדות) וקרא לישראל ולארצות הברית לבוא עימה בדברים.

הוא ציטט את ראש המוסד לשעבר אפרים הלוי, שקרא להילחם בטרור של חמאס ובד בבד לאפשר את שילובה במערכת הפוליטית הפלסטינית. דברים דומים כתב ב-2010 דניאל בימן, חוקר בכיר במכון ברוקינגס. במאמר שהתפרסם בכתב העת Foreign Affairs טען בימן שאבד הכלל על התנאים להכרה בחמאס שהכתיב הנשיא ג'ורג' בוש ב-2006.

בימן כתב שממשל אובמה המשיך במדיניות ההחרמה של בוש כ"ברירת מחדל", והוסיף שגם המדיניות הישראלית "נותרת תקועה בעבר". בימן הציע לישראל להציב מערכת משוכללת יותר של "מקלות וגזרים" אל מול חמאס, שיעודדו אותה לשתף פעולה.

"חמאס כאן כדי להישאר. סירוב לבוא איתה במגע רק ירע את המצב: המתונים הפלסטינים ייחלשו וחמאס תתחזק", כתב בימן. כמעט עשור אחרי שנכתבו הדברים האלה, נראה שנבואת הזעם של בימן התגשמה.

סיכום

למרות דעות מיעוט בשני המחנות, יש פער עמוק בין עמדת המערכת הביטחונית לבין עמדת ממשלת נתניהו ביחס לחמאס בעזה. הזרם המרכזי של מפקדי צה"ל הבכירים וראשי שירות הביטחון הכללי תומכים בעמדה פרגמטית הנעה בין שיקום כלכלי של הרצועה להכרה

רשמית בממשל חמאס; ואילו במערכת הפוליטית גוברים הקולות הרואים בפתרון הצבאי חזות הכול. המגבלות הבין-לאומיות על מגעים עם חמאס – אף שלכאורה נועדו לשרת את האינטרס הישראלי והפלסטיני בקידום תהליך השלום – הכניסו את ישראל לסד דיפלומטי המקשה עליה לגלות גמישות רבה יותר ביחס לחמאס.

ממשלת ישראל מצידה בוחרת להלך בין הטיפות: לא להכיר רשמית בממשל חמאס בעזה, ועם זאת לסייע לו להמשיך לשרוד. אף שהמניעים לחוסר ההחלטה של ישראל – בראשם הרצון לשמור על שיתוף הפעולה עם השותף המתון בראמאללה – מובנים, החשש הישראלי לקחת סיכונים שיובילו להכרעה מוביל בהכרח לחוסר יציבות כרוני ולסבבי לחימה חוזרים ונשנים ברצועת עזה.

<https://www.regthink.org/articles/israel-vs-hamas-The-decision-not-to-decide>

